



سیری در معارف اسلام

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

کرج - مسجد جامع رجایی شهر - صفر - ۱۳۹۲ هـ.ش



www.erfan.ir

جایگاه عقل در مسیر خیر و شرّ

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمدرضا عسکری‌نیا
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: ارزش عقل
۱۳	راهنمایی‌های عقل برای انسان
۱۳	عقل محبوب‌ترین مخلوق نزد خدا
۱۴	دو حقیقتی که عقل به آنها راهنمایی می‌کند
۱۵	عقل سبب دوزخ و بهشت
۱۶	کار عقل در حدیث امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۷	تأثیر فکرکردن در عاقبت به خیری انسان
۱۹	لذت دیدن در بهشت
۲۰	یکی از راهنمایی‌های عقل که هیچ‌کسی آن را غلط ندانسته
۲۱	روضه سهل ساعدی
۲۳	جلسه دوم: محصولات عقل
۲۵	شناخت عقل سرمایه‌ای مخصوص شیعه
۲۶	نظم جهان بر مبنای عقل
۲۷	عقل در آینه اشعار حکیمان
۲۸	همه حیوانات تسبیح می‌گویند
۲۹	دنیا و آخرت آباد چگونه به دست می‌آید

۲۹ نامه امام علی <small>علیه السلام</small> به استاندارانش
۳۰ تعریف دنیای آباد از نگاه علی <small>علیه السلام</small>
۳۱ دو چیزی که مردم از آن گله دارند
۳۲ خط فکری زیبا در آینه اشعار حکیمان
۳۴ داستان پیرمرد بی فکر
۳۷ جلسه سوم: اوصاف منافقان
۳۹ مقدمه
۴۰ سیمای منافقان
۴۰ ویژگی‌های منافقان
۴۱ ویژگی اول منافقان
۴۴ ویژگی دوم اهل نفاق
۴۴ ویژگی سوم اهل نفاق
۴۶ عاقبت سالکان راه شر
۴۷ روضه خرابه‌های شام
۴۹ جلسه چهارم: اوصاف مؤمنان
۵۱ مقدمه
۵۱ خداوند فقط با مؤمنان قرارداد دارد
۵۲ شخصی که خونس در جنگ احد هدر رفت
۵۴ آیا عمل رباخوار پذیرفته است
۵۵ سلوک مؤمنانه
۵۵ الف: مؤمن بدون کینه است
۵۶ ب: آمرزش گناهان در گرو بخشش دیگران
۵۸ ویژگی‌های مؤمنان که از آیه استخراج می‌شود



فهرست مطالب

۵۸	الف: ویژگی اول و دوم
۵۹	ب: ویژگی سوم و چهارم
۵۹	پ: ویژگی پنجم و ششم
۶۰	داستان زنی که به دست امام حسین <small>علیه السلام</small> شفا یافته بود
۶۳	جلسه پنجم: اوصاف دشمنان واقعی
۶۵	ویژگی‌های دشمنان
۶۶	داستان دشمن‌ترین دوست
۶۷	حظاً وافر
۶۹	رعایت حق
۷۰	ادامه معنای حظاً وافر
۷۳	بازگشت به داستان اول (دشمن‌ترین دوست)
۷۴	بهترین دوست
۷۴	روضه ورود به شام
۷۷	جلسه ششم: رابطه عقل و دین
۷۹	مقدمه
۷۹	بیان حکم عقل با استفاده از روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۰	معنای اولوالباب
۸۲	روایت امام باقر <small>علیه السلام</small> در بیان حکم عقل
۸۳	عقل چراغی به سمت دین
۸۵	شیعه شدن کشیش مسیحی با استفاده صحیح از عقل
۸۶	حل مشکلات علمی با توسل به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۷	دختری که پا نداشت و با دست تا حرم امام حسین <small>علیه السلام</small> رفت



جلسه هفتم: جایگاه عقل، اثر عقل در انتخاب مسیر خیر..... ۹۱

۹۳..... شرح حدیث امام باقر علیه السلام در باب عقل

۹۴..... داستان قوم لوط در بی عقلی

۹۶..... پولی که عاقلانه خرج شد

۱۰۰..... نمونه‌های از جهالت‌ها

۱۰۰..... بازگشت به حدیث ابتدای بحث

۱۰۲..... روضه گودی قتلگاه

جلسه هشتم: ارزش واقعی زن در اسلام، زنان عاقل و نمونه..... ۱۰۵

۱۰۷..... وضعیت زن در تمدن‌های قبل از اسلام

۱۰۸..... زن‌های نمونه در قرآن

۱۰۹..... حضرت آسیه علیها السلام

۱۱۰..... دو مقام رفیع انسان

۱۱۲..... حضرت مریم علیها السلام

۱۱۳..... حضرت خدیجه علیها السلام

۱۱۴..... حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۱۱۵..... روضه حضرت زهرا علیها السلام

جلسه نهم: راهنمایی عقل بر شکر نعمت‌دهنده و بندگی او..... ۱۱۷

۱۱۹..... مقدمه

۱۱۹..... خداوند حرام را روزی ما نکرده

۱۲۰..... داستان جوانی که رزق حلالش را تبدیل به حرام کرد

۱۲۳..... نمونه‌هایی از روزی‌های خداوند

۱۲۵..... باران نعمت است بر همه اشیای روی زمین



فهرست مطالب

۱۲۷.....	جمع‌بندی بحث
۱۲۹.....	احترام گذاشتن پیامبر به امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۰.....	روضه شام غریبان
۱۳۳.....	جلسه دهم: مسیر حرکت وجودی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۵.....	انواع وجود در اشیاء
۱۳۶.....	انواع وجود در قرآن کریم
۱۳۷.....	ارزش وجودی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۹.....	شکر خداوند از زبان امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۴۲.....	روضه اربعین



جلسه اول

ارزش عقل

راهنمایی‌های عقل برای انسان

در دهه گذشته خداوند به من توفیق رسیدگی به روایات مربوط به عقل را عنایت فرمود. در بررسی روایات مربوط به عقل توانستم مجموعه روایات نقل شده در جلد اول اصول کافی را ببینم. سه نکته بسیار مهم در این مجموعه عظیم و میراث بی نظیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین وجود داشت.

عقل محبوب‌ترین مخلوق نزد خدا

نکته اول اینکه، خداوند از عقل به عنوان محبوب‌ترین آفریده خود یاد کرده، در عالم تکوین وقتی عقل را آفرید که ما از ذات و هویتش خبر نداریم، به او خطاب کرد: من آفریده‌ای را نزد خودم محبوبتر از تو نیافریده‌ام. این دلیل بر این است که این گوهر با ارزش‌ترین گوهر صدف خلقت است و این نعمت آفریده شده ای بالاتر از خودش ندارد. و هر نعمت آفریده شده‌ای مادون اوست اما نکته دیگر اینکه باز به عقل خطاب می‌کند: که نیکوتر از تو را در آفریده‌های خود نیافریدم. از این دو نکته می‌شود استفاده کرد که هر کسی در امور خودش در زندگی خودش، در روش خودش، عقل را به کار بگیرد که یک منفعت به کار گرفتن عقل، این است که عقل انسان را به دو حقیقت راهنمایی می‌کند که این دو حقیقت در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست.



دو حقیقتی که عقل به آنها راهنمایی می‌کند

یکی اینکه به انسان راهنمایی می‌کند که تو مخلوقی. و این نظر قطعی را به انسان می‌دهد انسان را متوجه این معنا می‌کند که از همهٔ امورت و محدودیت‌هایت و تحولاتت، و تغییرات معلوم است که در تصرف دیگری هستی. و بعد راهنمایی می‌کند که آن دیگری خالق، مدبّر، فرمانروا، مالک و همه کارهٔ توست. و بعد از این راهنمایی به انسان، هشدار می‌دهد که حالا دنبال کن بین این مالک، خالق و آفرینندهٔ تو از آفریدن تو هدفی هم داشته یا نه؟ راهنمایی می‌کند تا بفهمی بعد از خلقت، رهایت کرد یا از خلقت تو یک هدف مثبتی دارد؟ خود این راهنمایی انسان را امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به دین خدا گره می‌زند. یعنی وقتی آدم از طریق عقل درک می‌کند که او را گُتره، بیهوده، عبث و به بازیچه نیافریدنش، می‌بیند هر مخلوقی در این پهن دشت هستی یک کاری دستش هست؛ می‌بیند هر مخلوقی در این کارگاه خلقت منافع و نتایجی دارد و می‌بیند که اگر جای یک مخلوق را در عالم خالی بکنند چه فاجعه‌ای پیش می‌آید. مثلاً دریا، دریا چه کار می‌کند؟ چه هدفی از خلقت دریا بوده؟ برای چه خلقت کرده؟ خوب آثار دریا را انسان می‌بیند، آبر از آثار دریاست، باران و برف از آثار دریاست، رطوبت زمین از آثار دریاست. رودها، رودخانه‌ها، چشمه‌ها، قنات‌ها و چاه‌ها از آثار دریاست. تمام رویدنی‌ها از آثار دریاست. «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»، حالا فکر کند عقل راهنمایی می‌کند تا به مدت یک ماه کل دریاها را جمع بکند و این کارخانهٔ هستی و نظام خلقت را از دریا خالی کند تا ببینیم چه می‌شود. یا به خورشید بگویند یکی دو ماه خاموش شو. چه می‌شود. وقتی آدم می‌بیند که از ریزترین موجودات عالم، تا بزرگترینش که کشف شده کارهایی دست‌شان است، آثاری از خود بروز می‌دهند، آن وقت آیا می‌شود من انسان از این قاعده مستثنا باشم؟ که از آفریدن من بازیگری و بیهوده‌کاری منظور بوده. عقل ما را به این راهنمایی می‌کند که، نه بیهوده خلقت کرده‌اند، نه بیهوده‌ای، نه خواستند با



خلقت تو بازی کنند و نه تو توپ بازی هستی، این راهنمایی عقل. از این مجموعه روایات در می‌آید که هر انسانی بی‌خبر از عقلش مانند بی‌خبر از اندیشه و فکرش مانند، جدای از عقلش مانند (این راهنمایی را می‌فهمد). چون خیلی‌ها هستند عقل دارند ولی تنهای از عقل زندگی می‌کنند. جدای از عقل زندگی می‌کنند. با شکم زندگی می‌کنند. با هوای نفس زندگی می‌کنند با خواسته‌های نامشروع زندگی می‌کنند خوب معلوم است اینها از عقل جدا دارند زندگی می‌کنند ولی عقل دارند.

عقل سبب دوزخ و بهشت

از اعظم گناهایی که برای بشر گفته شده معطل کردن عقل است. اصلاً ما یک گروهی داریم که در حوزه اسلام به وجود آمدند اسمشان گروه معطله است. یعنی جمعیتی که جدای از عقل زندگی می‌کنند بنا ندارند در چیزی فکر، اندیشه و عاقبت‌بینی داشته باشند، حتی بنا ندارند از عقل دیگران هم استفاده کنند، چون خودشان عقل را معطل کردند عقل دیگران را هم قبول ندارند. لذا شما اگر یک مطلب حقی را همراه با دلیل عقلی برایشان ثابت کنید، ردّتان می‌کنند، قبولتان نمی‌کنند. این‌ها فردای قیامت عذاب سختی دارند به خاطر عدم استفاده از عقل‌شان. یعنی محور عذاب‌شان همین معطل کردن عقل‌شان است. اگر اصلاً عقل نداشتند یقیناً عذاب نداشتند چون در همین مجموعه روایات است که خدا به عقل می‌گوید «بک ائیب^۱»، باث سه نقطه، بک ائیب «و بک» این خیلی مهم است، من اگر به کسی پاداش بدهم سبب پاداشش تویی، به عقل می‌گوید. اگر کسی را به دوزخ ببرم سبب دوزخ رفتنش تویی. سبب دوزخ رفتن دوزخیان عقل است. یعنی چه؟ این در بدو امر به نظر آدم می‌آید عقل این‌ها را هول داده انداخته در جهنم؟ نه این نیست. یا عقل این‌ها را هل داده افتادند در بهشت؟ نه این هم نیست. این را قرآن مجید حلّش کرده. فرشتگان دوزخ که فرشتگان بسیار خشمگین و سختگیری هستند، پروردگار می‌فرماید: ﴿قُوا نَفْسَكُمْ وَاهْلِيكُمْ

۱. «خلق الله العقل و فقال له: أقبل فأقبل، قال له أدبر فأدبر ثم قال: ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ منك.

بک ائیب و بک اعاقب» کافی ج ۱ ص ۱۰ - من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۶۹.

نارا^۱، خودتان و زن و بچه‌تان را از آتش جهنم حفظ کنید. «علیها ملائكة غلاظ شداد». فرشتگان کارگردان جهنم هم بسیار خشمگین‌اند و هم سختگیر، «لا یعصون الله ما امرهم» محال این‌ها نافرمانی از خدا داشته باشند هر فرمانی بر ضد اهل دوزخ دارند انجام می‌دهند. این ملائکه به دوزخیان می‌گویند: چه شد آمدید جهنم. دوزخیان می‌گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۲». ما اگر رفته بودیم حرف انبیاء^{علیهم‌السلام} و ائمه^{علیهم‌السلام} و عالمان ربانی را گوش داده بودیم، می‌فهمیدیم مخلوقیم، مکلفیم، طاعت و معصیتی هست، راه و چاهی هست، حق و باطلی هست، نور و ظلمتی هست. نرفتیم گوش بدهیم. و اگر تعقل می‌کردیم یعنی بین خود و عقل خلوت می‌کردیم، به شکم، شهوت و به بدن می‌گفتیم: یک ساعت ما را آزاد بگذارید فکر بکنیم و به خاطر تعطیلی عقل فکر نکردیم، آمدیم جهنم. اهل بهشت هم به خاطر به کارگیری عقل به سبکی که امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} فرمودند، اهل بهشت‌اند.

کار عقل در حدیث امام صادق^{علیه‌السلام}

یکی کسی به امام صادق^{علیه‌السلام} گفت: «مَا الْعَقْلُ؟» من دلم می‌خواهد بدانم عقل در وجود من چیست. امام^{علیه‌السلام} ذات عقل را نگفتند، فقط کار عقل را گفتند، «مَا عُجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۳»، عقل یک حقیقتی است که وقتی آن را به کار بگیری، به تو می‌فهماند بنده‌ای آزاد، نیستی. یعنی تو را رها نیافریدند، وقتی به تو فهماند بنده‌ای و فهماند بنده خدایی آن وقت بین تو و خدا راهی به نام عبادت باز می‌شود. «وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۴»، تو از این جاده می‌روی می‌رسی به بهشت. این کار عقل است.

۱. تحریریم: ۶ «قوا انفسكم واهلكم ناراً و قودها الناس و الحجارة علیها ملائكة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون

ما یؤمرون»

۲. ملک: ۱۰.

۳. کافی دارالحدیث، ج ۱، ص ۲۵.

۴. کافی دارالحدیث، ج ۱، ص ۲۵.



تأثیر فکر کردن در عاقبت به خیری انسان

آن وقت ببینید پیغمبر ﷺ درباره همین به کار گرفتن عقل و اندیشه کردن که آدم گاهی در شبانه روز یک ربع، ده دقیقه، بیست دقیقه واقعا بنشیند فکر بکند چه فرموده اند. من جوان بودم در محلمان یک کسی که احتمال توبه به او داده نمی شد. چون حتی سی شب ماه رمضان هم عرق خوریش سر جایش بود. حالا عربده کشی هایش و دعوایش و به هم ریختن هایش آنها بماند. در محله ما بود، من هم می دیدمش، بچه های دیگر هم می دیدندش، مردم هم می شناختندش، ولی این توبه کرد. و از زبان من هم باور بکنید این آدم توبه ای کرد که تبدیل به یکی از اولیای خدا شد. حالا من از این آدم چه گریه هایی دیدم چه کمیل هایی دیدم، چه عبادت های شبی را دیدم. چه خدمت هایی را به مشکل داران دیدم. آن یک داستان دیگری است که چه کار کرد بعد از توبه. من اگر بخواهم او را با فضیل عیاض مقایسه بکنم به حق از فضیل بهتر بود. چون من تمام زندگی فضیل را خوانده بودم، هم در کتاب های داخلی هم در کتاب های خارجی هایی که در مسائل اسلامی و عرفانی کار کردند. همه چیز فضیل را می دانستم یک بار خودش به من گفت. گفت فکر می کنی چه شد من توبه کردم؟ گفت نه من به یک آخوند خوردم، نه به یک متدین خوردم، نه به یک چراغ راهی خوردم، گفت توبه من فقط محصول سه چهار دقیقه فکر کردن بود، این را خودش گفت. گفت در اوج توان و قدرت و قمار و عرق خوری و کارهای دیگر خودم نسبت به خودم فکر کردم در فضای فکر کردن به خودم گفتم - اسم خودش را برد - گفتم که واقعا تو را روزی که آفریدند تصمیم بر آفریدن تو این بوده که بیایی ۶۰ سال عرق بخوری، قمار بکنی، ظلم بکنی، مال مردم را بخوری، از عبادت تکبر بکنی، روزه بخوری و نماز نخوانی؟ فکر کردم که اصلا هدف خدا از آفریدن من، این هایی بوده که من دارم انجام می دهم؟ یک صدایی از درونم شنیدم، که نه، خدا تو را برای این کارها خلق نکرده، برو بنشین فکر کن بین خدا علی ﷺ را برای چه خلق کرد؟ برای هر چیز خلق کرده بود همانی را که خواسته بود انجام بده. حالا با انبیاء ﷺ که آشنا نبود، با بقیه انبیا هم که آشنا نبود، بعد آشنا شد. این

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

فکر که به یک عالم برنخورده، صدای پیغمبری را نشنیده، صدای امامی را نشنیده، ولی این‌گونه تحوّل از فضیل قوی‌تر، این مقدار فکر، ده دقیقه، پنج دقیقه، یک لحظه، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: فکر، اندیشه از هفتاد سال عبادت در پرونده‌ات بهتر است، چقدر در قرآن «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» داریم، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» داریم، «لَعَلَّكُمْ يَعْقِلُونَ» داریم؟ چه احترامی به صاحبان عقل خالص در قرآن می‌بینیم. ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ می‌گوید: می‌دانید چه کسانی قرآن من را حق می‌دانند؟ خردمندان، عاقلان، اولوالالباب یعنی آنهایی که مغزشان خالص است، از شوائب پاک است، همان عقل آفریده شده خداست. خوب از این مجموعه روایات درک می‌کنیم که صاحبان عقل که عقل را به کار می‌گیرند - این خیلی نکته مهمی است - در بین شش میلیارد جمعیت امروز محبوبترین انسان‌ها پیش خدا هستند. در هر شأنی که می‌خواهند باشند. باربر است، فراش مدرسه است، رفتگر شهرداری است، تاجر است، کاسب است، دانشجویست، استاد است، آخوند است، آن کسی که عقل را به کار می‌گیرد، چون خداوند عقل را محبوبترین آفریده است و این محبوبترین آفریده در وجود این انسان وجود کاربردی دارد، این محبوبترین بودنش به آن دارنده‌اش هم سرایت می‌کند، هرکس می‌خواهد باشد می‌شود محبوبترین و از نظر سیرت و شکلی که خدا می‌پسندد، می‌شود زیباترین مخلوق، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ» خدا به شکل ظاهری شما و نقش صورت شما کار ندارد سیاه، سفید، زرد، رنگ دیگر، نژاد دیگر، همه در نگاه خدا یکسان‌اند. «لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ»، به پولداری و بی‌پولی هم نگاه نمی‌کند، «وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» خدا به شکلی که از عقل می‌گیرید نگاه می‌کند، عقل در وجود شما آرایشگر الهی است. آرایشگر الهی چنان شما را آرایش می‌دهد که هیچ عروسی را در عالم به آن زیبایی نتوانستند آرایش کنند، این آرایشگر الهی هم دائم پیشتان است، قدرش را بدانید. این آرایشگر در زیباسازی حرف اول را در عالم می‌زند.

۱. بقره: ۲۶۹.

۲. امالی (شیخ طوسی)، ص ۵۳۶.



لذت دیدن در بهشت

قرآن مجید می‌گوید: در بهشت یکی از لذت‌ها لذت دیدن است. ﴿مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ هستیم. چشم هم از اعضای است که لذت می‌برد از چه لذت می‌برد؟ از لمس نه، چون کار چشم کار لمس نیست، کار چشم دیدن است از مناظر زیبا لذت می‌برد، دیدن باغ، اول بهار دیدن شکوفه‌ها، دیدن میوه‌ها بر روی درخت، دیدن آب جاری، دیدن قیافه زیبا، این لذت چشم است. می‌گوید: در بهشت ببینید لذت چشم را کنار چه چیز گذاشته شده. می‌گوید در بهشت «ما تشتهيه النفس» است و معنی برایتان نگذاشتم هر نعمتی برای مصرف کردن دلتان می‌خواهد در اختیار شماست، در این جمله «هر نعمتی در اختیارتان است» یک نعمت هم، دیدن مناظر زیباست. این در همین جمله هست، «ما تشتهيه النفس»، هر چیز دلتان می‌خواهد ما در بهشت دلمان می‌خواهد زیباترین مناظر را ببینیم، می‌گوید: ببینید. با اینکه در این جمله هست ولی جدایش کرده برای عظمت کار، «و تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» و لذت دیدن. آن وقت در قرآن می‌گوید شما که مطیع خدا و پیغمبرید پیش چهار تا طایفه راه دارید که بروید این‌ها را ببینید، انبیاء، صدیقین، شهداء، صالحین. من موشکافی بخواهم بکنم یک خورده طول می‌کشد. یک مثال از همین چهار طایفه برایتان می‌زنم، صالحین، یعنی طایفه چهارم، به رده‌بندی ظاهر آیه، کاری به باطنش ندارم، باطنش را نمی‌دانم چیست. یکی از لذت‌های کامل اهل بهشت دیدن چهره قمر بنی هاشم علیها السلام است. ایشان از عباد صالح پروردگار است. این کار عقل است. که به ما می‌گوید: تو بنده‌ای و مولایت خدا. بین تو و خدا یک جاده‌ای است به نام عبودیت، عقل تو را در این جاده می‌اندازد، راه عبودیت را هم فرستادگانش نشانت می‌دهند، می‌رسی به بهشت. «العقل ما عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ». عاقل زیباترین چهره پیش خداست. عاقل محبوبترین چهره پیش خداست. این ارزش عقل.



یکی از راهنمایی‌های عقل که هیچ‌کسی آن را غلط ندانسته

اما این عقل که اصل بحث من هر ده شب اگر خدا توفیق بدهد همین است. این عقل از زمان آدم تا حالا یک راهنمایی کرده هیچ عاقلی هم این راهنمایی را غلط ندانسته بلکه درست دانسته، دلیلی هم بر رد کردن این راهنمایی وجود ندارد، حتی بدان عالم هم دلیلی بر ردش ندارند. چون در این راهنمایی تجربه، نیرومندترین مددکار عقل بوده و آن این است که در طول تاریخ به بشر گفته دو راه در برابر توست. با تعبیرهای مختلف، راه خیر و راه شر، راه حق و راه باطل، راه نور و راه ظلمت، راه خدا و راه ابلیس، تجربه چگونه عقل را یاری داده؟ تجربه به بشر ثابت کرده که طی کردن راه خیر انسان را به آثار سودمند ابدی می‌رساند و طی کردن راه شر انسان را به آثار شکننده ابدی می‌رساند. خداوند هم در قرآن این راهنمایی عقل و تجربه را تأیید کرده. کجا تأیید کرده؟ یکی در این آیه است ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ ما شما را راهنمایی کردیم به دو راه یکی راه خیر، سود سلوک در راه خیر را هم در قرآن بیان کردیم یکی هم راه شر است، ضررش را هم برایتان بیان کردیم. بیان کردیم وقتی حرام می‌خوری، ضرر می‌کنی وقتی حلال می‌خوری سود می‌کنی. هم در دنیا هم در آخرت. بیان کردیم که هزینه کردن غریزه جنسی از راه حلال سود ابدی به تو می‌دهد، دو تا اولاد پیدا می‌کنی آبروی دنیا و آخرت را زیاد می‌کنی، پرونده‌ات را بعد از مردن باز می‌گذارند این دو تا اولاد، دریا دریا بهره برایت می‌نویسند. و راهنمایی هم کردیم که زنا تولید حرامزاده می‌کند و این لعنت تا ابد به گردنت است. در حقیقت آیات قرآن درباره راه حق و باطل دارد هدایت عقل را تأیید می‌کند. تجربه هم که دیگر یک مسئله روشن است، دیگر تجربه را که نمی‌شود رویش بحث کرد، کسی می‌رود دکتر می‌گوید: رعشه دارم، کلیه‌ام درست کار نمی‌کند، معده‌ام درست هضم نمی‌کند، بی‌حوصله‌ام، عصبی‌ام، بدم می‌آید از افراد، دکتر متخصص، خوب که حرف‌هایش را گوش می‌دهد، می‌گوید: چند ساله مشروبات الکلی مصرف می‌کنی؟ چون همه این ضررها را می‌داند از کجا درآمده، حرکت در



راه خیر عبادت است، حرکت در راه شر گناه است. من حالا می‌خواهم این چند شب که خدمتتان هستم بررسی بکنیم ببینیم علت گناه چیست؟ آثار گناه چیست؟ گناه صغیره چیست؟ گناه کبیره چیست؟ راه نجات از گناه چیست؟ چرا بعضی‌ها الی الابد اسیر گناه و آثارش می‌شوند. این‌ها مسائلی است که در قرآن، روایات، به بهترین صورت مطرح است.

روضه سهل ساعدی

سهل ساعدی که زمان پیغمبر ﷺ را درک کرده بود، می‌گوید: من بیت‌المقدس بودم آنجا رفته بودم کار داشتم. در برگشتن گفتم یک سرپا هم تا شام بروم، کار داشتم. وقتی وارد شام شدم، آن وقت‌ها هم شهرها کوچک بود -چهره شهر را جور دیگر دیدم. مردم همه لباس نو پوشیدند، شادند، خوشحالند، هرچه به فکرم فشار آوردم، امروز روز کدام عید است، هیچ چیز به ذهنم نیامد. روز اول صفر مصادف با هیچ عیدی نیست. این‌ها چرا این قدر شادند؟ در این گیرودار بعضی‌ها را هم می‌دیدم -وقتی این شادی را - می‌بینند، می‌روند صورتشان را می‌گذارند به دیوار زار زار گریه می‌کنند. این‌ها شیعه‌های یادگار تبعید ابوذر بودند، گفت آمدم پیش یکی از این‌ها گفتم آقا امروز چه روزی است؟ چرا گریه می‌کنی؟ اشک‌هایش را پاک کرد و گفت من گریه نمی‌کردم. فهمیدم ترسید. گفتم آقا من مأمور نیستم من غریبه‌ام، اسم من سهل ساعدی است من اهل مدینه‌ام من روزگار پیغمبر ﷺ را دیده‌ام چرا از من پنهان می‌کنی؟ چه خبر است؟ چرا بیشتر مردم شادند و خندان؟ چرا تعداد کمی گریانند؟ گفت نمی‌دانی امروز چه خبر است؟ گفتم نه. واقعا نمی‌دانی؟ گفتم نه واقعا نمی‌دانم. چه خبر است؟ گفت اگر می‌خواهی بدانی چه خبر است، اول به من بگو چرا زمین دهان باز نمی‌کند اهلس را فرو ببرد. گفتم مگر چه شده؟ گفت می‌خواهی بدانی چه شده برو دم دروازه ساعات، یک ساعت دیگر در را باز می‌کنند، دختران پیغمبر ﷺ را اسیر کردند، سرهای بریده جگرگوشه‌های پیغمبر ﷺ را به نیزه زدند، زین العابدین ﷺ را به اسارت گرفتند. گفت دوان دوان رفتم. دیدم در دروازه را باز کردند. ناموس پیغمبر ﷺ را در محمل‌های چوبی نشانند روی محمل‌ها ۱۸ سر بالای نیزه است. پیشاپیش سرها دیدم سر

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

ابی عبدالله علیه السلام است که کرازا خودم دیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله لب و دندانش را می‌بوسید، زیر گلویش را می‌بوسید. آمدم روبروی زین العابدین علیه السلام گفتم آقا خاک بر سرم. من که کاری از دستم بر نمی‌آید اما اگر کاری دارید انجام بدهم فرمود: دو تا کار انجام بده، یکی یک مقدار پارچه بیاور بگذار زیر زنجیر، این زنجیر گردن من را زخم کرده، یکی یک، پولی به این‌ها بده بگو سرهای بریده را از جلوی چشم خواهان و زنان ببرند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا. اللهم اشف مرضانا اللهم سلّم دیننا و دنیانا. اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسہ دوم

محصولات عقل

شناخت عقل سرمایه‌ای مخصوص شیعه

قدیمی‌ترین کتاب معتبر و با ارزش روایات اهل بیت علیهم‌السلام که در عصر غیبت صغری نوشته شده، اولین فصل و بابی را که در این کتاب مؤلف بزرگوارش نظام داده، کتاب عقل و جهل است. فرقه‌های اسلامی دیگر هم از همان زمان‌ها کتاب تألیف کردند، اما هیچ‌کدام‌شان شروع کتاب‌شان با مسئله عقل و جهل نیست. علتش هم این است که رابطه آنها با اهل بیت علیهم‌السلام که معادن وحی و علم و خزانه‌های دانش‌اند، قطع است. این سرمایه‌ها را اربابان آنها نداشتند که از وجود خودشان ظهور بدهند تا عالمان آن فرقه‌ها بتوانند کتابشان را با نورانی‌ترین نعمت و پرمفعت‌ترین نعمت شروع بکنند. این فصل و این باب (جهل و عقل) یک باب بسیار کامل و جامعی است که نه تنها فرقه‌های دیگر اسلامی این سرمایه‌های کلان معنوی را ندارند، غربی‌ها هم از زمانی که کتاب نوشتن را شروع کردند این گونه مسائل و روایات و برنامه‌های حکیمانه را ندارند. آنها یک نفر را دارند که خیلی به او افتخار می‌کنند چون در کتابش یک مقدار انسان‌ها را راهنمایی به عقل کرده آن هم به عقل جزئی و او دکارت است. تمام کتاب‌های دکارت را بخوانید نمونه گفتاری از گفته‌های اهل بیت علیهم‌السلام را در کتاب‌های او هم نمی‌بینید.



نظم جهان بر مبنای عقل

در یکی از روایاتی که نقل شده فرمودند: «بالعقل تدرك الداران جميعاً». کسی که دنیای آباد و آخرت آباد به دست می‌آورد، به کمک عقل به دست می‌آورد. یعنی گویا پروردگار مهربان عالم طرح و نقشه دنیای آباد و آخرت آباد را در وجود عقل قرار داده و هر کسی درست و صحیح و به جا، عقل را به کار بگیرد، دنیا و آخرت آباد را بدون عیب، بدون نقص، یک دنیای آباد کامل و یک آخرت آباد کامل را تحصیل می‌کند و به دست می‌آورد. اما چگونه؟ این چگونگی را بیشتر امیرالمؤمنین و حضرت باقر و امام صادق و امام هشتم علیهم‌السلام در فرمایشات‌شان و روایات‌شان بیان کردند که حالا بیان مسائلی که در آن روایات گفته شده یک زمان طولانی را انصافاً می‌خواهد ولی شما می‌توانید در بسیاری از کتاب‌ها، در کتاب‌های حتی اشعار حکیمان - نه آن کسی که به اصطلاح شغش شعر گفتن است - حکیمان و باسوادان واقعی و آنهایی که عمری را در تحصیل گذراندند و در دیوان‌های شعرشان آنچه را که بیان کردند بخش عمده‌اش محصول فعالیت‌های مثبت عقل آنهاست، پیدا کنید. یعنی آمدند میوه عقل را و آنچه را که به درستی عقل دریافته لباس شعر به آن پوشاندند، لباس نظم به آن پوشاندند و حتی گاهی آمدند آیات و روایات را با قدرت عقلی خودشان خیلی زیبا در قالب نظم ریختند. همین روایتی که شنیدید که «بالعقل تدرك الداران» این بای سر بالعقل، حرف «باء» در ادبیات عرب، بای استعانت به آن می‌گویند همان بایی است که سر بسم الله هم آمده بسم الله الرحمن الرحيم یعنی من کارم را شروع می‌کنم با کمک خدایی که رحمت و رحیمیت بی‌نهایت است. بالعقل یعنی با کمک عقل با نیروی عقل، که هر انسانی بنشیند در حق خودش، در حق زمانش، در حق جایگاهش، در حق عالمی که در آن زندگی می‌کند، در حق آن کسی که به وجودش

۱. عن حسن بن علی علیه‌السلام: «لا أدب لمن لا عقل له و لا مروءة لمن لا همّة له و لا حياء لمن لا دين له و رأس العقل معاشرۃ الناس بالجميل و بالعقل تدرك الداران جميعاً و من حرم العقل حرمهما جميعاً» بحار الانوار ج ۷۵ ص ۱۱۱ ح ۶



آورده، در حق اهدافی که او عزم رسیدن به آنها را داشته فکر بکند، دنیا و آخرت آباد را قطعا به دست می‌آورد نظامی می‌فرماید: - نظامی واقعا از شعرای حکیم است، شما توحیدیه‌های او را در خمسه او ملاحظه بکنید، می‌بینید که فعالیت عقلی او در کشف مسائل معنوی و در بهره‌گیری از معارف الهی بسیار قوی بوده. شعرهای توحیدیه‌اش یک زمانی در مساجد، در منابر و جلسات، خوانده می‌شد. البته در آن زمان کسانی که شغل مداحی داشتند، اشعار حکیمان متفکر و عاقلان پر جنب و جوش را برای مردم می‌خواندند، اشعار سنائی را می‌خواندند اشعار نظامی را می‌خواندند حتی مآلهای ما منبری‌های قدیم ما؛ و این اشعار که محصول عقلی این پاکان بوده، در مستمع اثرگذار بوده ولی ما الآن در جلسات ایران دیگر خبری از آن اشعار نمی‌بینیم، بیان آن اشعار را نمی‌بینیم، خواندن آن اشعار را نمی‌بینیم -

خبر داری، که صیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟

یعنی کلّ این عالم بالا، ستارگان کهکشانشانها، خورشیدها، قمرها، که در مدار معین خودشان می‌گردند، می‌چرخند با نظام دقیق میلیاردها سال است پس و پیش هم نمی‌شود. گردششان، از بهترین ساعت دنیا منظم‌تر کار می‌کند. ممکن است بهترین ساعت دنیا در یک سال نیم ثانیه عقب بیفتد، جلو بیفتد، اما یک منجم دقیقا حساب می‌کند که کره زمین با این عظمتش که دارد دور خورشید می‌گردد، دور سال ۹۲ آن که تمام بشود، ساعت یک و ده دقیقه و هشت ثانیه و یازده آن، حرکت سال ۹۳ شروع می‌شود چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است نه یک ثانیه عقب افتاده نه جلو این نظم جهان است، چطور می‌شود یک عاقل بنشیند این نظم را ببیند و خدا را در آینه این نظم مشاهده نکند؟ مگر می‌شود. اصلا کار عقل این است.

عقل در آینه اشعار حکیمان

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ایست دیده ندیدند در آن، جز رخ زیبای دوست مگر می‌شود آدم فکر بکند نظم را بیابد، نظم را بفهمد، نظم را درک بکند و موفق به تماشای ناظم نشود؟ می‌شود تدبیرات حکیمانه را ببیند، ولی با چشم عقل، خود مدبر را نبیند؟ نه نمی‌شود. یک عاقل می‌گوید:

گر شبی در خانهٔ جانانه مهمانت کنند گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش^۱
چرا غرق پلو شدی. آن کسی که پلو را آورده سر سفره را نگاه کن غرق خورشت‌ها شدی،
زحمت آن کسی که خورشت درست کرد آورد نگاه بکن چرا یک جهت و یک طرفه‌ای؟
تو باید همه چیز را با هم ببینی، پیوندها را باید با هم ببینی، حلقه‌ها را باید با هم ببینی.

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک
چه می‌خواهند از این محمل کشیدن چه می‌خواهند از این منزل بریدن
چرا این ثابت است آن منقلب نام که گفت آن را به جنب این را بیارام
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآرندهٔ خود را طلبکار^۲

همهٔ حیوانات تسبیح می‌گویند

قرآن می‌گوید تمام موجودات شعور دارند، قرآن می‌گوید کل موجودات شعورشان کمک به آنها می‌دهد، تسبیح می‌گویند. تسبیح که برای عنصر موجودات نیست، تسبیح کار شعور است نه کار گل و سنگ و خاک. ﴿تَسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقَدُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۳ آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌گوید، این برای شعور است، ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۴ شما تسبیح این‌ها را درک نمی‌کنید و الا اگر گوشتان را باز بکنند، دایره‌وار از تمام جهان و جهانیان صدا می‌شنوید که خدای ما بی‌عیب و نقص است. این تسبیح موجودات است. بعضی‌ها توجیه کردند می‌گویند: اصلاً وجود موجودات نشان‌دهندهٔ تسبیح است اما قرآن مجید می‌گوید تسبیح می‌گویند، نه اینکه وجودشان نشان‌دهندهٔ تسبیح است. خودشان تسبیح می‌گویند، خودشان دارند می‌گویند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، خودش دارد تسبیح می‌گوید،

۱. فروغی بسطامی، غزل ۲۸۰.

۲. نظامی، در استدلال نظر و توفیق شناخت.

۳. جمعه: ۱.

۴. اسراء: ۴۴.



تسبیح از چه مایه‌ای ظهور می‌کند؟ شعور، فهم، دانستن؛ نظامی می‌گوید که به نظر من ایشان به همین روایت توجه داشته و گفته «بالعقل تدرك الداران»^۱
هر که در او جوهر دانایی است بر همه چیزش توانایی است^۱

دنیا و آخرت آباد چگونه به دست می‌آید

چطور می‌شود آدم با عقل دنیای آباد و آخرت آباد به دست بیاورد؟ دنیای آباد یعنی چه؟ یعنی دنیایی که بدون کمترین ظلم به دیگران به دست آمده، حالا همین را فکر بکنید یعنی چه؟ این همان حیات طیبه^۲ سوره مبارکه نحل نیست؟ دنیای آباد یعنی به دست آوردن ابزار و وسایل و معیشت زندگی بدون اینکه کمترین ظلمی به کسی شده باشد و کمترین حقی از کسی غارت شده باشد و عاقل غارتگر نیست. این در روایاتمان است. عاقل به هیچ عنوانی متجاوز به حق کسی نیست.

نامه امام علی علیه السلام به استاندارانش

أمیرالمؤمنین علیه السلام یک نامه دارد به به همه استاندارانش خیلی نامه فوق العاده‌ای است. کل وضع حکومت‌های قبل از خودش را در این نامه بیان می‌کند. نمی‌دانم تا حالا شنیدید یا نه. این نهج البلاغه را یک دور کامل ببینید بخوانید، من گاهی نهج البلاغه همراهم است. یعنی کار دارم می‌خواهم بروم جایی برمی‌دارم می‌آورم داخل ماشین می‌خوانم غیر از اینکه از اول تا آخرش را دیدم، لغت به لغت حدود یک سال طول کشیده ترجمه‌اش کردم. نزدیک چهل بار تا حالا چاپ شده ولی باز وقتی نگاه می‌کنم می‌آورم در ماشین، می‌آورم در میز نوشتنم، خدا شاهد است انگار اولین بار است که این نهج البلاغه به چشم من خورده برای اینکه هر بار یک جمله‌اش را نگاه می‌کنم چیز تازه از آن در می‌آید، روشنایی جدید می‌دهد، برق جدید می‌دهد، نهج البلاغه محصول عقل أمیر المؤمنین علیه السلام است،

۱. نظامی، داستان کودک مجروح.

پایان ندارد، یک نور بی‌نهایت است. یک نور بی‌نهایت. این را که به استاندارانش نوشته، استانداران اولیه‌اش یعنی زمانی که حکومت غارت شده‌اش را به او برگرداندند، تازه در استان‌ها استاندار گذاشته، یک نامه به همه نوشته، نوشته: پیشینیان شما، یعنی سه تا حکومت قبلی، حق مردم را بردند و مردم حق غارت‌شده‌یشان را ناچار با رشوه دادن پس می‌گرفتند. آنها حرام خوردند دیگران را هم وارد حرام کردند. بنای حکومتشان با غارت حق و با رشوه‌ای که ملت به آنها برای برگرداندن حقشان داد، ویران شد و شما اینگونه نباشید. استانداران من! الآن با قدرتی که شما پیدا کردید اگر مثل قبلی‌ها بخواهید حق مردم را ببرید مردم مجبور بشوند با رشوه دادن حقشان را پس بگیرند، شما که به حرام آلوده شدید بقیه را هم در جاده باطل انداختید، ساختمان هر دوی شما فرو می‌ریزد.

تعریف دنیای آباد از نگاه علی علیه السلام

دنیای آباد، چه تعریف زیبایی دارد در قرآن حیات طیبه. یک نفری به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حیات طیبه چیست؟ فرمود: قناعت به داده خدا، این حیات طیبه. دنیای آباد معنی‌اش این نیست که بنده بعد از ۶۰ سال سن، یک خانه پیدا بکنند شبیه کاخ شاهان، یک ماشین پیدا بکنند یک میلیارد قیمت با دستگیره‌های طلا یک چند میلیارد پول هم پس‌انداز داشته باشند این که با زحمت بازو به دست نمی‌آید. برادرم! خواهرم! کدام کاخ با زحمت بازو به دست آمده، کدام کاخ؟ رضاخان مادرش گرسنه بود این بچه شیرخواره بود در آلاشت نان دیگر نبود بخورد، بچه را انداخت در چادرش با یک کاروان حرکت کرد امامزاده هاشم جاده امل، نزدیک تهران بچه از بی‌شیری و گرسنگی داشت می‌مرد، فکر کرد مرده است. بچه را گذاشت راه افتاد دو سه تا خرکچی بچه را آوردند باز به مادر تحویل دادند. یک قوم و خویش دوری داشت بردش در ارتش قاجاریه، او هم برای اداره بقیه امورش گدایی می‌کرد، نداشت بخورد، حقوقی نمی‌دادند قاجاریه. بلکه می‌گرفت. وقتی که از ایران رفت آن زمان ۱۶ میلیون تومان مال این مملکت را با خودش برد. و جواهرات را که در بندرعباس انگلیس‌ها جایش را عوض کردند کل پول و جواهرات را



بردند لندن، خودش را فرستادند ژوهانسبورگ آنجا یک حقوق بخور و نمیری به او می‌دادند، اینجا هم هشت نه تا کاخ از او باقی ماند. کاخ مرمر، کاخ سعدآباد، کاخ صاحب‌قرانیه، از کجا آورده بود؟ دزدی. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اصلاً امکان ندارد از راه حلال ثروت کلان به دست بیاید، اصلاً نمی‌شود چطور می‌شود یک آدم چهل پنجاه ساله بیاید خودش، حتی اقرار بکند که من صد و هفتاد میلیارد تومان ثروتم هستم، می‌خواهید به من رأی بدهید می‌خواهید رأی ندهید، در دو سه دوره قبل، پس از کجا آوردی آدم چهل ساله؟ چقدر کار کردی؟ دنیای آباد یعنی دنیایی که انسان به داده خدا از راه مشروع به دست می‌آورد که ممکن است این دنیای آباد یک وقت دنیای ابوذر باشد، یک وقت دنیای سلمان باشد، یک وقت دنیای امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. علی علیه السلام واقعا دنیایش آباد بود، ابوذر دنیایش آباد بود، اما معاویه دنیایش خراب بود، یزید دنیایش خراب بود، شاهان دنیایشان خراب است، خیلی‌ها دنیایشان خراب است چون عقل به کار نمی‌گیرند این‌ها به قول قرآن مجید غرایز و شهواتشان را به کار می‌گیرند ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أُتُّذِ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾، نه عقل. آخرت آباد هم که آخرت آباد است. منزل تشریف بردید یا حوصله داشتید بعد از منبر، سوره مبارکه دهر را بخوانید ببینید راجع به آخرت چه گفته، سوره الرحمن را بخوانید، بخشی از سوره واقعه را بخوانید، سوره‌های کوچک قرآن را بخوانید کَلِّیْ آخِرْتِ أَبَادٍ رَا كَفْتَهُ ﴿فَأَمَّا مَنْ نَقُلَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾، این عیش راضیه را خدا در پانصد تا آیه توضیح داده است؛ این آخرت آباد.

دو چیزی که مردم از آن گله دارند

یک جمله‌ای پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند امروز دیدم خیلی زیباست. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: با مردم که صحبت می‌کنی از دو تا چیز ناله دارند، یکی از مردن است، اگر با آنها حرف بزنی

۱. جائیه: ۲۳.

۲. قارعه: ۷.

می‌گویند حیف باید بمیریم، یکی هم از کم پولی می‌گویند: دستمان خالی است، اندازه بخور و نمیر داریم. حضرت می‌فرماید: این مردم گله‌مند از مرگ و گله‌مند از کم پولی صددرصد اشتباه می‌کنند. مردم اگر مؤمن‌اند، نباید از مرگ گله کنند چون مرگ آزاد شدن مؤمن از خطرات است. از کم‌پولی هم نباید گله کنند چون آنهایی که کم پول‌اند و مؤمن، قیامت حسابشان خیلی کم است، کم، دو دقیقه پنج دقیقه به حسابشان می‌رسند چه داشتی؟ خدایا ما حرام که نخوردیم تجاوز به حق هم که نکردیم هفتاد سال در دنیا آن چیزی که به ما دادی یک خانه به اندازه خودمان بود و یک خرج بخور و نمیر می‌گویند: امضا کنید پرونده‌اش را برود بهشت. بیخودی مردم گله می‌کنند، مؤمن از مرگ نباید گله‌مند باشد، مؤمن نباید از کم‌پولی گله‌مند باشد، کم حلال از همه دنیا برای آدم بهتر است، مرگ در دامن رحمت خدا، از عیش و نوش دوهزار ساله برای آدم خیلی بهتر است، واقعا این است.

هر که در او جوهر دانایی است بر همه چیزش توانایی است

خط فکری زیبا در آینه اشعار حکیمان

این محصول عقل است. شما ببینید اگر کسی بخواهد یک خط سیر زیبای فکری و عملی داشته باشد از محصولات قرآن که محصول عقلی بی‌نهایت عالم است، از محصولات روایات که محصول عقول کامله است، از محصولات ادبیات اثرگذار که محصول عقل حکیمان است، خیلی خوب می‌تواند استفاده کند. خیلی خوب، ببینید چقدر محصول عقلی سعدی در این غزل زیباست، و شیرین چقدر:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست. اصلا از جهان و تغییر و تحوّلش گله ندارم
برایم زیباست، خرم است، برای اینکه جهان کار خدای من است. کار او که کار بد نیست،
کار او سبز است، کار او خرم است، کار او شاد است، یک کسی به پیغمبر ﷺ گفت دلم
می‌خواهد بمیرم، فرمود: اصلا دلت نخواهد بمیری، بمان، بیشتر با خدا کار کن، خیلی
برایت بهتر است. می‌خواهی بروی زیر خاک چه کار، بمیرم یعنی چه؟ جای به این خوبی.



به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست این خیلی فکر زیبایی است که من بفهمم عالم برای کیست؟ چرا زیباست؟ چون نقاشش زیباست. چرا این قدر منظم است؟ چون به وجود آورنده‌اش ناظم است. چرا همه چیزش حکیمانه و استوار است؟ چون معمارش حکیم است. عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست، خورشید را می‌بینم می‌گویم دوست دارم چون ساخت محبوب منی، ماه، فصول سال را می‌بینم، گرما و سرما را می‌بینم، برف و باران و ابر را می‌بینم، می‌گویم به شما علاقه دارم، چون همه‌تان دست‌پخت محبوب من هستید، مردم را می‌بینم، می‌گویم با یکی از شما دشمن نیستم، مگر دشمن محبوب من باشید، اگر دشمن محبوب من نیستید دوستتان دارم خوشم می‌آید از شما علاقه دارم به شما، چون شما ساخت محبوب من هستید.

به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح، واقعا، باز به قرآن مراجعه کنید ببینید برای سحر خدا چه کار کرده، چه بهایی به سحر داده، چه بهایی؟ در سوره آل عمران می‌گوید یکی از نشانه‌های بندگان باتقوای من سحرخیزی است، واجب هم نیست، با اینکه واجب نکرده سحرخیزی را ولی عاشق سحرخیزهاست.

به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح با دل مرده اگر زنده کند این دم از اوست یک دزد گردن کلفت غارتگر با صدای قرآن سحر یک قاری چنان بیدار شد که نوشتند ۳۰ سال معلم تربیت و عرفان و حال مردم شد. در چند تا کتاب نوشتند.

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آن چه در سر سویدای بنی آدم از اوست یک تفسیری است برای قرن دهم است به نظرم، یا نزدیک یازدهم من این روایت را آنجا دیدم خیلی روایت مهمی است که در سویدای انسان چه چیز گذاشتند، پروردگار می‌فرماید: «الانسانُ سِرّی و أنا سِرُّه»^۱، انسان رمز من است و من هم رمز انسانم، این را سعدی می‌گوید

۱. تفسیر روح البیان، بروسوی اسماعیل، ج ۳ ص ۸ (دارالفکر - بیروت).



جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آن چه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست
به حلاوت بخورم زهر، اگر مریض بشوم، اگر شکست مالی بخورم، اگر خدا بچهام را از
من بگیرد،

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم ازوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟ ساقیا باده شادی بدهم کین هم ازوست
سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست^۱
بمیری نابود نمی شوی، بمیری رفتی در گردونه دوام و بقا. ببینید آدم بنشیند فکر بکند
می شود محصولات فکریش، خدا می داند عقل چقدر محصول داده بیرون و در آینده چقدر
می دهد بیرون، باز هم روایت جلسه قبل را بگویم، پیغمبر می فرماید: «یک ساعت فکر
کردن از هفتاد سال عبادت بی فکر بالاتر است.» خوب یک کار عقل این است که به ما
می گوید دو تا راه برابرت است، راه شر راه خیر اختیار هم با خودت گذاشته شده، راه شر را
بروی، به نتایج نامطلوب زشت کمرشکن و خسارت های غیر قابل جبران می رسی، یک
راه، راه خیر است، راه عبادت خدا و خدمت به خلق خدا این راه را بروی به آثار دائمی
جاوید همیشگی مطلوب خواهی رسید.

از جلسه بعد اگر خدا عنایت بکند من اول از قرآن مجید روندگان راه شر را برایتان
می گویم که به کجا رسیدند و به کجا می رسند و بعد راه خیر و سالکانش را که به کجا
رسیدند آنهایی که از دنیا بیرون رفتند، و آنهایی که هستند به کجا می رسند.

داستان پیرمرد بی فکر

پیرمرد بی فکر، که حالا نیامده بود، بیرسد، فکر کند، دقت کند، گول خورده، فریب خورده،
البته کار ائمه علیهم السلام این بود که کسی که خواب است را بیدارش بکنند، حالا این پیرمرد خواب
است، آمده جلوی زین العابدین علیه السلام ایستاده؛ زین العابدین علیه السلام، سوار بر شتر است غل و

۱. سعدی، غزل ۱۳.



زنجیر به گردنش است، از پوست گردن گاهی خون جاری است، پشت سر زین العابدین علیه السلام زن و بچه پیغمبر صلی الله علیه و آله به اسارت گرفته شدند، جلو محمل زن‌ها هجده سر بریده را بالای نیزه زدند، سر بریده‌ای که از همه جلوتر است، سر جگرگوشه زهرا علیها السلام ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، پیرمرد بی فکر، بریده از عقل، می آید به زین العابدین علیه السلام می گوید: خدا را شکر ذلیلتان کرد، خدا را شکر نابودتان کرد، خدا را شکر خوارتان کرد، پیرمرد آخر ۷۰ ساله عقل به تو دادم همین جوری درجا می آیی دری وری می گویی؟ خوب اول بپرس، آقا شما چه کسی هستی؟ اسمت چیست؟ اهل کجایی؟ امام، امام است، امام کارش بیدارگری است. به پیرمرد با محبت نگاه کردند «أَقْرَأَتِ الْقُرْآنَ» شما پیرمرد اهل اسلامی، جزء مسلمان‌هایی، قرآن خواندی؟ گفت بله. من اهل قرآنم، فرمود این آیه را خواندی، «وَأَتِذَا الْقُرْآنِ فَحَقَّ» ای مردم حق اهل بیت علیهم السلام را به اهل بیت بدهید، رعایت کنید حقشان را. گفت خواندم، «أَقْرَأَتِ هَذَا الْآيَةَ؟» «وَأَعْلَمُوا إِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» فکر پیرمرد دارد تکان می خورد، دارد چرتش پاره می شود، این جوان اسیر، این آیات را برای چه دارد می خواند؟ این آیات اصلاً چه ربطی به این‌ها دارد؟ مهلتش نداد زین العابدین علیه السلام: «أَقْرَأَتِ هَذَا الْآيَةَ؟» «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» گفت جوان ادامه نده این آیاتی که داری می خوانی همه در حق اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما نازل شده شما برای چه داری می خوانی؟ فرمود پیرمرد پیغمبر صلی الله علیه و آله شما مگر غیر ما اهل بیته دارید؟ صدا زد آقا خاک بر دهانم شما چه کسی هستی؟ فرمود: من علی بن الحسینم. پیرمرد در دلش گفت خدا کند این حسینی که می گوید پسر فاطمه زهرا علیها السلام نباشد. پسر امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد. وقتی فهمید ابی عبدالله علیه السلام را دارد می گوید که مادرش زهرا علیها السلام است و باباش

۱. اسراء: ۲۶

۲. انفال: ۴۱

۳. احزاب: ۳۳

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

علی علیه السلام مظلوم است، صدا زد: علی بن الحسین! بابایت کجاست؟ فرمود با ما همسفر است سرت را بلند کن. پیرمرد وقتی که بالا را نگاه کرد دید سر بریده ابی عبدالله روی نیزه است. صدا زد مردم این‌ها را سرزنش نکنید سنگ پرتاب نکنید، ما را به اشتباه انداختند، این‌ها اهل بیت رسول الله اند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا، اشف مرضانا، اهلك اعدائنا، و انصر قائدنا، و اید و احفظ امام زماننا. و اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسہ سوم

اوصاف منافقان

مقدمه

در کتاب محاسن برقی، که هم کتاب معتبری است و هم کتابی است که بیش از ۱۲ قرن از تألیفش گذشته. کتابی است که نزدیک عصر ائمه علیهم السلام نوشته شده. روایتی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب این کتاب نقل می‌کند که پیغمبر فرمودند: در زندگی شما مردم، یعنی همه مردم دنیا یا خداست یا ابلیس است. یا حق است یا باطل، یا نور است یا ظلمت، یا مادیت است یا آخرت است. ابدأ برای انسان راه سومی وجود ندارد. راهی که راه خداست ۱۰۰ درصد راه خیر است. یا به تعبیر دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله راهی که حق است، نور است، آخرت است. و راهی که راه ابلیس است، راه شیطان است، ۱۰۰ درصد این راه، راه شر است. انسان وقتی که سالک راه خداست آن چه که در باطن او می‌گذرد خیر است، آنچه از اعضا و جوارح ظاهر او صادر می‌شود، خیر است. و کسی که مطلقاً راهرو راه شر است، هرچه در درون او می‌گذرد شر است، هرچه از اعضا و جوارح او ظهور می‌کند، شر است. کتاب خدا از سوره مبارکه حمد تا آخرین سوره عاقبت راه شر را بیان کرده. عاقبت راه خیر را هم بیان کرده. راه خیر به عبارت دیگر همان راه عبودیت و راه خدمت به عباد خداست و راه شر همان راه ظلم و تجاوز و گناه و معصیت و نافرمانی از پروردگار و ستم به عباد خداست. برای هر دو راه، من دو آیه انتخاب کردم. هم برای راه خدا هم برای راه ابلیس. البته هر دو آیه مربوط به راه شر نهایت کار اهل شر را می‌گوید و هر دو آیه مربوط به راه



خیر نهایت کار اهل خیر را بیان می‌کند. اول می‌رویم سراغ راه شر، هر چهار آیه هم، دو آیهٔ مربوط به راه شر، دو آیهٔ مربوط به راه خیر، در سورهٔ مبارکهٔ توبه است. آیات هم با هفت- هشت شماره با هم فاصله دارد. اول آیات مربوط به راه شر و اهل شر است که حدود آیات ۶۰ به بعد است. آیات مربوط به راه خیر ۷۰ به بعد است. البته پروردگار برای نمونه چهره‌ای از شر را بیان می‌کند. ولی در آیهٔ دوم تقریباً کل اهل شر را نشان می‌دهد، یعنی اول به یک طایفه مثال می‌زند و بعد به کل، چون می‌خواهد عاقبت کل را بگوید، کل را مطرح می‌کند.

سیمای منافقان

المنافقون و المنافقات، حالا نفاق به ویژه مورد بحث نیست می‌خواهد بگوید سالکان راه شر سالکان راه ابلیس که حالا یک گروهشان منافق هستند، یعنی آنهایی که در بین مردم مسلمان ظاهر آراسته‌ای از خود نشان می‌دهند ولی باطن بسیار خبیثی دارند و این ظاهر آراسته‌شان پوششی است برای انجام خباثت‌هایشان ﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ تمام مردان منافق و زنان منافق سر و ته یک کرباسند با هم فرقی نمی‌کنند که حالا مردم بنشینند بگویند این‌ها منافقین ضعیفی‌اند، این‌ها متوسط‌اند، این‌ها قویند، نه آن کسی که سیر زندگی و راهش نفاق است دیگر شدت و ضعف و قوی و سست ندارد. مردان منافق و زنان منافق بعضهم عن بعض، این‌ها بافت‌شان یکی است، باطنشان یکی است، درونشان یکی است، این مال اصل وجودشان، خبیث‌اند، نجس‌اند، آلوده‌اند. حالا کارشان چیست؟

ویژگی‌های منافقان

آیه می‌فرماید: این‌ها سه تا ویژگی دارند، این سه ویژگی را بیان می‌کند که مردم راحت منافق و مسیروش را و راهش را و جاده‌اش را بشناسند. چون اگر این ویژگی‌ها بیان

نمی‌شد، شناخت این چهره‌های خبیث در امت اسلام کار مشکلی بود، ولی متأسفانه بدنه عظیمی از امت اسلام به خاطر بی‌خبر بودن از قرآن این‌ها را کامل نمی‌شناسند و بلکه مسلمان می‌دانند، یعنی شما اگر در ایام حج یا ایام عمره با بیشتر زائران ملیت‌های مختلف آفریقایی، آسیایی، اروپایی، اقیانوسیه‌ای، بتوانید با زبان‌شان تماس با آنها برقرار بکنید، منافقان فعلی عربستان را مسلمان واقعی می‌دانند و خادم حرم خدا و حرم پیغمبر ﷺ، چون ناآگاه از قرآنند، اما خدا در قرآن علامت بیان کرده‌اند آنهایی که می‌آیند می‌نشینند در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر ﷺ قرآن می‌خوانند، نباید از آیات به سرعت رد بشوند، باید بمانند کنار آیات دقت کنند، فکر کنند، اندیشه کنند، عقل به خرج بدهند. تا عبادت‌کنندگان ابلیس را از عبادت‌کنندگان خدا تشخیص بدهند. حداقل این است که یک نفرتی در بدنه عظیم امت ایجاد می‌شود و همین نفرت در آینده کار خواهد کرد.

ویژگی اول منافقان

علامت اولشان، خباثت خیلی عجیب است. ﴿بِأَمْزُونِ بِالْمُنْكَرِ﴾ به تمام کارهای زشت دعوت می‌کنند، فرمان می‌دهند، دستور می‌دهند، الآن شما ببینید این خانواده در عربستان فرمان‌هایی که می‌دهد برای خرج شدن پول بیت المال مسلمان‌ها، این را من ۲۰ سال پیش می‌دانستم، از من کسی باور نمی‌کرد. حتی بچه‌های کنسول‌گری جدّه به من می‌گفتند این نوارهای شما را ما داخل ماشین‌هایمان داریم روزها که به جدّه می‌رویم و می‌آییم گوش می‌دهیم. یک فرمان آل سعود به بیت‌المال این است که تا جایی که امکان دارد این پول‌ها را سه‌جا هزینه کنید، اول برای اسرائیل که البته امسال رو شده که خاندان سعود که ادعای مسلمانی می‌کنند، و خادمی حرمین، با اسرائیل ارتباط تنگاتنگ دارند، امسال هم که رو شد رفت و آمد به تل‌آویو دارند. پول می‌دهند، نفت می‌دهند، اسرار می‌دهند، راهنمایی می‌کنند، این یک. یک بخش از پول‌ها را دستور حکومت سعودی است



خرج تبلیغات گسترده، علیه تشیع بکنید با چاپ مقاله، با سایت راه انداختن، با ماهواره ایجاد کردن، با کتاب چاپ کردن، که من این مقدارش را یقین دارم، از اینجا به بعدش را هنوز مدرکی پیدا نکردم، به دستم نرسیده، در این پنجاه ساله اخیر ۸۲ میلیارد دلار خرج نابودی فرهنگ اهل بیت کرده، می‌دانید ۸۲ میلیارد دلار یعنی چه؟ نه ۸۲ میلیارد دلار، یعنی روزی ۱۲ میلیون بشکه ریختند در شکم شیطان بزرگ پولش را گرفتند، ۸۲ میلیاردش را خرج نابودی فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام کردند، چقدر جمعیت دارند، آخرین آماري که من از جده گرفتم از عربستان کل این کشور که یک برابر و نیم کشور ماست، وطنی خالص، هفت میلیون جمعیت دارد، پنج میلیون شان گرسنه‌اند که خیلی‌هایشان پول خرید لباس دوخته ندارند، من رفتم دیدم در دهات‌هایشان مردم یک پارچه به کمرشان بستند یک دانه هم روی دوششان است. این دو جا، جای سوّمی که هزینه می‌کنند هزینه انتخابات آمریکا است، که سگی هارتر سر کار بیاید که با پارسش این‌ها را نگه دارد، این یامرون بالمنکر، جدیداً هم که یامرون بالمنکرشان را در عراق و در سوریه دیدید، که نیروهای خودشان را می‌فرستند حکم می‌کنند ۴۰۰ تا، ۴۰۰ تا، شیعه را در سوریه زن، مرد، بچه را جلوی همدیگر سر می‌برند و آتش می‌زنند، الآن جدیداً هرچه تروریست کشته می‌شود درصد بالایش عربستانی‌اند. این یامرون بالمنکر.

ما نباید آیات قرآن را محدود بکنیم بگوئیم بله این آیه در حق یکی از محلّ ماست که به بچه‌ها می‌گوید دروغ بگوئید عیبی ندارد، سیگار بکشید عیبی ندارد، یک بسته تریاک بکشید عیبی ندارد، این یامرون بالمنکر است. ولی اینقدر قرآن معنی‌اش محدود نیست، الآن یامرون بالمنکر در دنیا ۹۰ درصد از یامرون به المعروف بیشتر است. یامرون بالمنکر این علامت بندگان ابلیس است. بعضی از همین کشورهای همسایه ایران، دورتر، دورتر، دورتر، تا برسد به آخرین مناطق اروپا و خود آمریکا، بعضی از گناهان کبیره‌ای که خداوند ۱۰۰ درصد وعده آتش به انجام‌دهنده‌اش داده و منکر کبیره بودنش را اگر انکارش به آیات قرآن برگردد کافر دانسته، در مجالس قانون‌گذاریشان رسمی و قانونی



کردند. یعنی چند تا وکیل پیشنهاد می‌دهند که این کار را بگذارید به رأی. اغلب گناهان کبیره در مجالس قانون‌گذاری دنیا که من این اخبار را دنبال می‌کنم، رأی ۱۰۰ درصد می‌آورد. این یامرون بالمنکر. ما که تحریم هستیم باز هم نزدیک ۲۰ رشته را برای ما در این هفته تحریم کردند. این یامرون بالمنکر، یعنی باید بدانید که دنیا به دست نفاق دارد اداره می‌شود. به دست پیمان‌شکنان دارد اداره می‌شود، به دست خبیثان دارد اداره می‌شود، تمامشان هم یامرون بالمنکرند، و این هشدار قرآن است، و ما ایرانی‌ها تعجبیم از بدنه عظیم از امت اسلام چرا فقط قرآن را می‌خوانند و نسبت به هشدارهای پروردگار موضع‌گیری نمی‌کنند. خیال نکنید اگر می‌آیند و با کمال صداقت به ما می‌گویند یک بار، دو بار، ده بار، که بله تیم مذاکره‌کننده برود مذاکره بکند، مذاکره عیبی ندارد، ولی ما اعتماد و ایمان به این مردم خبیث نداریم، ممکن است مردم خیلی دلشان خوش شد وقتی رفتند مذاکره، ولی باید بدانند این هشدارها هم ریشه در این آیات دارد، اگر ایشان می‌آید با کمال یقین اعلام می‌کند من اعتمادی به این‌ها ندارم در عنان مذاکره کنید، غیب نمی‌گوید وارد به قرآن است. که قرآن در سوره توبه می‌گوید ائمه کفر «لا ایمان لهم» ابدًا متعهد به پیمان‌هایشان نیستند ابدًا، اگر قرآن در امت اسلام عمل می‌شد که امت اسلام دنیا را گرفته بود، و تمام این شیاطین و ابلیس‌ها را نابود کرده بود. شر این‌ها را از سر کره زمین کم کرده بود، ولی قرآن غریب است، ما هم غریبیم، چون می‌بینید از همسایه‌های اطراف، تا دورترین کشورهای اسلامی هیچ‌کدام نه با ما صاف‌اند نه حرف ما را گوش می‌دهند. ما هم که به تنهایی نمی‌توانیم وارد معرکه بشویم، نابود می‌شویم، ما الآن وضعمان در امت اسلام وضع امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله است، چه شد آن جنگ‌ها، جنگ بدر، جنگ احد، جنگ خندق، عمر بن عبدود چه شد؟ که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دفن کرده اوضاع را به هم ریختند همه دست به دست هم دادند خط نفاق یک شبه با کمک مسیحیت و یهودیت مدینه، حاکم بر همه امور شده، امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرش در غلاف است، در اتاق زانوش را بغل گرفته غصه‌دار نشسته، حرکت نمی‌کند. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بعد از مرگ من کمکت می‌کنند شمشیرت را بکش، اگر کمکت

نمی‌کنند بیرون نیا، چون کاری نمی‌توانی بکنی، می‌کشند تو را، می‌خواستند هم او را بکشند. به انتظار بودند یک قدمی بردارد، بکشند او را. زمینه پیش نیامد، اما در جنگ جمل بنا به فکر خودشان زمینه پیش آمد رفیق‌های جون‌جونیش و قوم و خویش‌هایش ملت را آوردند برای کشتنش. و در جنگ صفین شیطان شام، و در جنگ جمل افراطی‌های منحرف تندروی خطرناک زبان نفهم، خوارج، این داستان ماست. یامرون بالمنکر، این یک علامت بردگان ابلیس و سالکان راه شر و راه گناه و راه معصیت است.

ویژگی دوم اهل نفاق

علامت دومشان «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»، فعل هم فعل مضارع است، دائم می‌کوشند که جلوی هر خوبی را در عالم بگیرند. مردم سراغ دین نروند، هزار تا بیشتر ماهواره بغل تخت‌خواب و رخت‌خواب مردم است، در همه دنیا و برای امت اسلام بیست و چهار ساعته شبهه‌اندازی می‌کنند و سوسه‌اندازی می‌کنند تخریب دین می‌کنند دین را مسخره می‌کنند، جوان‌ها را از رفتن سراغ دین نهی می‌کنند عالمان واجد شرایط را می‌کوبند، مرجعیت را می‌کوبند، قرآن را می‌کوبند، امام حسین علیه السلام را می‌کوبند، امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌کوبند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌کوبند، یامرون بالمنکر، زبانشان هم خیلی دراز است. مؤمن یک زبان دارد، منافق چند هزار زبان دارد. و این چند هزار زبان کنار رخت‌خواب و تخت‌خواب مردم است به هر زبانی ینهون عن المعروف. این هم یک علامتشان.

ویژگی سوم اهل نفاق

ویژگی سومشان، «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»، ۳۰ سال است، پول‌های ما را نگه داشتند، دستشان را رها نمی‌کنند، باز نمی‌کنند، پول‌های ما را آزاد نمی‌کنند. آنها پول‌های ما را در روز روشن دزدیدند و جلوی ما را گرفتند، یقبضون ایدیهم، این عربستان و این امارات و این قطر، و بعضی کشورها، همراه با اسرائیل التماس می‌کنند مال این ملت را آزاد نکنید، دارو را آزاد نکنید، خرید نفت را آزاد نکنید، التماس می‌کنند، «یقبضون ایدیهم».



«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» چه تعبیر عجیبی، و «المنافقون هم الفاسقون»، کلمه فسق، قبل از قرآن مجید در زبان مردم عرب بوده، اما این لغت فسق اصلاً ارتباطی با انسان داده نمی‌شد. قرآن آمد این لغت را مرتبط به انسان کرد. چگونه؟ عرب، مرتب خوشه‌های خرما را روی نخل نگاه می‌کرد ببیند، غلاف کی باز می‌شود و خرما از غلاف بیرون بیاید، به محض اینکه عرب می‌دید خرما از غلاف زده بیرون می‌گفت که فسق النخل، خرما از جلدش آمد بیرون، حالا وقت چیدنش است. قرآن مجید که آمد، وقتی حرفش رسید به منافقین، به کفار، به پیمان‌شکنان، به بخیلان، به مفسدان، گفت این‌ها فاسق‌اند، یعنی از چارچوب، از جلد، از پوست، تمام ویژگی‌های یک انسان آمدند بیرون، دیگر این‌ها انسان نیستند. این‌ها قرآن گفت این‌ها یا: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱ هستند، یا «فَمَثَلُ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَأْهَتْ أَوْتَرُكُهُ يَأْهَتْ»^۲ یا نه، «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۳ گفت این‌ها دیگر آدم نیستند، یا چهارپایند، یا بدترند، یا سگ هارند، یا الاغاند، یا نه شیطانند، خودشان شیطانند، و «المنافقون هم الفاسقون»، یعنی پروردگار عالم کسانی را که این سه تا ویژگی را دارند، که خدا نیامورد برای کسی، که بیاید بر ضد خدا، و همه انبیا، و ائمه و حکیمان و دلسوزان و عالمان ربّانی مردم را یا مرون بالمنکر، بکنند، و ینهون عن المعروف بکنند. و یقبضون ایدیهم باشد. این دیگر خیلی چهره خطرناکی است.

حالا پایان کار این‌ها، عاقبتشان، دنیایشان را که دیدید چقدر آلوده است، چقدر کثیف است، چقدر پلید است، پیرمرد لب گورشان که نزدیک نود سالش است، به عنوان مفتی به دختران و به زنان فتوا می‌دهد، جوانانی که سوریه دارند زحمت می‌کشند جنازه‌ها را از قبر بیرون می‌آورند، زنان را آتش می‌زنند، مردان را آتش می‌زنند، خانه‌ها را خراب می‌کنند،

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. اعراف: ۱۷۶.

۳. جمعه: ۵.

حرم‌ها را خراب می‌کنند، نگذارید این‌ها زیر فشار غریزه جنسی باشند، بیایید پول به شما می‌دهیم، زن‌ها، دخترها، بروید آنجا و مشکل جنسی این‌ها را حل بکنید، این یامرون بالمنکر، عقد هم لازم ندارد، جهاد نکاحی است، نمی‌خواهد صیغه بخوانید، جهاد نکاحی، خباثت روح را ببینید، تاریکی روح را ببینید، من بچه بودم می‌گفتند امام زمان عجل الله فرجه می‌آید از خون علما آسیاب می‌چرخاند نمی‌فهمیدم، علمای خودمان را می‌دیدم، می‌دیدم این‌ها همان‌هایی هستند که قرآن از آنها تعریف کرده همان‌هایی هستند که امام عسکری عجل الله فرجه می‌گوید قیامت تاج سر اهل محشرند، همان‌هایی هستند که امام صادق عجل الله فرجه می‌گوید با هر کسی که این‌ها در ارتباط تبلیغی و معنوی بودند خدا می‌گوید تنها نرو بهشت بایست، هر کس پا منبرت، پا درست، پا دینت، بوده بردار ببر. پس چرا می‌گویند امام زمان عجل الله فرجه می‌آید از خون آخوند آسیاب می‌چرخاند حالا می‌فهمم کدام آخوند را می‌گفتند. همین خبیث‌های قطر، امارات، و عربستان که فتوای جهاد نکاحی دادند، فتوا دادند بروید بکشید، بروید خراب کنید، چنگیز هم مثل این‌ها نبود، چنگیز هم یک حیایی داشت، تیمور هم یک حیایی داشت.

عاقبت سالکان راه شر

بریم سراغ آیه بعد، یک کسی می‌گفت اگر این آیه بعد نبود من یکی که دق می‌کردم، ولی خدا به دادم رسیده که این آیه بعد هست، یک آدم بیداری، یک آدم بینایی، یک آدم اهل دلی می‌گفت. آیه بعد دیگر منافقین تنها را نمی‌گوید کل این‌هایی که در مسیر ابلیس‌اند را می‌گوید. می‌گوید که وعد المنافقین و الکفار، یعنی کل، دیگر منافق تنها نه، در آیه اول منافق را به عنوان مثال گفت که این‌هایی که در راه شیطانند، یک گروهشان منافقینند، با این سه تا ویژگی، حالا همه. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَاتِ وَالْمُنَافِقِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ عَذَابٌ مُّقِيدٌ﴾. وعد فعل ماضی است به معنای محقق الوقوع، یعنی این اطلاعی که دارم می‌دهم به منافقین و کفار قطعی قطعی است.



برو و برگرد هم ندارد، تغییری هم در آن نیست. من آتش جهنم را برای کلّ سالکان راه ابلیس قطعی کردم، خالدین فیها. اصلا راه نجاتی برای آنها از دوزخ نیست، ابدی‌اند، همیشگی‌اند، بعد چقدر جالب است که خدا می‌گوید هی حَسْبُهُمْ، در مقابل این همه جنایات این‌ها در دنیا، آتش جهنم بس‌شان است بیشتر لازم ندارند، چون من آنجا مرگ را از این‌ها برمی‌دارم، خود آتش، آتشی است که اگر آزاد بکنم آن را بدهم در دنیا کلّ آسمان‌ها و زمین را یک‌جا نابود می‌کند، ولی این گوشت و پوست و استخوان هشتاد، نود کیلویی، مرگ را از آن برمی‌دارم باید تا ابد در جهنم بمانند و بسوزند. حالا آیات دیگر الهی درباره جهنمی‌ها خیلی عجیبه، من بگویم هم خودم امشب خوابم نمی‌برد، هم شما. مثلا در یک سوره دارد به طور دائم بی‌تعطیلی، آبی که با آتش جهنم به جوش آمده، دائم بدون یک چشم به هم زدن تعطیل از بالای سر می‌ریزند رویشان و حمیم را که چرک و خون بسیار متعفن است و دائم با این آتش می‌جوشد، به زور در حلقشان می‌ریزند که از گلو تا امعا و احشا را همه را می‌ریزد پایین در جا دوباره گلو و امعا و احشا پیدا می‌کنند. «هی حَسْبُهُمْ و لعنهم الله». خدا برای ابد اینان را لعنت کرده این هم درد عجیبیه، و لهم عذاب مقیم، در جهنم آنچه عذاب این‌ها دارند پایدار است، یعنی یک ذره کم نمی‌شود. اما آنهایی که مثل شما مردم سالک راه حق‌اند، برای شما هم دو تا آیه بعد از این آیات، هفت، هشت، آیه بعد از این آیات، بیان کرده. که حالا در جلسه قبل می‌خوانم انشاء الله. کمی توضیح می‌دهم، بسیار دلتان را شاد می‌کند، روحتان را صفا می‌دهد قلبتان را جلا می‌دهد چشمتان را روشن می‌کند.

روضه خرابه‌های شام

یک روزی، یک نفر در شام به زین العابدین علیه السلام گفت یابن رسول الله! صلی الله علیه و آله چه جوری می‌گذرانید این زندگی را؟ فرمود: چگونه می‌خواهی بگذرانیم. ما در خرابه از وسایل اولیه محروم‌مان کردند. نه رختخوابی، نه غذای درستی، نه سایبانی، هوای شام شب‌ها خنک است، روزها هم ما مستقیم روبرو آفتابیم، نمی‌گذارند سایه بگیریم، نمی‌گذارند استراحت

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

بکنیم، این بچه کوچک‌های ما از سرمای شب و گرمای روز، صورتشان پوست انداخته، تا صدای گریه‌شان برای عزا بلند می‌شود، با تازیانه می‌ریزند در خرابه می‌زنند این‌ها را. حالا زدن یک طرف، حرف‌هایی که می‌زنند یک طرف. حرف‌هایشان خیلی تلخ است، می‌گویند گریه نکنید، گریه برای یزید میمنت ندارد، قطعه قطعه کردن هفتاد و دو نفر میمنت داشت، آن وقت گریه برای این‌ها برای یزید میمنت ندارد، داشت با زین العابدین علیه السلام حرف می‌زد که یک مرتبه می‌گوید دیدم زینب کبری علیها السلام از خرابه آمد بیرون گفت برادرزاده! برگرد الآن مأموران یزید می‌رسند دیگر بدن تو طاقت کعب نی و تازیانه ندارد.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا. و لمن وحب له حق علینا. اللهم اهلک اعدائنا، اللهم اشف مرضانا، اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا. اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا. برحمتک»

جلسہ چہارم

اوصاف مؤمنان

مقدمه

آیاتی که در جلسه قبل قرائت شد آیه شصت و هفتم و شصت و هشتم سوره مبارکه توبه بود. پروردگار در آن دو آیه، هم رفتار و کردار ناپسند منحرفان و اهل گناهان کبیره را بیان کرد و هم آثار و عواقبی که آن گناهان برای گناهکاران و مجرمان و منحرفان دارد که بخشی از آن آثار پروردگار فرمود دوزخ و لعنت و عذاب پایدار است. این لعنت، این دوزخ، این عذاب پایدار، فراورده‌های خود گناهکاران است، ساخته‌ها و پدیدآمده‌های خود مجرمان است، اما آنهایی که راهشان مسیر زندگی‌شان راه خداست، راه نور است، راه حق است. در آیات ۷۱ و ۷۲ سوره توبه هم رفتار و منش و کردار و اعمالشان را بیان می‌کند و هم سه آثار، از آثار پاکی‌های آنها را، درست‌کاری‌های آنها را توضیح می‌دهد. باز در دو آیه.

خداوند فقط با مؤمنان قرارداد دارد

اما آیه هفتاد و یکم، ابتدای آیه دارد «و المؤمنون و المؤمنات» که این جا من یک نکته مهمی را به توضیح بعضی آیات قرآن و فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه برایتان بیان می‌کنم و آن این است که خداوند مهربان تمام قراردادهای مثبتی که دارد و وعده‌های مهمی که دارد، فقط با اهل ایمان است. یعنی از زمان آدم علیه السلام اعلام کرده تا زمان نزول قرآن که من خریدار همه برنامه‌های پاک و مثبت اهل ایمانم. نمی‌شود هیچ کسی را در این دنیا در قراردادی که می‌خواهد ببندد اجبارش کرد، یکی می‌آید می‌گوید



من این زمین را با شما این قرارداد می‌بندم متری این مقدار، بیشتر هم نمی‌خرم. شما نمی‌توانید اجبارش کنی قرارداد را امضا کن و بیشتر هم بخر، او آزاد است. اگر شما نپذیرفتید قرارداد را به هم می‌زند شما پذیرفتی، به قراردادش عمل می‌کند پروردگار عالم به قول امام صادق علیه السلام «یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» است، هر قراردادی که می‌بندد مثبت است. هر وعده‌ای که می‌دهد مثبت است، و این طور انتخاب کرده از اول که قرارداد با مؤمن می‌بندم، وعده هم به مؤمن می‌دهم، کسی نمی‌تواند او را اجبار بکند که این قرارداد خوب را برای مسیحی هم امضا کن، برای یهودی هم امضا کن، برای زرتشتی هم امضا کن، برای آدم‌هایی که توجّهی به تو ندارند، توجّهی به دینت ندارند، برای آنها هم امضا کن، برای چه امضا کند. خداوند متعال پاک است قرارداد و عهدش هم پاک است و از ابتدا هم اراده کرده با پاکان قرارداد ببندد. بنابراین ناپاکان از او هیچ طلبی ندارند. گرچه ناپاکان کارهای پاکان را انجام بدهند قراردادی با آنها ندارد. خوب شما در همین قرآن مجید ملاحظه بکنید، همین منافقینی که در دو آیه‌ای که شب قبل قرائت شد در آیات دیگر می‌گوید: این‌ها انفاق هم می‌کنند. همه منافقین روزگاران زیادی انفاق می‌کردند، الان هم انفاق می‌کنند. یا منافقین در امت اسلام نماز هم می‌خوانند. اما پروردگار عالم با منافقان قرارداد قبول انفاق و قبول نماز ندارد. تمام قراردادهایی که در قرآن دارد مثل خرید مال، خرید کوشش، خرید جان، فقط با مؤمن است. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ» اما از غیر مردم مؤمن من چیزی را نمی‌خرم، چون اصلاً در اراده‌ام نیست، در قراردادم نیست، در تعهداتم نیست. دو مورد که عمل نیک مورد قبول واقع نمی‌شود.

شخصی که خونس در جنگ احد هدر رفت

یک قطعه‌ای را برایتان نقل بکنم در همین زمینه که با غیر مؤمن قرارداد ندارد، جنگ احد یک جنگی بود که بر اثر حالا نمی‌شود گفت خیانت، خطا و اشتباه سی و پنج نفر، جنگی که داشت پیروز می‌شد بر دشمن، شکست را برگرداند به ارتش اسلام، دشمن پیروز شد.

البته پیروزی‌های دشمن، پیروزی حقیقی نیست، شکست یاران حق خدا هم، شکست حقیقی نیست. بله ظاهر کربلا را می‌شود گفت، هفتاد و دو نفر از سی هزار نفر شکست خوردند، این شکست فیزیکی بود، یعنی شکست بدنی، شکست فکری و اعتقادی و ایمانی نبود، آنها در این زمینه شکست که نخوردند، نخوردند، معلم انسان‌ها هم شدند، معلم کوشش‌کنندگان عبادت‌کنندگان، زاهدان، عابدان، عالمان، و نسل‌ها هم شدند این پیروزی. قرآن مجید معانی شکست و پیروزی را مختلف ذکر می‌کند، هر شکستی که به ظاهر شکست است، به باطن شکست نیست، هر پیروزی هم به ظاهر پیروزی است، به باطن پیروزی نیست. هفتاد نفر در جنگ احد از چهره‌های برجسته مفید شهید شدند. که آدم احتمال می‌دهد اگر این هفتاد نفر زنده مانده بودند و شهدای جنگ‌های بعدی، حوادث تلخ بعد از مرگ پیغمبر اتفاق نمی‌افتاد، چون بعد مرگ پیغمبر نیروی ایمانی تعدادش اندک بود و نیروی نفاق کل مدینه را پر کرده بود، شما حساب بکنید هفتاد نفر شهید شدند، شیرازه لشکر از هم پاشیده، پیغمبر ﷺ در خطر افتاده، یک آدم دلاور شجاعی، به نام دزمان، که من نمی‌دانم معنی این لغت چیست. این مدینه بود، قصد شرکت در جنگ نداشت، ولی اخبار جنگ چون نزدیک مدینه بود، به او می‌رسید، وقتی اخبار جنگ به مدینه رسید، خیلی به غیرت او برخورد. علتش هم این بود که یک قوم و خویش در لشکر اسلام داشت. سریع مسلح شد و با یک اسب دونده وارد میدان احد شد، امیرالمؤمنین و دو سه نفر آن وقت امیرالمؤمنین ﷺ بیست و دو سالش بود، داشتند دشمن را دور می‌کردند. این هم که آمد شمشیر کشید و حمله کرد، مسلمان‌ها دلگرم شدند، فراری‌ها هم برگشتند، تقریباً کمر دشمن را شکستند جنگ تمام شد. این آدم دلاور شجاع تیر خورد. و یک رگش پاره شد، سریع او را به مدینه رساندند، او را در بستر انداختند، ارتش وقتی برگشت به مدینه، چند تا از یاران پیغمبر ﷺ گفتند: او خیلی به ما کمک کرد، وجودش برای ما پر کاربرد بود، کمر دشمن هم شکست، ما به عنوان تشویق که به ما خدمت کردی، به جنگ خدمت کردی، به پیغمبر خدمت کردی، برویم عیادتش، آمدند عیادتش، از درد ناله می‌کرد، خونریزش هم شدید بود، این‌ها از او تشکر کردند، قدردانی کردند، و بعد هم به او گفتند: خوش به

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

حالت که کجا به داد لشکر ما رسیدی، زمانی که ما نیازمند به نیروی قوی بودیم و تو چه کار بسیار عظیمی را انجام دادی، خدا قبول بکند، پیغمبر ﷺ از تو راضی باشد، عصبانی شد. گفت که من به خدا کار ندارم، من به پیغمبر ﷺ کار ندارم، من نه مؤمن به خدایم و نه به پیغمبر، من یک قوم و خویش داشتم، به خاطر او غیرتم به جوش آمدم حمله کردم، و بعد هم الآن درد دارد من را می‌کشد، من طاقت تحمل درد را ندارم، خنجرش را از بغلش درآورد زد در گردن خودش و خودش را کشت، این آمد در جنگ احد آمد در صف اسلامیان، آمد بالأخره دفاع کرد، آمد دشمن را عقب راند، زخمی هم شد، بر اثر آن زخم هم اگر خودش را نمی‌کشت می‌مرد، ولی خودش را کشت هم کافر بود به کفرش رفت جهنم، هم به گناه کبیره قتل نفس، رفت جهنم، گفت به خدا چه؟ خودش هم که گفت به خدا چه. چه مزدی خدا به او بدهد، خدا با این گونه افراد قراردادی ندارد.

آیا عمل رباخوار پذیرفته است

حالا فرض بکنید یک رباخور، یک مرتبه رگ حمیتش به جوش می‌آید فکر می‌کند من که الآن هشتاد سالم است، خیلی بمان دو سال دیگر سه سال دیگر، خوب این صد میلیارد پول را برای چه حبس کردم، سریع بیایم برای پولم یک هیئت مدیره تشکیل بدهم، یک ده تا نقشه بگیرند، یک بیمارستان، یک درمانگاه، یک دبیرستان، یک دانشگاه، یک مسجد بسازم، ما هم باشیم و بینیم و لذت ببریم و بمیریم. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: کل این کار خیر را که از مال حرام ساخته شده، مرحوم فیض نقل می‌کند چون خدا با این‌ها قراردادی ندارد، که کارشان را بپذیرد، کل این کار خیر را پیغمبر ﷺ می‌فرماید قیامت، بار کولش می‌کنند، و این بار را به او می‌بندند، خودش را با بارش را در جهنم پرت می‌کنند، حالا ما هم دلمان بسوزد، خوب بسوزد، مگر پروردگار در قرارداد بستن آزاد نیست؟ مردم کره زمین در قرارداد بستن آزادند. خدا آزاد نباشد؟ خوب می‌گوید من با غیر مؤمن قرارداد امضا نمی‌کنم، زور که نیست. حالا غیر مؤمن می‌خواهد کار خوب بکند، می‌خواهد کار بد فرقی نمی‌کند، هم کار بدش به باد است، هم کار خوبش به باد است. این را که شنیدید در قرآن است، در روایات است، در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام است.



سلوک مؤمنانه

حالا آیه را دلچسب گوش بدهید. چون خودتان هم مؤمنید آیه مخاطبش شما هم هستید، مردانتان، زانتان، جوان‌های متدینتان، دو آیه‌ای است که واقعا شادی‌آفرین است، دل آدم را خوش می‌کند، نور چشم انسان است، مایهٔ راحت فکر انسان است، مایهٔ آرامش روح انسان است، به شرط اینکه هر دو را باور بکنیم، همین، حالا متن آیهٔ اول دربارهٔ آنهاییست که روش‌شان روش مثبتی است بعد از مؤمن بودنشان، این‌ها عاقبت کارشان به کجا می‌کشد. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ در آیهٔ ۶۷ جلسهٔ قبل فرمود، «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» بافت مردان منافق و زنان منافق یک بافت است. هر دو گروه و مرد و زنشان پلیداند. ناپاک‌اند، آلوده‌اند، و روح دوزخی دارند، لذا هرچه از آنها صادر می‌شود، ضرر است، خسارت است.

الف: مؤمن بدون کینه است

اما اینجا می‌گوید: ﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾^۲. کلمهٔ بعض در قرآن همه جا به معنی بخش و قسمت نیست. بعضی از آیات به معنی قسمت، نصیب، اندازه است، ولی در اینجا نه، و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض، یعنی تمام مردان مؤمن، حالا مثل جمع ما در این محدوده در این چارچوب، در این چارچوبی که طول سال شرکت می‌کنیم در خانهٔ خدا، می‌فرماید: این‌ها محب یکدیگرند، دوست یکدیگرند، این‌ها از همدیگرند، جدایی با هم ندارند. این جمع حالا در هر کجا، جمع این مسجد، جمع آن مسجد، جمع آن هیئت، جمع آن محل، مردان مؤمن علاقمند به هم‌دیگرند، کینه نسبت به هم‌دیگر ندارند، نفرت از هم‌دیگر ندارند، این‌جا این روایت هم برایتان بگویم که پیغمبر ﷺ

۱. توبه: ۷۱.

۲. توبه: ۶۷.

می‌فرماید: «اگر کسی شب بخوابد، در حالی که در قلبش نسبت به مسلمانی به مؤمنی، حالا یا قوم و خویشش یا مردم دیگر هر کسی، بالأخره به مؤمنی به مسلمان واقعی کینه داشته باشد و از خواب بیدار نشود و بمیرد، با آن کینه برود، از رحمت خدا دور خواهد بود.» ما باید یک دل صافی داشته باشیم، یک دل پاکی داشته باشیم و این هم امکان دارد. یک وقت یک کسی به من گفت که از چه کسی بدت می‌آید؟ گفتم از مردم مؤمن از هیچ کس، گفت یعنی کسی از این‌ها تو را اذیت نکرده؟ گفتم خیلی، غیبت کردند، آمدند حلالیت طلبیدند، آزار دادند، رنج آفریدند، مشکل ایجاد کردند، گفت حالا با هیچ کدام کینه‌ای نداری؟ گفتم نه، کینه برای چه؟ مگر دل ما ظرف کینه است؟ کینه جزء آلودگی‌هاست انسان حالا مورد آزار قرار می‌گیرد، خداوند می‌فرماید: بیخوش‌شان، حالا بعضی‌ها یک خرده سخت‌گیرند، می‌گویند نه ما گذشت نمی‌کنیم، خوب هم نیست سخت‌گیری، هیچ خوب نیست.

ب: آمرزش گناهان در گرو بخشش دیگران

یک آیه در سوره احزاب است این به درد همه خانواده‌ها می‌خورد. ببینید قرآن جهانی است، عام است، به نظر من هر واعظی در هر مسجدی که می‌رود، قرآن مجید را باید روز هزار و ششصد و چند آیه همین امشب نازل شده. ببینید این آیه را چه قدر زیباست، پروردگار به ما می‌گوید خطاب است، خطاب، خطاب یعنی رودررو حرف زدن، آنهایی که مردند دیگر این آیه به آنها خطابی ندارد، ولی ما که زنده‌ایم الآن دارد با ما حرف می‌زند. ﴿الْمُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾، تُحِبُّونَ فعل جمع مذكر مخاطب است، یعنی آیه می‌گوید همین الآن به شما دارم می‌گوییم به شما، تُحِبُّونَ، یعنی انتم، مخاطب است، جمع مذكر مخاطب است، اگر می‌گفت «أَلَا يُحِبُّونَ»، «تاء» نداشت «یاء» داشت، می‌شد جمع مذكر غایب، یعنی آنها که الآن مورد خطاب من نیستند، نمی‌خواهند؟ دوست ندارند؟ ولی آیه



این ترکیب را ندارد، أَلَا تُحِبُّونَ آیه دارد سؤال می‌کند. دوست ندارید، «لِيَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟» خدا گناهان بین خودتان و خودش را همین الآن پاک کند؟ يَغْفِرُ، فعل مضارع است یک دلالتش، دلالت بر حال است، شما بندگان من که الآن زنده‌اید نشسته‌اید، و من با شما زنده‌ها دارم حرف می‌زنم، دوست ندارید همین الآن من شما را بیمارزم؟ چون ما دو نوع گناه داریم یک گناه بین خودمان و پروردگار است، که حالا نود و نه درصدش را کسی نمی‌داند، یکی از آنها را ممکن است یکی دیده باشد، آن یک دانه را هم خدا از یاد بیننده می‌برد، لذا حالا یک گناهی هر که از ما دیده هیچ وقت به رخ ما نمی‌کشد. البته به رخ کشیدن هم حرام است. یک گناهی هم هست بین ما و مردم، بین ما و مردم، پنجاه سال پیش یک فرشی خریدم پولش را ندادم، این گناه به خدا ربطی ندارد، بیمارزد. چون طرف گناه فرش فروش است نه پروردگار، یا زمینی را به نامم کردند پولش را ندادم و هر کاری هم کردند نتوانستند بگیرند، یا خریدهایی کردم اصلا طرف یادش رفت پولش را بگیرد من هم مفت خود دانستم، پولش را ندادم. این‌ها گناهان بین ما و بین مردم است، آنها را باید خود مردم حل بکنیم، روز قیامت هم پروردگار می‌گوید با طرفت حل کن، چون به من ربطی ندارد، خدایی نکرده اگر طرف‌های ما هم راضی نشوند، اصلا آنجا به بن بست می‌خورد کار، کسی هم نیست ما را آزاد کند، شما دوست ندارید من گناهان‌تان را الآن بیمارزم؟ کدام مؤمن است که به پروردگار بگوید نه من دوست ندارم، بگذار گناهانم بماند، این حرف من دوست ندارم، حرف دیوانه‌ها و جاهلان است، یک معلم سر کلاس داشت درس می‌داد، وسط درس از داخل کوچه صدا بلند شد، اهل محل، مردم، من الاغم را گم کردم، هر کس پیدا کند، من مژدگانی به او می‌دهم، استاد آدم ظریفی بود، رو کرد به شاگردانش گفت از صدای خوب، از چهره خوب، از منظره زیبا، چه کسی بدش می‌آید. یکی دست بلند کرد گفت من، به یکی دیگر گفت، بدو برو به صاحب الاغ بگو الاغت را ما پیدا کردیم، بیا بردار ببرش. اگر من به پروردگار بگویم دوست ندارم گناهان من را بیمارزی. معلوم است من دیوانه‌ام، جاهلم، نفهمم، هر مؤمنی دوست دارد خداوند گناهانش را بیخشد.

حالا ببینید بخشیدن گناهان را به چه چیز گره زده، این خیلی مهم است برای خانواده‌ها برای شما خانم‌ها، شما پدران، شما عروس‌دارها، شما داماددارها، شما برادردارها، شما خواهردارها، خیلی برایتان این آیه مهم است. «الَا تَحِبُّونَ انْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ»، دوست دارید الآن گناهانتان را ببامرزم، «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»^۱، از دیگران گذشت کنید، چشم‌پوشی کنید، دل بی‌کینه داشته باشید، خوب دعوا را ادامه ندهید، اختلاف را ادامه ندهید، کینه را ادامه ندهید، خدا دل کینه‌دار را دوست ندارد، که دارد می‌گوید با اینکه اذیتت کردند ببخش‌شان، ناهار دعوتشان کن، شام دعوتشان کن، پاشو برو خانه‌شان، یک، دو تا جعبه شیرینی بگیر، یک پارچه‌ای بگیر، برو خانه‌شان، به رخس هم نکش، «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» این قرارداد خدا با مؤمن اما چقدر مؤمن را پاک می‌خواهد خدا، چقدر پاک، دل بی‌کینه یادم باشد.

ویژگی های مؤمنان که از آیه استخراج می‌شود

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۲، تمام مردان مؤمن، دوست یکدیگرند، محب یکدیگرند، علاقه به یکدیگر دارند، زنان اهل ایمان هم همین‌طور، آنها هم در هم‌دیگر یار هم‌دیگرند، دوست هم‌دیگرند. این مردان و زنان مؤمن ۶ تا کار دارند، یعنی روش‌شان و منش‌شان در این شش برنامه است.

الف: ویژگی اول و دوم

یک: یامرون بالمعروف، برخلاف مجرمان که یامرون بالمنکرند، در آیه دیشب بود یامرون بالمنکر، همه‌اش دعوت به زشتی می‌کنند، همه‌اش، ارتش‌شان را دعوت می‌کنند از آن طرف دنیا پاشو برو این طرف دنیا افغانی‌ها را درو کن، عراقی‌ها را درو کن، سوری‌ها را درو کن، برو کجا لشکرکشی کن برو آفریقای مرکزی مرد، زن، بچه را درو کن چون آنجا

۱. بقره: ۱۰۹.

۲. توبه: ۷۱.

نفت و طلا و الماس است، مالکان طلا و الماس و نفت غلط کردند از مال خودشان بهره ببرند، ما فرانسه‌ایم و قدرت داریم باید برویم هر کس کنار نفت و الماس و طلا ایستاده درو کنیم بتوانیم برداریم ببریم. یامرون بالمنکر، چقدر بدبختند سربازهای آمریکایی، سربازهای فرانسوی، سربازهای ناتو، که اُلتاند و کامرون و اوباما کمال عیش و نوش را دارند، این‌ها می‌روند جان برای آنها می‌دهند، یک بار هم نمی‌پرسند از آن طرف زمین برای چه ما را فرستادید این طرف. که مردم این مملکت را بکشیم، این‌ها که با ما جنگ ندارند. نمی‌پرسند. می‌آیند فدای شهوات طاغوت‌ها و شیاطین می‌شوند.

اما مردان مؤمن و زنان مؤمنه، یامرون بالمعروف با یک زبان نرم، با یک زبان آرام، با یک زبان پرعاطفه، دعوت به خوبی‌ها می‌کنند. اصلاً راهنمای هم‌اند، راهنمای هم، رفیق عزیز پول دسته کرده‌ای داری، کاری برای قیامت کردی، کاری برای برزخت کردی، یتیمی را نوازش دادی، مشکل‌داری را مشکلش را حل کردی، یامرون بالمعروف و این یامرون بالمعروف به خاطر فعل مضارعش پیوستگی دارد، مال امروز نیست، مال فردا نیست. این‌ها دائماً همدیگر را دعوت به کار پسندیده، کار خیر، دعوت به عبادت می‌کنند و بیهون عن المنکر، و همدیگر را از کار زشت باز می‌دارند، اصلاً تشویق می‌کنند برای کناره‌گیری از کار زشت. بیهون عن المنکر این دو تا کار.

ب: ویژگی سوم و چهارم

کار سوم مثبتشان و یقیمون الصلاة، که خوب شما سی ساله چهل ساله، پنجاه ساله، شصت ساله، دارید اقامه نماز می‌کنید و یوتون الزکاة، دائم هم دست به جیب هستند، حالا کم دارند کم، متوسط دارند، متوسط، زیاد دارند، زیاد. اهل هزینه کردن مالشان در راه خدایند. این چهار تا ویژگی.

پ: ویژگی پنجم و ششم

پنجم و ششم، که این ریشه آن چهار قسمت قبلی است، و یطیعون الله، آنها از خدا فرمانبرداری می‌کنند. نه نمی‌گویند به خدا، از پیغمبر خدا حرف شنوی دارند، نه نمی‌گویند

به پیغمبر ﷺ، این شش تا کارشان، عاقبتشان چه می‌شود، «اولئک سیرحهم الله»، این‌ها مردان و زنانی هستند که قطعا مورد رحمت پروردگارند، قطعا. قطعا آن را از کجا می‌گوییم از سین سر سیرحهم الله. سین، اسم این سین تنها که چسبیده به یرحهم است در ادبیات عرب سین تحقیق است، یعنی محققا یعنی بی شک یعنی بی تردید اینان مورد رحمت پروردگارند. «ان الله عزیز حکیم». عزیز یعنی من قدرت بر هر کاری دارم، شکست هم نمی‌خورم، قدرت دارم میلیون‌ها مؤمن را مورد رحمت قرار بدهم کارم هم یک کار استوار درست است، عزیز، حکیم.

آیه بعد، آیه بعد را می‌خوانم اگر توضیح بیشتری لازم داشته باشد برای جلسه بعد اگر خدا بخواهد، فقط متن را می‌خوانم که دلتان نورانی بشود. «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» یک، «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» دو، «وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ»، سه، که از هشت بهشت و آن مساکن طیبه این رضوان مهم‌تر، سنگین‌تر، قوی‌تر، و بهتر است، «ذلک یعنی جنات، این مساکن طیبه، این رضوان، هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»، این رستگاری عظیم است. ولی قراردادش فقط با مردان و زنان مؤمن بسته شده.

داستان زنی که به دست امام حسین علیه السلام شفا یافته بود

یک روزی یادم نیست الآن در چه کتابی دیدم، یادم هست آن کتاب مدرکش را هم ذکر کرده بود، کتابی که من دیدم احتمالا برای دویست سال پیش باشد، یا یک مقدار کمتر، حدودا، یک روزی یک خانمی با خدمه‌اش، قبلا آمده بود ارزیابی کرده بود از یکی پرسید بود به اندازه این هشتاد و چهار نفری که در خرابه بودند یک غذای پاکیزه تمیز خوبی آورد. کنار خرابه خوب بیشتر خانم‌ها بودند دیگر، فقط سه تا مرد مانده بود همه را کشته بودند، زین العابدین علیه السلام مانده بود و حسن بن حسن و امام باقر علیه السلام، که چهار سالش بود، گفت بزرگتان را می‌خواهم، این‌ها هم که می‌دانید که خانم‌های پوشیده حجاب قرآن،



زینب کبری آمد دم در خرابه، گفت خانم برای کل این اسرا غذا آوردم، نه زکات است، نه صدقه است، غذای آزاد است، نذر است، رد نکن، متن نذرم هم برایتان بگویم من اهل مدینه‌ام، که زندگی‌مان کشیده شد به شام چهار سالم بود لمس شدم، مادرم خسته شد، خوب نمی‌شدم، دوا نداشتیم، یک روز مادرم به پدرم گفت این بچه را بیانداز روی کولت، ببر در خانه علی علیه السلام سلام به امیرالمؤمنین علیه السلام برسان بگو یا از خدا بخواه مرگش را برساند، یا شما پیش خدا آبرو دارید یک نگاهی بکن این بچه خوب بشود، من مادرم، دل ندارم، دائم ببینم او را، نمی‌توانم هم از او پذیرایی بکنم، مردش گفت، یعنی پدرم به مادرم گفت حالا صبر کنیم، گفت من دیگر تحمل ندارم، برش دار ببر، گفت پدرم تعریف کرد من که یادم نیست، من را آورد در کوچه روی خاک خواباند، در زد، امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در را باز کرد، گفت آقا خانم من می‌گوید: من دیگر طاقت ندارم این مریض را نگه دارم خیلی سخت است. شما آبرو داری یا از خدا بخواه بمیرد یا شفایش بدهد، حالا دارد برای زینب کبری علیه السلام تعریف می‌کند، گفت خانم، امیرالمؤمنین علیه السلام سرش را برد داخل خانه صدا زد حسین من! بیا بابا. حسین علیه السلام آمد در خانه، فرمود بابا یک نگاه به این بچه بیانداز، شفایش را از خدا بخواه. من درجا خوب شدم، حسین جان! این نگاهت را خرج ما هم بکن. گرچه خیلی خرج ما کردی، ما توقعمان از تو بیش از این حرف‌هاست، بالأخره بعضی‌هایمان نزدیک رفتنمان است، بعضی‌هایمان مریض داریم بعضی‌هایمان مشکل داریم، حل نمی‌شود، مریض‌مان خوب نمی‌شود، ما هم که مرگ‌مان علاج ندارد یک لطفی، یک نگاهی، یک نظری، به مریض ما، به خود ما، که اگر ما بنا باشد به این نزدیکی‌ها بمیریم، در کنار شما توفنا مع الابرار، با شما باشیم، ما را نبرند داخل غریبه‌ها. بعد از مردمانمان، ما را نبرند در جمعیت‌های دیگر. خانم پدر من از همان روز نذر کرد که برای سلامتی ابی عبد الله علیه السلام هر سال غذا بدهد این غذایی که من آوردم گفتم صدقه نیست، این نذر برای سلامتی ابی عبد الله زینب کبری فرمود دیگر نمی‌خواهد این نذر را ادا بکنی، نمی‌خواهد دیگر غذا بپزی، اینهایی که می‌بینی در این خرابه این‌ها خواهران و دختران ابی عبد الله علیه السلام هستند، آن حسینی که برایش نذر کردی الآن سرش میان کاخ

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

یزید است بدن قطعه قطعه‌اش را کربلا انداختند. نگذاشتند ما این بدن مطهر را دفن کنیم. حسین جان! ما هم دلمان می‌خواست این روزها پیاده راه بیفتیم، بیاییم ضریح را بغل بگیریم از نزدیک به تو سلام بدهیم، توفیق نداشتیم، حالا از اینجا به تو سلام می‌دهیم السلام علیک یا ابا عبدالله.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، اللهم اهلك اعدائنا اللهم اشف مرضانا، اللهم لا تسلط علينا من لا یرحمنا».



جلسہ پنجم

اوصاف دشمنان واقعی

انسان معمولاً طبق آیات قرآن و روایات دشمن شناخته شده دارد، اگر هم دشمنی او برای انسان مجهول است خداوند نشانه‌های دشمن را بیان کرده، با علم به آن نشانه‌ها، به آسانی می‌شود فهمید که این موجود دشمن ذاتی و واقعی انسان است و وجودش برای انسان، خطرناک است.

ویژگی‌های دشمنان

قرآن برای دشمنان واقعی انسان در سوره بقره سه علامت بیان می‌کند. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ»، شما را به هرچه کار زشت است دعوت می‌کند، عمل زشت، حرکت زشت، اخلاق زشت، «وَالْفَحْشَاءِ»، به گناهان کبیره هم شما را دعوت می‌کند، «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» چیزی را که دانای به آن نیستید و از حقیقتش خبر ندارید که درست است یا نادرست است، دعوتتان می‌کند که به خدا ببندید. وادار می‌کند و به انسان می‌فهماند که اگر من بد درآمد، اگر حرام خور شدم، اگر این‌گونه شدم، خواست خدا بوده، «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، از آن طرف هم قرآن مجید می‌گوید: خیر به ید اوست، نه شر دارد، نه خالق شر است، و نه شر کسی را می‌خواهد. این سه علامت، برای شناخت اینکه دشمن انسان کیست.

۱. بقره: ۱۶۹.

داستان دشمن ترین دوست

در این زمینه یک داستانی را از سوره مبارکه فرقان برایتان نقل بکنم که اتفاق افتاد، کسی در مکه جزء مشرکین بود، جزء بت پرستان بود، این آمد حرفهای پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ را شنید و فهمید که این مرد حق می گوید، درست می گوید، پذیرفت. قبول کرد. الان دوستان جدیدی که پیدا می کند همه مؤمنند، امیرالمؤمنین علیه السلام است، عمار یاسر است، چهره های برجسته ایمانی صادر در مکه اند از دوستان قدیمش باید قطع رابطه کند، دیگر با آنها نباشد، یک آدم بسیار پلید، ناباب، خبیثی، در مکه بود به نام عقبه بن ابی مؤید، خیلی خوش زبان بود و پشت هم انداز، این آقایی که مؤمن شده بود و که جزء رفقای قبلش بود را دید، گفت شنیدم این مرد را حرفهایش را فرهنگش را قبول کردی، گفت بله، گفت: من به تمام دوستان می گویم تو را در فشار اقتصادی، اجتماعی قرار بدهند و زندگی را به شدت بر تو تنگ بکنند که دیگر طاقت ماندن در این شهر را نداشته باشی. باید قبول می کرد، این سختی ها را، این مضیقه ها را، خوب است آدم در راه حق گاهی نه همیشه دچار سختی می شود، دچار مسخره می شود، دچار تحقیر می شود، قرآن مجید به عباد خدا که می رسد علائمشان را بیان می کند یکی از آنها این است، «وَلَا يَخَافُونَ أَوْمَةَ لَأِثْرِهِ» بندگان مؤمن من از سرزنش دیگران، ملامت دیگران، تحقیر دیگران، مسخره کردن دیگران، ترسی ندارند، اگر شما جوان دیدی که با آمدن مسجد ارتباط با خدا، قبول فرهنگ اهل بیت، مورد مسخره خانواده ات قرار گرفتی، یا دوستان دانشگاهت که معمولاً این جور خانواده ها و این جور دوستان دانشگاهی هستند. این ها را هم به قول حضرت مجتبی در مسجد می شود یاد گرفت. مسجد جای تعلیم دین است که هر مسجدی باید جای تعلیم دین باشد، مسجدی که بیکار است یک نماز دارد و بس، این مسجد بی فایده ای است، این مسجد شعبه مسجد پیغمبر ﷺ نیست، پیغمبر ﷺ هم تعلیم دین می دادند، هم دور همدیگر که بودند مشکلات مردم را حل می کردند، که حالا مسجد شما جزء آن مسجدهاست، خدا را باید شکر کنید، شعبه ای از

مسجد پیغمبر ﷺ است، و هر مسجدی که این گونه است، بهره اهلش بهره فراوان است، به تعبیر روایت مردمش حظّ وافر می‌برند، حظ یعنی نصیب، وافر هم یعنی فراوان، البته ما این نصیب فراوان را اینجا نمی‌توانیم ببینیم همه‌اش در پرونده‌مان ثبت می‌شود تا فردای قیامت خداوند پرونده را باز بکند و ما از دریچه پرونده‌مان منافع ابدی که تولید کردیم را ببینیم. این داستان سوره فرقان را اینجا در ذهن مبارکتان داشته باشید، تا من این حظّ وافر را برایتان انجام شده‌اش را بگویم.

حظّ وافر

بیش از ۱۰۰ سال پیش، یک عالم مشهوری در تبریز بود، نزدیک پانزده جلد هم کتاب نوشته، من این داستان را در یک کتاب ۸ جلدی در شرح حال علمای بزرگ آن زمان دیدم، اسم کتاب‌هایش را هم برده بود، ایشان خیلی آدم خدمت‌گذاری بود در سن ۷۰ سالگی مستطیع شد، آن زمان هم، بیش از ۱۰۰ سال قبل، هواپیما نبود، ماشین آن‌چنان نبود، از ایران تا مکه پنج شش ماه، هفت ماه می‌کشید، بروند حج به جا بیاورند، برگردند. یک تعدادی با هم شدند رفتند. زیاد هم آن وقت‌ها جمعیت نمی‌رفت مکه راه‌ها خیلی دور بود، خطرناک بود، بعضی‌ها هم می‌رفتند بر نمی‌گشتند، در راه می‌مردند، مکه می‌مردند، مدینه می‌مردند، تمام اعمال حج را ایشان کامل انجام داد. روزی که از منا برگشتند که دیگر پایان حج بود، دیگر کاری نداشتند بمانند. دوستان پیشنهاد کردند بارها را ببندیم، بساط را جمع بکنیم برگردیم، این مرد عالم، به نام حاج میرزا محمود شیخ الاسلام، خانواده‌ای بزرگی در تبریز بودند به دوستانش می‌گوید: من به شدت دلبسته به اینجا شدم. نمی‌توانم دل بکنم من می‌مانم شما بروید به خانواده من هم بگویید که ایشان قصد اقامه در مکه را کرد، بیرون هم نمی‌آید، خوب عالم بود، بزرگ بود، دوستانش با محبت حرف زدند که بیایید برویم، دوباره می‌آییم. خانواده‌تان منتظرند، فرمود: نه من نمی‌آیم. آن شب وقتی هم‌اتاقی‌ها سحر بلند شدند برای نماز شب، دیدند ایشان برخلاف همیشه بلند نشده، تعجب کردند، گفتند شاید خستگی منا، رمی، ایشان را انداخته. بیدارش کنیم، آمدند بالا



سرش و دیدند از دنیا رفته، تازه فهمیدند که دیشب چه می‌گفت، پایین قبر حضرت خدیجه کبری (ع) دفن کردند چون سید هم بود، ایشان را امروز دفن می‌کنند، صاحب این کتاب ۸ جلدی که خودش تبریز زندگی می‌کرد و معاصر با ایشان بود، و ایشان را کاملا می‌شناخت نوشته که، اهل تبریز خبر نداشتند که ایشان از دنیا رفته باید کاروان می‌آمد دو ماه، بعد سه ماه بعد می‌فهمیدند چه کسی مرده، چه کسی زنده مانده، ولی حالا وقتی کاروان برگشت، و گفتند روز بعد از من ایشان فوت کرد، که حالا دو، ماه سه ماه بعد این خبر رسید ولی روزی که دفن کردند یکی از علمای بزرگ تبریز، که شگفت‌زده هم می‌شود شب می‌بیند در یک منطقه‌ای دارد عبور می‌کند، اصلا نمونه این منطقه هیچ کجا دیده نشده با اینکه مناطق آذربایجان جاهای سرسبز باصفایی از شمال تا فارس آباد آخرین نقطه مرزی ایران، دشت مغان، واقعا به قول مردم عین بهشت است، البته هیچ باغی هیچ سرسبزی در دنیا عین بهشت نیست، ولی مردم برای مبالغه در تعریف می‌گویند عین بهشت است. می‌بیند که این منطقه نمونه‌اش را در دنیا ندیده، می‌رسد به در یک باغ، در باز بود، می‌گوید حالا می‌رویم داخل اگر صاحبش بود و ما را دید می‌گوییم با اجازتان، اگر هم گفت اجازه ندارید، می‌گوییم خداحافظ شما. مؤمن زندگیش راحت است، آقا راضی نیستند، خداحافظ. تشریف داشته باشید، چشم. در همه چیز هم مؤمن راحت است در همه چیز. ممکن است دست مؤمن به ثروت سنگین نامشروعی نزدیک بشود خیلی راحت می‌گوید این که ملک من نیست برای چه من دست دراز بکنم، چیزی که ملک من نیست، برای چه من ببرم، نه خدا راضی است، نه انبیاء راضی‌اند، نه عقل راضی است، نه روایت راضی، ملک من نیست. در غرائز بدنی‌اش هم همین جور است، راحت است، خدا رضایت نداده، ما هم سراغش نمی‌رویم، یعنی این جوری خودش را بار آورده، یعنی آدم هفت-هشت-ده سال خودش را این جوری بار بیاورد، یک مؤمن اتوماتیکی می‌شود، یعنی خودکار همیشه به طرف خوبی‌ها می‌رود و خودکار همیشه از طرف بدی‌ها درمی‌رود. این طور می‌شود. عجیب هم برادران و خواهران در این نقطه خدا به انسان کمک می‌کند، که حق را بدون لحاظ کردن خودش رعایت کند، حق را. یک وقت آدم به یک نقطه‌ای



می‌رسد می‌بیند که این آقا نسبت به این حق بر من مقدم است. این نورانیت را خدا به آدم می‌دهد درک بکند، و این قدرت هم به انسان می‌دهد که آن کسی که حَقِّش مقدم است خیلی راحت آدم بگوید که آقا حق باشماست با من نیست فعلا، شما نبودی حق با من بود، شما آمدی حق با شماست.

رعایت حق

شما همه‌تان با مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح آشناید. این کتاب کنار قرآن در حرکت است. یک سفرهٔ پری هم هست. یعنی آدم حس می‌کند چیز دیگری سر این سفره لازم نبوده واقعا مفاتیح الجنان است. خوب من هم از ابتدا خانواده‌مان، قبلی‌هایشان، از وقتی که این کتاب درآمد با این کتاب اُنس داشتند. اما خوب انشاء فارسی کتاب انشاء ۸۰ سال پیش یک لغاتی در انشاء فارسیست هست معنی کردن می‌خواهد انشاء هم میزان با ادبیات فارسی نیست. که فعل کجا باشد، فاعل کجا، مفعول کجا، صفت کجا، قید تفضیلی کجا، مبتدا کجا، خبر کجا؟ این‌ها را مرحوم حاج شیخ عباس نخوانده بودند لذا انشایشان یک مقدار سخت است، مبهم است، من در حدود یک سال با اجازهٔ آخرین وارثش زحمت کشیدم روی این کتاب، بعضی جاها به هم ریختگی داشت آنها را منظم کردم تمام دعاهایش را به فارسی روان ترجمه کردم، انشائش را هم از اول تا آخر عوض کردم بدون اینکه دست به ترکیب کار بخورد، و یک مفاتیحی که روان، قابل فهم همگان، خدا در اختیار گذاشت، زیاد هم چاپ شده حالا مؤسسهٔ خود ما توان چاپ کردن ندارد، اما صد و پنجاه هزار نسخه، پنج هزار، ده هزار، جیبی، وزیری، همه نوعش را چاپخانه‌ها چاپ کردند. ایشان سی شب تمام دعوت داشتند مسجد گوهرشاد منبر بروند، منبر قوی هم بود. آنهایی که منبرش را دیده بودند برای خود من تعریف کردند گاهی دو ساعت، دو ساعت و نیم منبر بود حالا در مستمع تصرف می‌کرد که خسته نمی‌شدند، بلند نمی‌شدند، یا نه خیلی جاذبه‌اش زیاد بود، مشهد هم وقتی شنیدند ایشان چهارده، پانزده، یعنی همهٔ ماه رمضان بناست بروند منبر، می‌گویند مسجد خیلی جمعیت گوهرشاد می‌آمد آن شبستان راه

نبود. شب چهاردهم، که دارد شیرین برای مردم روایات اهل بیت را می‌گوید وسط این همه جمعیت، چشمش افتاد به آخوند ملا عباس تربتی، که وسط جمعیت عبایش را به خودش پیچیده بود، سرش هم پایین و بود و داشت منبر را گوش می‌داد، یقیناً آخوند ملا عباس بر حاج شیخ عباس هم از نظر علم، هم از نظر حال مقدم بود، اگر بخواهید این مرد الهی را بشناسید، روزنامه اطلاعات یک کتاب از شرح حال ایشان به نام فضیلت‌های فراموش شده چاپ کرده واقعا خواندنی است، حاج شیخ عباس همان‌جا منبرش را قطع کرد، گفت مردم، من حق ادامه منبر را ندارم چون بالاتر از من، مفیدتر از من، سازنده‌تر از من، مؤثرتر از من، مقدم‌تر از من، آخوند ملا عباس تربتی در جلسه نشسته من می‌آیم پایین، به عنوان یک برادر مؤمن از ایشان تقاضا می‌کنم ایشان بروند منبر، و تقاضای برادر مؤمن را هم نباید رد کرد، آن هم در روایات است، و می‌آید پایین، چهارده شب دیگر را ایشان منبر می‌روند حاج شیخ عباس هم شب‌ها هم پای، داخل مردم، پای منبر می‌نشست. یعنی این مؤمن است. هم خداوند روشن‌بینی به او می‌دهد، هم حق‌شناسی به او می‌دهد، هم تواضع به او می‌دهد، که خیلی راحت آدم از چند هزار جمعیت پای منبر گذشت می‌کند و خیلی راحت می‌آید پایین و خیلی راحت هم به مردم می‌گوید ادامه دادنش غصب حق است، حق با ایشان است ایشان ادامه می‌دهد تمام.

حالا خودمان فکر کنیم اگر هفتاد و پنج میلیون جمعیت ایران همه این بودند کشور ما چه می‌شد، روزگار ما چه روزگاری می‌شد، ما مزه بهشت را می‌چشیدیم، قدیم‌ها نمی‌خواندند بهشت آنجاست که آزاری نباشد، که حقی پامال نشود، تلنگری آدم نخورد، مالش را نبرند، آبرویش را نبرند، مشکل برایش ایجاد نکند.

ادامه معنای حظّ وافر

در باغ باز بود ما رفتیم داخل این عالم بزرگ می‌گوید چه وقتی؟ روزی که حاج میرزا محمود را پای قبر خدیجه دفن کردند دو ماه دیگر می‌خواهد خبرش برسد که مرده، ولی ایشان همان شب اول قبر دارد مشاهده می‌کند اوضاع را کجا؟ در تبریز. حالا تبریز کجا،



مکّه کجا. گفت حالا در باغ که باز است، یک قدم می‌گذاریم داخل باغ، اگر صاحبش بود گفت تشریف نیاورید چشم آقا، می‌رویم، اگر گفت بیا، می‌گوییم خوب می‌آییم. قدم در این باغ زد و گفت نه درخت‌هایش را من نمونه‌اش را دیده بودم نه هوای آنجا را نمونه‌اش را دیده بودم، نه خرّمی آنجا را رفتیم تا وسط باغ دیدیم یک کاخ ماندی است، دربان ندارد، پاسبان ندارد، ژاندارم ندارد، هیچ کسی را ندارد، گفت برویم داخل ساختمان اگر سر و صدایی شنیدیم، صاحبش بود گفت آقا نیا، خوب نمی‌رویم، ولی تا اینجا که کسی جلویمان را نگرفت، آمد داخل، فرض کنید یک سالنی را دید اندازه این حسینیه، اما عجب ساختمانی، عجب زینتی، عجب زیوری، عجب چراغ‌هایی، و حاج میرزا محمود شیخ الاسلام نشستند ﴿عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ﴾، قرآن است، تخت، تخت بهشت، ﴿مُنْكَيْنٍ عَلَيْهِمَا مُتَقَابِلَيْنِ﴾، سلام کردم گفتم که آقای حاج میرزا محمود ما هیچ خبری از شما نداریم، شما کجایی الان، گفت من همین جایی که داری می‌بینی، این را امروز پروردگار به من لطف کرده، کجاست اینجا، بهشت برزخ است، بدن ما را در قبر کاری ندارند، روح ما وارد برزخ می‌شود، یک بدن بسیار لطیف بی وزن، به روح مؤمن می‌دهند که در آن بدن انگار در دنیا دارد زندگی می‌کند روح لطیف با بدن لطیف، این بدن سنگین در قبر است خاک می‌شود کاریش ندارند، با خودمان کار دارند نه با جلدمان، جلدمان را می‌دهند به خاک، قیامت دوباره آن را برمی‌گردانند، چون دیگر در برزخ بدن لازم نیست، مثل اینکه ما در رحم مادر، خوب آسمان و فضا و هوا و باغ و راغ و لازم نداشتیم، دیدن، شنیدن، حرف زدن، هیچ چیز را لازم نداشتیم، خیلی هم راحت بودیم، وقتی آمدیم در دنیا، به این اعضا و جوارح نیاز پیدا کردیم، اما در رحم مادر بودیم کسی را نمی‌خواستیم ببینیم، خوب چشممان بسته بود، چیزی نمی‌خواستیم بشنویم، خوب گوشمان کار نمی‌کرد، دهان لازم نداشتیم، خدا از جفت لوله‌کشی کرده بود از طریق ناف، خود جفت اتوماتیک سیرمان می‌کرد، قطع

۱. واقعه: ۱۵.

۲. واقعه: ۱۶.

می کرد ما اصلا دهان لازم نداشتیم، آمدیم اینجا دیگر جفت را لازم نداشتیم، این مال آن دنیا بود، وقتی هم می میریم، در برزخ بدن لازم نداریم، اما یک بدن که اسمش بدن مثالی است، لطیف، بی وزن می دهند به آدم که خود روح در آن قالب که قرار می گیرد کلی لذت می برد. گفت اینجا بهشت است، چه کار کردی اینجا را به تو دادند، گفت فعلا برای کارهایم چیزی ندادند، این باغ را به من دادند گفتند این محصول صبر و استقامتی است که در مقابل بدگویی های مردم، غیبت های مردم، زبان درازی های مردم نسبت به تو شد، و تو دست از ما برداشتی، آخر آدم یک وقت می گوید بیاید خودمان را راحت کنیم، این همه دارند فحش می دهند، تهمت می زنند، بد می گویند، اصلا این عبا و عمامه را بگذاریم کنار، کت شلواری ناشناخته بشویم، دیگر هیچ کس حرف نمی زند، واقعا هم حرف نمی زند، اما حالا این لباس را این مردم را، این شهرت را، خوب بالأخره باید تحمل کرد، غیب می کنند، دری وری می گویند مطالب خلاف می گویند دو تا ماشین ضد گلوله دارد، نمی دانم، یک خانه ده میلیاردی دارد، صد میلیارد خرج دارد، خوب می گویند، مگر اینکه آدم لباسش را در بیاورد، کت شلواری بشود، گمنام هم بشود، خوب چه کسی در حق آدم چه بگوید؟ گفت اینها محصول صبر در مقابل زبان های باطل مردم. حالا نمازهایمان و روزه هایمان و آخوندیمان و هدایگریمان و کتاب هایی که نوشتیم و مردمی که با دین آشنا کردیم آنها دیگر در برزخ جا ندارد به ما بدهند آن برای قیامت است. به او گفتم حاج میرزا محمود، دو تا باغ کنار هم است، این مال شماست آن باغ بعدی برای کیست؟ آن خیلی آباد است اصلا آن یک چیزی است. بهشت چند درجه دارد، هشت درجه، یک جنت نداریم، جئات داریم. یعنی هرکسی به تناسب تکلیفش و وضعش می رود بهشت گفت این باغ بغلی غوغایی است، این برای علامه مجلسی است. ما در حد او نیستیم، آن طور به ما باغ ندادند، ولی همین که به ما دادند ﴿فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾ شاد شاد. او می گوید از خواب پریدم تاریخ خواب را نوشتم تا کاروان آمد رفتیم استقبال دیدیم حاج میرزا محمود نیامده،



کجاست؟ همین بعد از اعمال منا از دنیا رفت آنجا دفنش کردیم. دیدیم خواب ما برای شب اول قبرش بوده. این اسمش حظّ وافر است. بهره فراوان کاملش قیامت است.

بازگشت به داستان اول (دشمن ترین دوست)

آقا قبول کن آمدی با پیغمبر ﷺ آشنا شدی، ایمان آوردی قبول کرد، دیگر دست از گناه بکش، این کسی که دارد دعوت می کند به زشتی، این دشمن است. چشمت را نبند بگو ان شاء الله پاک است، ان شاء الله آب است، ان شاء الله بزغاله است، نه! دشمن است. به او گفت اگر می خواهی ما رفقی ها با تو باشیم همان طور جلسه و بگو بخند و رفت و آمد و معاملات اقتصادی، فردا ما می آییم مسجد الحرام، پیغمبر می آید در حجر اسماعیل، جلوی چشم ما می رویم آب دهان به رویش می اندازی به ما برمی گردی، و این کار را کرد، درباره این بی تربیت بی ادب، که تا دم در بهشت آمد و بعد برگشت رفت برای همیشه جهنم، خدا این سه آیه را فرستاد. ﴿يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ عَلَىٰ يَدَيْهِ﴾^۱ فردای قیامت این بی تربیت انگشتانش را می جود يقول، داد می کشد، «یا لیتی اتخذت مع الرسول سییلا»، ای کاش راهی که پیغمبر به من نشان داد آن را رفته بودم، نرفتم، آن جاده، آن روش، آن برنامه مثبت بود ما را می رساند به بهشت اما من قبول نکردم، اول آمدم در آن جاده بعد به خاطر رفیق بد، خارج شدم، رفیق بد یعنی دشمن، دیگر دشمن که رفیق نمی شود، حالا اصطلاح ما ایرانی هاست می گوئیم رفیق بد، اما دشمن است. «یا ویلتی» وای بر من، ﴿لَيْتَنِي لَمْ أَخَذْ فُلَانًا حَلِيلًا﴾^۲ ای کاش با عقبه بن ابی مؤید دست دوستی نمی دادم که من را وارد جاده جهنم کند، ولی دست دوستی دادم. ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ﴾^۳ من را از قرآن منحرفم کرد، «وَكَانَ الشَّيْطَانُ»، یعنی عقبه بن ابی مؤید، «لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا»، حالا که قیامت شده می گوئیم لا مذهب بی دین

۱. فرقان: ۲۷.

۲. فرقان: ۲۸.

۳. فرقان: ۲۹.

حرف تو را گوش دادم رفتم آب دهان به صورت پیغمبر انداختم حالا بیا به دادم برس، می‌گوید به من چه چشمت کور می‌خواستی نندازی، «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا».

بهترین دوست

ما یک رفیق خوب داریم یک دشمن بد، نه رفیق بد، می‌خواهم از شما برادران و خواهران بپرسم بهترین رفیق ما در دنیا کیست که همیشه کنارمان باشد، ما هم همیشه کنارش باشیم ما از او کامل استفاده کنیم او هم از ما هیچ استفاده‌ای نمی‌برد یک طرفه است، کیست؟ امام هشتم می‌فرماید: صدیق، صدیق، صدیق، بر وزن فعیل صفت مشبیه است، یعنی رفیقی که ابداً یک چشم به هم زدن حاضر نیست رهایت کند، مگر تو از او ببری او نمی‌برد، «صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله» نادانی دشمن خطرناک شماست، و عقل رفیق فریادرس شماست. یکی از حرف‌های این رفیقتان که آن را من فردا شب به خواست خدا ضمن یک داستان خیلی زیبا توضیح می‌دهم یک حرف این رفیق ما این است، نمک کسی را خوردی حق نمکش را رعایت کن. این حرف آن رفیقمان الآن هم شما هم گوش بدهید به صدای عقل، اگر کسی به تو سلام کرد ادب اقتضا می‌کند جوابش را بدهی خوب این حرف عقل است. پدر، مادرت خیلی برایت جان کردند حالا یا بدند یا خوبند اما اقتضا می‌کند که با این‌ها خوب تا کنی، این حرف عقل است. کسی کار خیری برایت کرد ادب اقتضا می‌کند تشکر کنی، دست شما درد نکند بگویی، ممنون بشوی، هدیه برایش ببری، این حرف عقل است. حالا اگر خدا عنایت بکند من این یک جمله‌اش را «نمک خوردی حق نمک را رعایت کنی. این را توضیح می‌دهم. گناه کردن یعنی نمک خوردن و نمکدان شکستن. تمام. که عقل نمی‌پسندد.

روضه ورود به شام

من کتاب‌ها را که ورق زدم، زمانی که می‌خواستم این کتاب ذکر مصائب اهل بیت را بنویسم نگاهی به مقتل سیدالشهدا علیه السلام، خواستم روضه‌ها را نظام بدهم دروغ‌ها را از



راست‌ها جدا بکنم، حدود ده مدرک را من بررسی کردم تا اینکه کتاب نوشته شد، نظام هم دادم روضه‌ها را میزان، از مدینه که حرکت کردند تا برگشتن به مدینه، یعنی این سیر را تمام مصائب اتفاق افتاده‌اش را تقریباً این‌ها را من منظم نوشتم، اینکه ما می‌شنیدیم از زین العابدین علیه السلام پرسیدند در این سفر کجا به شما سخت‌تر گذشت، سه بار فرمود شام، این درست است، کوفه هیچ کس این‌ها را تحقیر نکرد، کوفی‌ها نود درصد این‌ها را می‌شناختند برای اینکه پدرشان در اینجا حاکم بوده امیرالمؤمنین علیه السلام، دیگر در شهر کوفه مردم کوفه که اینها را می‌شناختند خود این‌ها هم ۱۸ هزارتایشان نامه نوشته بودند، نامردهای پیمان شکن‌های پست می‌دانستند این‌ها اهل بیت هستند. سنگ پرت نکردند، آتش پرت نکردند، مسخره نکردند، پایکوبی نکردند، رقص نکردند، از بالای پشت بامها چوب پرت نکردند، کلوخ پرت نکردند، اما شام همه این کارها را کردند. چون اول این‌ها را نمی‌شناختند. یعنی در شام گفته بودند یک مشت، یک مشت شلوغ کن، مزاحم مردم، اینها بلند شدند آشوب کردند و فتنه، ما آمدیم مردانشان را کشتیم، این‌ها را اسیر کردیم آشوب را خوابانندیم، خوب فکر کنید به مردم فهمانده بودند این‌ها آشوبگرند، این‌ها می‌خواستند به هم بزنند، این‌ها می‌خواستند اقتصادتان را خراب بکنند، این قدر تبلیغات که هر کسی هم که رد می‌شد به زین العابدین می‌گفت ما خدا را شکر کردیم مردانتان کشتند شما را اسیر کردند، شما می‌خواستید اوضاع ما را به هم بزنید. حالا فکر کنید این زن و بچه را زین العابدین علیه السلام را روی شتر برهنه با زنجیر، ۱۸ تا سر بریده بالای نی، این‌ها را وارد شهر کردند. خدا نیاورد مردم آدم انگشت‌نما بشود، که مدام بیایند این، آن، کیست؟ چیست؟ باباش چه کاره بود؟ چه کار کرده، چه شده کشتند او را؟ از همدیگر دارند می‌پرسند.

آن یکی گفتا که اینان کیستند دیگری گفتا مسلمان نیستند
 آن یکی گفتا چرا افسرده‌اند دیگری گفتا برادر مرده‌اند
 آن یکی گفتا که این بیمار کیست دیگری گفتا که بابش خارجی‌ست

با این وضع اهل بیت را آوردند در بارگاه یزید، نگذاشتند یک نفرشان با این همه خستگی راه بنشیند، همه را مجبور کردند کوچک و بزرگ بایستند، اهل بیت ایستاده بودند یک

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

مرتبہ دیدند سر بریده را داخل تشت برابر یزید گذاشتند. من تحمل بیان مجلس یزید را ندارم فقط یک خط شعر بخوانم

خیزرانی که بر آن لب می‌زد نیشتر بر دل زینب می‌زد

حتی کاری که کرد در گودال نکرد دست‌برد زیر چادر گریانش را پاره کرد داد می‌زد و حسینا. و احسینا.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، اللهم اشف مرضانا، سلم دیننا و دنیانا، اهلک اعدائنا و اجعل عاقبة امرنا خیرا».

جلسہ ششم

رابطہ عقل و دین

مقدمه

عقل احکام کلی بسیار مفیدی را از خود صادر می‌کند که شرع مقدس آن احکام را به همان صورت بیان می‌کند. یعنی در کلیات اختلافی بین عقل و شرع نیست. از وسیله‌های عظیم دانشمندان در اجتهاد مسائل الهی عقل است. این جمله در کتاب‌ها است «کُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ»^۱ آن چرا که عقل سلیم حکم می‌کند شرع هم به همان گونه حکم می‌کند. اما چون میدان دید عقل به آن اندازه وسیع نیست که بتواند به تأمین سعادت دنیا و آخرت ما به تنهایی کمک بکند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: خداوند انبیاء و پیغمبران و ائمه را هم قرار داد که این دو منبع یقینا شما را به خیر دنیا و آخرت و خوشبختی امروز و فردا می‌رساند.

بیان حکم عقل با استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام

از کتاب شریف اصول کافی سه روایت بسیار مهم انتخاب کردم آنها را بگویم تا به یک حکم عقل اشاره بشود به ترتیب این روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام است، چقدر هم زیباست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید خطابشان به ایشان است، «يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ^۲»، هیچ نداری و تهیدستی‌ایی

۱. در علم اصول فقه معروف به قاعده ملازمه می‌باشد.

۲. کافی (دارالحدیث)، ج ۱، ص ۵۸.

زیان‌بارتر از نادانی نیست شما اگر به آیات قرآن دقت بکنید صحبت‌هایی که قیامت با جهنمی‌ها می‌شود یک موردش این است که چه شد شما آمدید جهنم. آنها جواب می‌دهند ما نرفتیم مسائل نجات‌بخش را بفهمیم نسبت به دین، تکالیف، مسئولیت‌ها، حلال و حرام نادان ماندیم نادانی ما، ما را کشید به جهنم. اگر دانا شده بودیم که اینجا نمی‌آمدیم اینجا که جای عاقلان نیست. البته عنایت هم باید داشته باشید بخشی از آیات قرآن که بهشت را مطرح می‌کند یا هدایت را مطرح می‌کند، می‌گوید بهشت رفتن، قبول هدایت، کار اولوالالباب است،

معنای اولوالالباب

«انما یتذکر اولوالالباب» من خودم هم نمی‌دانستم که اولوالالباب صاحبان خرد آیا در دل معنای صاحبان خرد عیبی هم وجود دارد، سراغ اهل تحقیق را در کتاب‌هایشان گرفتم دیدم این بزرگواران معنی کردند اولوالالباب، یعنی صاحبان خرد خالص، خردی که اسیر این مکتب و آن مکتب و آن راه و آن مدرسه نشده، خالصش را به صاحبش حفظ کرده، به عبارت دیگر قاطی ندارد عقلشان واقعا عقل است، کار می‌کند، راهنمایی می‌کند. یا در بعضی از آیات قرآن که حقایق را حالا مثل پروردگار را، مثل موقعیت هستی را، مثل موقعیت خود را در این عالم هستی اولوالالباب متوجه می‌شوند. آنجا هم دارد یتذکر، اولی الالباب این حقایق را متوجه می‌شوند. عقل مهم است، اما موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: فراموش نکنید که، برای تعمیم سعادت دنیا و آخرتتان این عقل کمک می‌خواهد عقل تنها حکمی که می‌کند می‌گوید خدا همه جور به تو محبت کرده بنده او باش، سپاسگذار او باش اما ما نمی‌دانیم حالا چگونه سپاسگذاری کنیم؟ این حکم بسیار حکم با ارزشی است که وجود مقدس او خلقت کرده، روزیت را داده، آسمان و زمین را برایت ساخته، خورشید و ماه و ستارگان را برایت به کار گرفته، تو سپاسگذار او باش. خوب چه جوری سپاسگذاری کنیم که شایسته او باشد، این را انبیاء و ائمه یاد می‌دهند با عبادت انسان می‌شود سپاسگذار پروردگار، عبادات هم همین‌هایی است که در قرآن بیان شده در رساله‌ها بیان



شده، در کتاب‌های معتبر دینی بیان شده، این‌ها را دیگر عقل نمی‌توانسته به ما راهنمایی کند، اما کلی مسئله را چرا. عقل اگر باشد قطعاً آدم جهنم نمی‌رود، یعنی دانایی، اینجا عقل در روایت پیغمبر یعنی دانایی یعنی فهم معارف الهیّه اینکه می‌فرماید: «هیچ نداری، زیان‌تر از نادانی نیست»، درست است، چون آدم که نادان باشد به مسئولیت‌هایش، خوب چه کار بکند، چه مسئولیتی را عمل بکند در حالی که نمی‌داند قیامت همین نادانی باعث می‌شود آدم دچار عذاب الهی بشود. و بعد می‌فرماید: «لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعُقُلِ»^۱، علی جان ثروتی در این عالم بهره‌دهی‌اش و نفع‌دهی‌اش و سوددهی‌اش بالاتر از عقل نیست. عقل است که از یک جنس دو پا سلمان درست می‌کند، ابوذر درست می‌کند، مقدار درست می‌کند، مقامات بالاتر قمر بنی هاشم، علی اکبر درست می‌کند، این‌ها همه محصول عقلند، امثال ما را در این دنیای فساد درست قرار می‌دهد، در این جهان پر از خرابکاری و قتل و غارت و رشوه و دزدی و فسادهای جنسی، این کمکی که دین به عقل ما داده ما را در این گردونه زیبای بندگی خدا قرار داده ما داریم از عقل خیلی منفعت می‌بریم، چه جور؟ در حد خودمان حالا یا خواندیم یا شنیدیم، این مکتب‌های گوناگون جهان را می‌بینیم، مکتب مسیحیت، که به غلط هم اسم حضرت مسیح را رویش گذاشتند، نصرانیت، تعبیر قرآن، یهودیت، و سایر مکتب‌ها، مکتب لایبیک، می‌بینیم در این‌ها آدم‌های متخلق به اخلاق، آدم‌های بنده پروردگار، آدم‌های وزین آدم‌های باارزش نیست. باور بکنید نیست. من اروپا با بعضی از دانشمندانشان ملاقات کردم، البته با دانشمندان خیلی از مذاهب یهودیت، نصرانیت زرتشتیت، بزرگان لایبیکشان، حمال علم‌اند، ولی آدم‌های بسیار پوکی‌اند، حمال دانش‌اند آدم‌های بسیار پوچی‌اند، آدم‌های پوچ. عقل را به کار نمی‌گیرند. خودشان نوشتند هر یک بار که کسی مشروب الکی می‌خورد دو هزار عدد سلول مغزش می‌میرد، اما من با یک دانشمندی در لندن ملاقات داشتم، مثل اینکه پول در جیبش نبود، گفت چقدر می‌خواهی با من حرف بزنی، دانشمند دانشگاهی بود، گفتم دو ساعت، گفت بلند شو برو این سیگار را با این مارک، این مشروب را با این مارک بگیر

۱. کافی(دارالحدیث)، ج ۱، ۵۹.

بیاور، چون من می‌خواهم دو ساعت با تو حرف بزنم، خسته می‌شوم نیم ساعت به نیم ساعت باید یک سیگار بکشم، یک لیوان هم از این مشروبی که علامتش را می‌گویم که برای کدام کارخانه است آن را باید بخورم که سر حال بشوم. خودتان نوشتید که سیگار ضرر دارد، عقل هم می‌گوید ضرر دارد، ریه هم می‌گوید ضرر دارد، مشروب هم که می‌گویید ضرر دارد، در دانشگاه کمبریج خدا شاهد است با یکی از مهمترین استادان حالا ما سه ساعت در لندن رفتیم کمبریج که شهر دانشگاهی است، آمدیم در حیاط یک دانشگاه سؤال کردیم از مهمترین استاد آن دانشگاه، که یک ملاقاتی با او داشته باشیم، می‌خواستیم هم برگردیم چون کار داشتیم، گفتند باید دو ساعت صبر کنید، ایشان کلاس دارد؟ گفتند نه الآن وقت استراحتش است، نمی‌دانم چگونه روی منبر برایتان بگویم، آنها که حالا خودشان برایشان مهم نیست، من هم حالا توضیح نمی‌دهم یک گناه بسیار زشت کبیره‌ای را خیلی راحت به ما گفتند، گفتند فعلا ایشان در دفترشان مشغول است. نمی‌توانند بیایند ملاقات که ما هم ندیدم او را برگشتیم، حمال علم‌اند، نه عاقل. اگر عاقل بودند

روایت امام باقر علیه السلام در بیان حکم عقل

حالا روایت حضرت باقر علیه السلام را ببینید چه می‌گوید این در اصول کافی است. «مَنْ كَانَ عَاقِلًا» این خیلی روایت ظریفی است ظریف، این همانی است که در شما هست، آمدید مقایسه کردید بین دین و بین لا دینی، آمدید مقایسه کردید بین قرآن و این تورات بسیار تحریف شده، بسیار. که من حیا می‌کنم بعضی از این آیات دست‌خورده قلابیش را رو منبر برایتان بخوانم. «لا حياء في الدين»، می‌خواهیم دین خودمان را بشناسیم. دین خودمان در قرآن می‌گوید نگاه مرد نامحرم به زن نامحرم نگاه درستی نیست، نگاه زن به مرد نامحرم نگاه آلوده، درست نیست. در دین ما آمده، یک مرد نامحرم بدن زن نامحرم را که لمس می‌کند، لمس فقط، کار دیگر نه، زنا نه، دست می‌دهد به او، عرش خدا به لرزه می‌آید در دین ما. اما در یهودیت در تورات، می‌گوید: وقتی که شهر لوط شهر باران شد از جانب خدا و همه نابود شدند، لوط به دستور خدا با اهلش قبل از اینکه سنگباران شروع



بشود از شهر رفتند تورات هم همین را می‌گوید می‌گوید از شهر آمدند بیرون خودش بود و دو تا دخترش خانمش در شهر ماند و زیر سنگباران الهی نابود شد، حالا خودش و دو تا دخترش و متدینین که تعدادشان هم کم بود، این‌ها از شهر آمدند بیرون، آمدند در یک غاری حضرت لوط با دو تا دخترهایش، این دو تا دخترها گفتند به همدیگر لوط خواب بود، پدر ما خوب خانمش را که از دست داد آنجا نابود شد، مانده خودش و ما دو تا دخترها، اولادی ندارد، پسر ندارد، بعد از خودش فراموش می‌شود، ما بیاییم این خانواده‌مان را تداوم بدهیم، که پدر نمیرد، ما دو تا هم بمیریم هیچ به هیچ، چکار بکنیم، بابای ما بچه‌دار بشود، خوب عقل می‌گوید یک خانم متدین با ادبی را پیدا بکنید برای بابایتان عقد بکنید حالا یا بچه‌دار می‌شود یا نمی‌شود، تورات را ببینید تورات دزدی شده، دست‌خورده شده، دو تا دختر گفتند بهترین راه این است که خودمان دو تا از پدر حامله بشویم، اما حالا به بابایمان بگوییم قبول نمی‌کند بهترین راه این است وقتی بیدار شد شکم سیر مشروب به او بخورانیم وقتی مست کرد، می‌توانیم از او بچه‌دار بشویم، چون در آن حال، حالیش نیست، که دارد دخترش را حامله می‌کند.

عقل چراغی به سمت دین

حالا ببینید موسی بن جعفر علیه السلام راجع به عقل چه می‌گوید. شما در یک حدی با مطالعه یا با شنیدن از منبر مقایسه کردید در دنیای عقلمندان بین اسلام که همه چیزش پاک است، همه دستوراتش فطری است، همه حرف‌هایش عقلی است، و بین مکتب‌های دیگر، دیدید این مدرسه را باید پیروی کرد. «بَشِّرْ عِبَادًا» در سوره زمر است، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»، مثل امشب که مسئله لوط و دخترانش را شنیدید و مسئله نگاه به نامحرم، لمس نامحرم را شنیدید، عقل هم می‌گوید داری نگاه به نامحرم می‌کنی آلوده می‌شوی، بدن نامحرم را لمس می‌کنی بهشتی که نمی‌شوی، تحریک شهوت حرام می‌شوی این را که

عقل نمی‌گوید. فبشر چقدر این آیه پر قیمت است، «عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»، به بندگان من که سخن را می‌شنوند مژده بده بهشت را، رحمت من را، مغفرت من را، که می‌شنوند «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، زیباترین سخن را که سخن خداست، سخن انبیاست، سخن ائمه است، پیروی می‌کنند «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ» این‌هایی که نیکوترین دین را پیروی می‌کنند، هدایت‌یافتگان خداوند، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِئَاتُ الْبَابِ^۱» این‌ها صاحبان خرد خوبند، خرد پاک، مقایسه، زشتی‌ها را دور ریختند و مکتب پاک اصیل درست فطری، عقلی را پذیرفتند. این را موسی بن جعفر^ع در روایتش می‌فرماید: «من كان عاقلاً كان له دين»، نمی‌شود آدم، عاقل و خردمند باشد و دیندار نباشد، نمی‌شود خارجی‌ها حمال علم‌اند و بی‌ارتباط با عقل. قرآن هم علمشان را قبول دارد حتما دیدید در قرآن «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، تمام رشته‌های علوم دنیایی را بلدند «يَعْمَلُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۲»، حمال علم‌اند ولی دارای دین و حقایق و مسائل الهی و آخرتی نیستند. یعنی من این‌ها را عاقل نمی‌دانم، اما حمال علم‌اند، خیلی هم خوب حمال علم‌اند، اگر عاقل بودند الآن که صدای شیعه، در تمام کره زمین پخش می‌شود ۲۴ ساعته، از ایران، از عراق، از مراکز دیگر، شیعه ماهواره‌های علمی خیلی خوبی دارند، قم هم دارد، پخش هم می‌شود، به زبان‌های مختلف هم پخش می‌شود خوب عاقلی؟ بیا بین مکتب‌های اروپایی و اسلام را مقایسه کن، عقل که داری بهترینش را انتخاب کن، خدا هم که نگفته بهترینش کدام است، گفته بهترینش را، یعنی بنشین فکر کن مقایسه کن، بهترینش را که اسلام است انتخاب کن، و طبق گفته موسی بن جعفر^ع معلوم می‌شود، نزدیک هفت میلیارد بی‌عقل مثل کرم در لجن در این کره زمین وول می‌زنند، «من كان عاقلاً كان له دين»، اگر عاقل بود، حالا تنها هم نمی‌آمد اسلام را مطالعه کند، مقایسه می‌کرد بین اسلام و بین دیگر ادیان.

۱. زمر: ۱۸.

۲. روم: ۷.

شیعه شدن کشیش مسیحی با استفاده صحیح از عقل

مثل مرحوم حجت الاسلام واقعا حجت الاسلام است. فخر الاسلام، در زمان قاجاریه که یک کشیش قوی مکتب نصرانیت بود در ارومیه هم زندگی می کرد، این یک بار می رود پیش بالاترین مقام کلیسا به او می گوید کاردینال! من الان خودم کشیشم. خوب هم انجیل و تورات را بلدم بیان خوبی هم دارم اما آرامش ندارم چرا؟ مگر دین نباید به آدم آرامش بدهد، خیال آدم را راحت نگه دارد، من ندارم آن آرامش را. خودش نوشته، نوشته، این مقام بالاتر کاردینال به من گفتش که تو یک وقت خلوتی بیا پیش من تا من به تو یک سزی را بگویم گفت یک وقت خلوتی رفتم پیشش هیچ کس نبود، در خانه را هم بست که کسی نیاید، گفت من را برد در یک اتاقی پرده را کنار زد برد داخل یک پستویی، کلید انداخت در یک صندوق را باز کرد، یک کتابی را درآورد برای زمان قبل از پیغمبر اسلام ﷺ گفت کتاب را ورق زد گفت فرزندم این را بخوان گفت خواندم گفت چه خواندی، گفت خواندم که حق با فارقلیطاست، گفتش که می دانی فارقلیطا کیست؟ گفتم نه، گفت از زمان مسیح اسم این فارقلیطا داخل تمام مدارک درجه اول دست نخورده ما بوده، آرامش می خواهی، کمال می خواهی، دین واقعی می خواهی برو سراغ فارقلیطا، گفتم من فارقلیطا نمی دانم کیست؟ گفت نمی دانی گفتم نه. گفت محمد به عبدالله. گفتم خودت چه؟ گفت من می ترسم، من می ترسم من در باطنم به این فارقلیطا ایمان دارم، می ترسم، از بالاترها از بالاترها، تا واتیکان، می ترسم. اما تو که جوانی هنوز که مشهور نیستی، گفت باشد، بروم پیش فارقلیطا، حالا مجتهد آن زمان در شهر ارومیه چه کسی بوده؟ حاج میرزا حسن نامی بوده مجتهد بسیار آدم مآلایی بوده، می گوید من اصلا تحمل نکردم شب صبح بشود، نگاه هم کردم دیدم شب از نیمه گذشته گفتم نکند ما تا صبح بمیریم دستمان به دامان فارقلیطا نرسد، پاشیم برویم پیش آخوند مسلمانها گفت رفتم نیمه شب در خانه حاج میرزا حسن مجتهد را زدم خودش آمد در را باز کرد، العلماء أمناء الرسل، امام صادق علیه السلام می گوید دانشمندان و عالمان ربّانی امینان انبیاءند، برایشان، ساعت، شب روز،

مطرح نیست، همیشه آماده‌اند که به داد آن که در چاه است، یا دارد می‌افتد در چاه برسند. به او گفتم با لباس کشیش، گفتم من مسیحی‌ام یک ساعت می‌خواهم بیایم با حضرت عالی صحبت کنم، گفت بفرماید داخل، گفتم اسلام را به من ارائه بده عقایدش اخلاقی، اعمالش، آن شب گفتم من شیعه شدم، بعد آمد تهران که نکند آنجا بکشند او را، یا بلایی سرش بیاورند، آمد لباس کشیش‌اش را درآورد آمد حوزه، قریب الاجتهاد شد در درس خواندن و این پنج جلد کتاب بسیار پر قیمت انیس الاعلام را نوشت و با دلیل ثابت کرد دین نصرانیت و یهودیت دروغ ۱۰۰ درصد است با دلیل، آن دینی که خود مسیح داشت و موسی، همانی است که پیغمبر اسلام ﷺ داشت، و بعد هم یک روحانی برجسته مکتب شیعه شد، قبرش هم ابن بابویه است، من گاهی که می‌رفتم یا می‌روم، می‌روم سر قبرش.

حل مشکلات علمی با توسل به اهل بیت

بعد خودش نوشته که من اگر یادم باشد، نزدیک ۱۷ تا مشکل علمی و فکری در این جابه‌جا شدن داشتم، این مشکلات فکری و اعتقادی و علمی می‌گفت به نظرم می‌رسید کار کسی نیست بروم پیش او، چون من می‌خواهم ریشه‌ای و عمقی این ۱۷ تا مشکل فکری و علمی من برطرف بشود، چه کار کنم، مضطربم دغدغه دارم، یک شب به خودم گفتم آقای فخرالاسلام، این ۱۷ تا مشکل را فقط به دست ابی عبدالله الحسین سید الشهدا حل می‌شود بارت را ببند برو کربلا که یک همچنین مشکلی را هم مرحوم قاضی داشته یک دانه مشکل، که حالا آن شرحش خیلی مفصل است مسئله پیچیده‌ای هم هست، مرحوم آیت الله قاضی استاد علامه طباطبایی امثال ایشان می‌گویند بعد از ۷۰ سال حس کردم توحید تام این یک مسئله پیچیده‌ای، توحید تام در من تجلی نکرده، خیلی عیب دارم، نه در عباداتم در توحید تام، کم دارم، گفت از نجف پاشدم آمدم کربلا چون می‌دانستم کلید حل این مشکلات پیش ابی عبدالله ﷺ است، اگر من به امیرالمؤمنین ﷺ هم متوسل می‌شدم می‌گفت برو پیش حسین، گفت چند وقت کربلا بودم، می‌آمدم حرم قمر بنی هاشم حل نمی‌شد می‌آمدم حرم ابی عبدالله حل نمی‌شد، یک شب گفتم به



کلیددار بگویم من را اجازه بدهد بمانم امشب در حرم همه که رفتند درها را بسته بود گفت بمان، گفت آن شب تا صبح ماندم حل نشد، آن توحید تام طلوع نکرد، باز گفتم بروم حرم قمر بنی هاشم، به ایشان متوسل بشوم ایشان به ابی عبدالله علیه السلام متوسل بشود، داشتم از پله‌های صحن می‌رفتم پایین، یک دیوانه، اصلا معلوم بود سر و وضعش دیوانه است، به نظر من دیوانه بود همچین اطوار درستی به نظرم نمی‌آمد داشته باشد، منم تا حالا ندیده بودمش، او هم از پله‌ها داشت می‌آمد برود بالا که برود بیرون وسط پله‌ها آن دیوانه آمد دست زد روی شانه من گفت قاضی! قبلة الاولیاء در این عالم هستی قمر بنی هاشم است. خودت را معطل نکن، جلوه توحید تام با فرمان او صورت می‌گیرد. گفت برگشتم در حرم قمر بنی هاشم گفتم آقا این آدرسی است که خودت به من دادی و الا این دیوانه که این حرف‌ها را از کجا آورده این کی بود اصلا، گفت آن وقت در حرم قمر بنی هاشم چه شدم، و آن توحید تام در من جلوه کرد راحت شدم، گفتم خدایا حالا اگر می‌خواهی ملک الموت را بفرستی بفرست، ما کارمان تمام شد، فخرالاسلام کشیش مسلمان شده می‌گوید: بار بستم و رفتم کربلا، من کان عاقلا، جناب کاردینال من چرا آرامش ندارم، گفت نمی‌توانی آرامش داشته باشی آرامش تو دست فارقلیطاست، جای دیگر آرامش پیدا نمی‌شود، جاهای دیگر همه‌اش گناهست، پوکی است، حمالی است، گفت سفر اولم هم بود، آدمم کربلا آمدم حرم، چه حرمی، همان شب اول ۱۷ تا مشکلم درجا حل شد. یعنی یک توجهی وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام به من کرد.

دختری که پا نداشت و با دست تا حرم امام حسین علیه السلام رفت

من هنوز خبرهایی از کربلا به من نرسیده بچه‌هایم، نوه‌هایم، همه رفتند که پیاده بیایند کربلا اما پارسال فیلمی را فرستادند که آوردند منزل ما از بصره تا کربلا نمی‌دانم چند کیلومتر است، باید بالای چهارصد کیلومتر، چون بصره شب‌ها از خرمشهر پیداست، یک رودخانه بین ما و بصره است، یک دختر هفت ساله را فیلمش را گرفته بودند دو تا پا را از بیخ نداشت، اصلا مادرزادی، حتی دو سانت پا هم نداشت از بصره نه روی آسفالت روی

خاک با دست می‌جهید هر کسی هم، ماشین‌های گران‌قیمت جلویش ترمز می‌کردند می‌گفتند دخترم بیا بالا می‌گفت نه، نه، نه، امشی الی الحسین ماشیا، من می‌خواهم پیاده بروم یک دختر هفت ساله، خیلی توجه قوی است، که به یک دختر می‌زند پا ندارد باید بدنش را بکشد، می‌گفت نه من سوار نمی‌شوم، من باید پیش محبوبم پیاده بروم، حالا جلوه عقلیش، جلوه علمیش، جلوه تقوایش، جلوه دینیش، نمیدانید امام حسین چه خبر است. ما عاقلیم یقینا، ما اگر عاقل نبودیم حسین را انتخاب نمی‌کردیم. این همه چهره مشهور در اروپا و آمریکا و در روسیه بود، چرا یکیشان را انتخاب نکردیم چرا دوستشان نداریم. من کان عاقلا کان له دین و من کان له دین دخل جنة. بهشت جای خردمندانست. ما باید ارزش عقلی داشته باشیم تا به بهشت برسیم. خیلی حرف ماند یک روایت دیگر هم ماند از امام صادق علیه السلام، یک حکم عقل دیگر هم ماند. خدا بخواهد جلسه بعد.

چه خبر است چه جور دارند می‌روند، بچه، کوچک، بزرگ، شیرخواره، امسال هم دو-سه بار کشتنشان، ولی باز هم مصاحبه کردند گفتند ما دست از حسین بر نمی‌داریم بکشیدمان تکه تکه مان بکنید، چه مزدی خدا در دنیا به ابی عبدالله علیه السلام داد، چه مزدی، چه دل‌هایی را متوجه او کرد، چه اشک‌هایی در این پانزده قرن برایش ریخته شده، چه منبعی است ابی عبدالله علیه السلام. ما که توفیق نداشتیم برویم و پیاده برویم، فرزند مرحوم علامه امینی صاحب الغدیر من یک بار خدمتشان بودم، از دنیا رفتند، گفت من پدرم را در عالم رویا دیدم با چه بساطی، گفتم آقا این مزد کدام کارتان است، گفت مزد یک کارم است، حرم ابی عبدالله علیه السلام و گریه. آن زمان گفت من در خواب به بابام گفتم صدام جاده را بسته، نمی‌گذارد ما بیاییم، ما چه کار بکنیم گفت شما، هر جا روضه بود بروید در روضه آنجا حرم است آنجا گریه کنید.

از دل کشید ناله به صد آه سوزناک	زینب چو دید پیکری اندر میان خاک
احوال ما بین و سپس خواب ناز کن	کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
دستی به دستگیری ایشان دراز کن	حسین من طفلان خود بیر پی بحر بلا نگر



سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
یا دست ما بگیر و از ورطه بلا بار دگر روانه به سوی حجاز کن
من کربلا آدمم با تو آدمم با اکبر آدمم با عباس آدمم اما بلند شو ببین حالا از کربلا با چه
کسانی دارم می روم، همسفر من شمر و خولی و سانند.
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا. اللهم اغفر لموتانا اللهم لا تسلط علینا من
لا یرحمنا. اللهم اهلک اعدائنا، اللهم اشف مرضانا. اللهم اید و انصر امام زماننا و اجعل
عاقبة امرنا خیرا».

جلسه، مقدم

جایگاه عقل، اثر عقل در

انتخاب مسیر خیر

شرح حدیث امام باقر علیه السلام در باب عقل

حکم‌هایی که عقل سلیم صادر می‌کند، شرع مقدس همان حکم‌ها را دارد و قبول می‌کند. می‌پذیرد، چون حکم درستی است، حکم واقعی است. یک رکن مهم عقل را بعد از بیان یک روایت عرض می‌کنم و توضیح می‌دهم. این روایت بسیار مهم از وجود مبارک حضرت باقرالعلوم علیه السلام نقل شده در قدیمی‌ترین کتاب ما جلد اول اصول کافی نوشته شده. حضرت علیه السلام در این روایت همه امور انسان را چه در دنیا و چه در آخرت دایر مدار به کار گرفتن عقل یا تعطیل نمودن عقل می‌داند. متن روایت هم به این صورت است: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ» هنگامی که خداوند عقل را آفرید با او صحبت کرد، حرف زد، سخن گفت، البته ما از عمق این داستان که یک داستان تکوینی است و مربوط به عالم بین خدا و بین عقل است، خبری نداریم. حضرت باقر علیه السلام هم توضیح ندادند، امام عصر علیه السلام هم که غایب است، که از ایشان پرسیم این رابطه گفتاری خداوند را با عقل برای ما توضیح بدهید. به عقل فرمود: رو کن. عقل هم پاسخ داد و رو کرد به چه رو کنیم؟ این جا بزرگان از اندیشمندان شیعه آنهایی که اهل این نوع حقایق هستند و دنبال اسرارند، مطالب بسیار با ارزشی دارند. یکی از آنها این است که خداوند وقتی به عقل فرمود رو کن، یعنی به تمام خوبی‌ها، به تمام عبادات، به تمام



خدمت‌ها، به تمام خیرها، رو کن. چون با طبع عقل با ذات عقل این مسائل هماهنگ است. عقل هم فرمان پروردگار عالم را گوش داد، قبول کرد و به تمام خوبی‌ها و عبادات و خیرات رو کرد. این معنیش این است که ما هر عبادتی انجام می‌دهیم، هر کار خیری انجام می‌دهیم، هر خوبی انجام می‌دهیم، از برکات عقلمان است. رفتیم مطالعه کردیم، رفتیم شنیدیم، فهمیدیم، دقت کردیم، عبادت‌ها را، خوبی‌ها را، خیرات را، نیکی‌ها را، با کمک عقل انتخاب کردیم. سپس به عقل فرمود ادب، رویت را برگردان، فادبّر عقل هم حرف مولایش، خالقش، پروردگارش را پذیرفت و رویش را برگرداند، از چه چیز برگرداند؟ از همه زشتی‌ها از همه بدی‌ها، از همه خلاف‌کاری‌ها از همه انحرافات، که هیچ کدام از این‌ها با ذات عقل با طبع عقل موافقت ندارد، هماهنگی ندارد. لذا ما می‌بینیم در طول تاریخ در زبان مردم، در زبان وحی، در زبان قرآن هم آمده، که هر کس کار زشتی می‌کند، کار خلافی می‌کند، این مسیر انحرافی را می‌رود، می‌گویند نفهمی کرد؛ نادانی کرد. یعنی عاقلانه کار نکرد، حکیمانه کار نکرد.

داستان قوم لوط در بی عقلی

از زبان یکی از پیغمبران خدا در قرآن مجید است که با یک ملت پست، فروماهی، آلوده خطاکار روبه رو بود، به حرفش گوش نمی‌دادند، دلیل می‌آورد، حجت می‌آورد، بینه می‌آورد، دلسوزی می‌کرد، خیرخواهی می‌کرد گوش نمی‌دادند، عاقبت هم به یک عذاب بسیار سخت سنگینی دچار شدند در همین مناطق شامات که خدا به اهل مکه می‌گوید شما در سفرهایی که می‌روید آثار آن شهر عذاب‌دیده خراب شده را می‌بینید، چون زمانشان از زمان شما خیلی دور نیست ایشان این پیغمبر بزرگ الهی این پیغمبر زجرکشیده، این پیغمبر با محبت، به ملتش که در یک شهر هم جمع بودند چون پیغمبر غیر اولوالعزم بود فقط به مردم همان شهر مبعوث به رسالت شده بود، در مقابل آن زشتکاری‌هایشان، بدکاری‌هایشان، فرمود: ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجَاهِلُونَ﴾، اصلاً هیچ کدام از



کارهایتان به عقل نمی‌آید، به عقل نمی‌خورد، بروید عاقلان را نگاه بکنید، ببینید یک دانه از این کارهایی که شما می‌کنید آنها می‌کنند، یک دانه از این خطاها، آلودگی‌ها، انحرافات که شما دارید، مرد و زنتان عقلا دارند، تنها مردانشان هم فاسد نبودند، زن‌هایشان هم فاسد بودند، همانی که قرآن گفته من برایتان بگویم، در امر غرائز جنسی زنان با زنان بودند مردان، با مردان. این یک کارشان. به قول خودشان زن با زن ازدواج می‌کرد. مرد هم با مرد، کاری که تمام مجالس اغلب کشورهای اروپایی و امریکا، و بعضی از کشورهای شرقی، و بعضی از همسایگان ما قانونی کردند در مجالس‌شان، این‌ها عاقلند. این‌ها عقلشان حبس است اما جهل‌شان به آنها حاکم است. «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». این «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»، معنی‌اش این نیست شما سواد ندارید، معنی‌اش نیست که شما علم ندارید، یک معنی ضد عقل دارد، می‌گوید شما کارتان برخلاف عقل است. کار عاقلانه نیست. شما کارتان نشأت گرفته از آن جهل عمقی‌تان است که به شما حاکم است، عقل را حبس کردید و مهار زندگی را دادید دست جهل، شما را به هر طرفی که دلش می‌خواهد دارد می‌کشد، و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «این یک دیو چموشی است، که هر مرد و زنی را سوار بر خودش می‌کند و می‌تازد از چموشی نمی‌افتد مگر اینکه راکب را این مرکب وارد جهنم کند آنجا دیگر از چموشی می‌افتد»، این خیلی تعبیر جالبی است، بل انتم قوم تجهلون نه سواد، ندارید کارتان کار غیر عاقلانه است، عقل که داشتند. الان هم اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و بعضی از شرقی‌ها عقل دارند، پروردگار هم می‌گوید دارند، «لهم قلوب» این مرتبه عالی عقل است «لهم قلوب لا یفقهون بها»، نمی‌خواهند سراغ عقل و حکم عقل و درک عقل و فهم بروند، و الا با همه این فساد، سواد که می‌توانند یاد بگیرند، درس که می‌توانند بخوانند، قارون مگر بی‌سواد بود. قارون در کتاب‌هایمان دارد بیست و پنج سال شب‌ها جلسه مذهبی داشته، تورات به نسل زمان خودش درس می‌داد، عالم به تورات بود، اما از نظر کار اقتصادی آدمی جاهل و نفهم بود، یعنی کار غیر عاقلانه داشت، مهار اقتصادش دست بخل بود نه دست عقل، اگر دست عقل بود که با پولش مثل عقلا کار می‌کرد. عاقلان حالا در امت خودمان ۱۵۰۰ سال است این همه مسجد ساختند، این

همه مدارس علمیّه ساختند، این همه دارالایتام ساختند، این همه کتابخانه ساختند، اینها کار عاقلانه‌ای است.

پولی که عاقلانه خرج شد

مرد آدم پولداری بوده آمده در بازار اصفهان دو سه هزار متر زمین خریده دویست و پنجاه سال پیش، یک بخش از ثروتش را با پروردگار معامله کرده یک حوزه علمیّه ساخته، که تا الآن ای کاش آمار داشتند، که از این مدرسه چه کسانی بیرون آمدند. چه کسانی؟ عالمان بزرگی مثل خاندان کلباسی، عالمان کم‌نظیری مثل آیت الله العظمی آقا سید علی نجف آبادی که شما شرح حالش را بخوانید در این ده پانزده جلد کتابی که برای تخته فولاد چاپ شده، اصلاً بُهت‌تان می‌برد، از اخلاقش از رفتارش از کردارش، از علمش. نوشتند، اعلم علمای زمان خودش بود. ولی این علم را آورد هزینه کل مردم کرد، از اصفهان تا نجف آباد، طول سال، منبر دعوتش می‌کردند، پیاده می‌رفت و منبر می‌رفت و مردم را با خداوند آشنا می‌کرد و بر می‌گشت و چه تواضعی هم داشت. یک انسانی که ثابت بود از ۹۹ درصد علمای آن زمان نجف و ایران، مقدّم بود. یک بار داشت می‌رفت نجف آباد منبر پیاده از اصفهان زودتر حرکت می‌کرد، حالا مردم در راه، در دهات‌ها نمی‌شناختند او را. برای اینکه این قیافه‌اش را ببینند، ببینند عالم است بیایند مسئله بپرسند، بیایند دردشان را بگویند، حرف دنیا و آخرتشان را بزنند، نوشتند اول شهر نجف‌آباد در خانه کسی باز بود و صاحبخانه دم در بود، تا چشمش به این مرد الهی افتاد، نمی‌شناخت او را، یک عمامه معمولی قبایش یک خرده کوتاه‌تر از دیگران، عبای کهنه‌اش زیر بغلش، گفت سید کجا می‌روی؟ نجف آباد. یک شب جمعه است یک سر پا بیا خانه ما برای بابای ما یک قرآن بخوان، یک سوره قرآن گفت چشم. من بودم چه می‌گفتم. می‌گفتم، بی‌شعور من برای خودم کسی هستم، علم دارم، استادم، در کلّ شهر مشهورم، من بیایم بنشینم یک سوره واقعاً واقعاً برای بابایت بخوانم، خوب خدا بابایت را بیامرزد، گفت

چشم. آمد نشست یک سوره قرآن خواند صاحب‌خانه هم یک دانه ده شاهی، ده شاهی قدیم به او داد. او می‌گفت: پیغمبر ﷺ می‌فرمود که هدیه مؤمن را برنگردانید. حالا ممکن است این ده شاهی به هیچ جای زندگی من به درد نخورد، هدیه داده آدم ساده، دهاتی بگویم نمی‌خواهم دلش می‌سوزد. از خانه که آمد بیرون برود، یکی او را شناخت. دید این کوه علم، این دریای اخلاق، این انسان والا، این‌ها همه کار عقل است، از داخل این خانه درآمد صاحب‌خانه هم تا دم در آمد، آمد به صاحب‌خانه گفت چه کار داشت در خانه‌ات، گفت کاری نداشت ما می‌خواستیم مفتی کمکش نکنیم گفتیم بیا یک سوره قرآن برای بابای ما بخوان یک ده شاهی به او بدهیم. گفت نفهمیدی چه کسی بود؟ گفت نه، کی بود؟ مثل همین نیازمندا و گداها بود. چه می‌دانم که بود، گفت این، این صاحب‌خانه هم شنیده بود اسمش را. گفت این آیت العظمی آقا سید علی نجف آبادی بود. صاحب‌خانه اصلاً سکت می‌کرد. که عجب بی‌ادبی من کردم، نه چه بی‌ادبی کردی، از یکی درخواست کردی یک صفحه قرآن برای بابایت بخواند آمد خواند، مزدش هم دادی، دوید دنبال ایشان، ایشان فهمید که او را شناساندند، گفت پدر جان من باز هم این نجف آباد منبر دارم هر وقت دلت خواست برای بابایت یک خیری بفرستی من از اینجا رد شدم به من بگو بیایم چشم.

انسان‌های عاقل کارشان معلوم است. انسان‌هایی که از عقل بریدند ولی عقل را دارند. کارشان معلوم است « بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ » این‌ها بل انتم قوم تعبدون الله، با تکیه به عقل. «العقل ما عبد به الرحمان و اكتسب بها الجنان»^۱، من این‌ها را دقیق می‌گویم جوان‌های عزیز ما نگویند اروپایی‌ها عقلشان کامل است، اروپایی‌ها عقلشان کجا بود. عقلشان حبس است. اروپایی‌ها مهار زندگی‌شان دست جهل و شهوت جنسی است. کدام عقل؟ عاقل انبیاء خدا بودند و ائمه و اولیای الهی و مؤمنان واقعی، شما را می‌گویند عاقل



که مسجد را انتخاب کردید، علم دین را انتخاب کردید، علم فقه را انتخاب کردید حلال و حرام الهی را انتخاب کردید، خانم‌های شما را می‌گویند عاقل که حجاب قرآن را انتخاب کردند، بقیه جاهلند. شما کلمه اکثر را در قرآن زیاد می‌بینید. اکثرهم لا یعقلون. یعنی اهل عقل نیستند، اهل جهل‌اند. اکثرهم لا یشعورون، یعنی اهل عقل نیستند اهل جهل‌اند، اکثرهم لا یعلمون، اهل علم عقلی نیستند اما اهل علم مادی هستند، برو اروپا بنشین در مطب بگو ده تا دندانم خراب است می‌گوید همین الان می‌کشم به جایش هم دندان می‌کارم، دو ساعت بعد هم برو تا پنجاه سال دیگر با این‌ها غذا بخور، اهل علم بدن که هستند، در کشور ما هم خیلی‌ها اهل علم بدنند، ولی اهل علم آخرت و علم عقل و علم قلب نیستند.

یکی از فارغ التحصیلان این مدرسه که یک پول‌دار عاقل ساخت، آقا سید علی نجف آبادی، مرحوم آیت الله آقا سید حسن ابوالحسن اصفهانی، مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب، مرحوم آیت الله شهید سید حسن مدرس، مرحوم آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی، مرحوم آیت الله العظمی، واقعا عظمی، آیت الله العظمی بروجردی، این‌ها محصل‌های این مدرسه‌اند، می‌دانید پول یک عاقل چه کار کرد، و تبدیل به چه شده. این دقیقا تبدیل پول به ارز آخرتی است. یعنی فهمیده چه کار بکند. روی همدیگر دسته نکرد بمیرد برسد به ورثه‌اش آن زمان تازه در فرانسه و انگلیس و روس به روی ایران باز بود که ورثه‌اش پول‌ها را کیسه کنند بروند در خیابان‌های لندن و روس و فرانسه با پول‌های بابای بدبخت، با فساد خوش بگذرانند، به قول خودشان. نشانه‌های عاقلان از اعمالشان از اقتصادشان از عبادت‌هایشان از کارهای خیرشان پیداست. این معنی جمله اول روایت حضرت باقر، «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ»^۱ یعنی به تمام خوبی‌ها، «فَاقْبَلْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أُدْبِرْ» رویت را برگردان، برگشت، یعنی از تمام زشتی‌ها، یعنی همه خوبی‌ها را به عقل نسبت بدهید، همه بدی‌ها را هم به جهل «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»، یعنی مردمی



هستید که کار عاقلانه ندارید، ولی کار عالمانه‌تان زیاد است. طیاره ساختند دو طبقه کامل هزار نفر را در آن جا می‌دهند از تهران تا مشهد هم یک ساعت، یک ساعت و پنج دقیقه می‌رود، هزار نفر را هم با بار می‌برد، کار عالمانه دارند، قرآن هم می‌گویند دارند، یلغمون ظاهرًا من الحیات الدنيا، قطار می‌سازد سرعتش شاید پانصد کیلومتر، از تهران، تا مشهد دو ساعته، ژاپنی‌ها دارند. اما کار عاقلانه ندارند، کار عاقلانه، باارزش‌ترین کار است، کار عالمانه بدون عقل هیچ چیز نیست، حیوانیت را فقط تقویت می‌کند، شکم را، بدن را. بعد از این گفتگویی که حضرت باقر می‌فرماید پروردگار با عقل داشت، به عقل فرمود «ما خلقت خلقاً أحبُّ إلي احسن الیک منک»، من خیلی آفریده‌ها را آفریدم اما زیباتر از تو آفریده‌ای در پیشگاه من نیست. همه حسن برای توست، همه زیبایی برای توست، همه خوبی برای تو است، کجا جایش داد. خدا که ملائکه را می‌شناخت، حیوانات را هم می‌شناخت، جن‌ها را هم می‌شناخت، پرندگان را می‌شناخت، چرندگان را می‌شناخت، جنگلی‌ها را می‌شناخت، بیابانی‌ها را می‌شناخت، آسمان و زمین را می‌شناخت عقل را کجا گذاشت. در انسان، آخر سوره احزاب را بخوانید خیلی جالب است. «إنا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال، فابین عن یحملنها و اشفقن منها» وقتی ارائه کردم امانت ویژه‌ام را تمام آسمان‌ها و زمین و عالم تکوین و کوه‌ها ترسیدند فابین ان یحملنا، گفتند خدایا تو می‌دانی ما ظرفیت قبول این امانت تو را نداریم ما این قدر گنجایش نداریم ارزش ما در آن حد نیست که امانتت را در دامن ما بگذاری، پس چه کسی قبول کرد، حمله الانسان، عقل را دادند به انسان، حالا اکثریت انسان‌ها طبق آیاتی که خوانده شد، «إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱ شأن این انسان بود که با قبول عقل عاقل بشود ولی بسیار ستمکار شد، هم دارد تعریف می‌کند، هم دارد تکذیب می‌کند. یعنی شأنش این بود عاقل باشد، اما عقل را تعطیل کرد، امانت ما را کنار زد، ستمگر شد، و جهولا کارهایش شد کارهای جاهلانه، نه عاقلانه نه حکیمانه، بل انتم قوم تجهلون، شما دارید کار غیر عقلی می‌کنید.

نمونه‌های از جهالت‌ها

آیا واقعا عاقلانه است که یک دختر هجده، نوزده ساله، بیست ساله، یک خانمی تا سی و پنج ساله، غلیظترین آرایش‌ها را بکند موهایش را هم بریزد بیرون، خوش‌رنگ‌ترین لباس‌ها را هم بپوشد، از صبح بیاید بیرون تا شب در خیابان‌ها، در پارک‌ها، در دانشگاه‌ها، در ماشین‌ها، در قطارها، در هواپیماها، مانور بدهد؟! تمام هنر این بدن‌نمایی و مونمایی و رونمایی، و لباس‌نمایی، هم فقط تحریک است، نجس‌ترین نقطه بدن باشد، هنر دیگر که از بدن نیمه عریان و مو و رو و آرایش که بر نمی‌آید. مگر این‌هایی که در این خیابان پرسه می‌زنند، ایستادند جوان‌ها را ببینند، ما را ببینند، حمد و سوره‌مان را درست کنند. یا می‌خواهند ما را به پروردگار هدایت بکنند، اصلا با این لباس، با این بدن، با این مو، با این رو، برای چه آمده؟ قرآن می‌گوید برای تبرج، خودآرایی، برای خودنمایی، برای نابود کردن دین مردم، این حرف قرآن است. این کار عاقلانه است؟ نه جاهلان. این بل انتم قوم تجهلون است. شما عاقلید به این نقطه رساندید خودتان را که این بدن، با این مو، با این رو، با این لباس، فقط و فقط محرک نجس‌ترین نقطه بدن کیسه شهوت است، کار دیگری، کار دومی ندارد. بقیه گناهان هم همین‌طور خلاف عقل است. یعنی کاری جاهلان است و خوش به حال عقل که موسی بن جعفر علیه السلام در غیر این روایتی که امشب شنیدید، می‌فرماید، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام را خدا یار و مددکار عقل قرار داد، یعنی این قدر این عقل در وجود شما مردم عاقل متدین با ارزش است که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام را به احترام عقل شما بغل دست شما گذاشتم. «انَّ لِّلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حُجَّتِيْنَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، اَمَّا الظَّاهِرُ فَرَسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاِئِمَّةُ، وَ اَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ^۱»، این ارزش عقل است.

بازگشت به حدیث ابتدای بحث

دنباله کلام خدا به عقل «مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ»، زیباتر از تو و نیک‌تر از تو و با ارزشتر از تو را در این عالم خلقت نیافریدم کجا گذاشتم تو را؟ در وجود انسان. ما چقدر

۱. تفسیر صافی ج ۲ ص ۱۶۸.



می‌ارزیم که خدا امانتش را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نداد چون نمی‌کشیدند داد به ما، بعد به عقل فرمود، این چهار جمله هم خیلی مهم است که اول سخنرانی گفتم در این روایت امام باقر اعلام می‌کند کل خیر دنیا و آخرت شما سعادت امروز و فردای شما، بدبختی و شقاوت شقاوت‌مندان دائر مدار به کار گرفتن عقل یا تعطیل کردنش است. به عقل خطاب کرد: «بک آمر»، من به برکت وجود تو ای عقل تمام دستوراتم را به بشر اعلام می‌کنم. به برکت تو دیوانه که تکلیف ندارد. دیوانه که مسئولیت ندارد، بی عقل نمی‌شود زلفش را به قرآن گره زد، عاقل را می‌شود گره زد. که می‌فهمد. تکلیف را درک می‌کند. و زیبایی تکلیف را هم می‌فهمد بک آمر و بک عنها، من از تمام زشتی‌ها جنس دو پا را به خاطر تو نهی می‌کنم چون با کمک تو همه زشتی‌ها را می‌تواند حالیش بشود، و آثارش، و بک ائیب، بهشت را فقط به خاطر تو به بندگانم می‌دهم. وقتی تو را به کار بگیرند، وقتی کنار انبیاء و امامان قرار بدهند، که هم حرف‌های تو را و هم حرف‌های انبیا و ائمه را بشنوند، عمل بکنند بهشت پاداش عقل است. «بک ائیب و بک اعاقب»، جهنم هم جریمه بی‌عقلی مردم است، جریمه بل انتم قول تجهلون است. که شما کار عاقلانه نیست این همه صنعت، این همه کارخانه، این‌ها کار عالمانه اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و شرقی‌ها و خیلی از ایرانی‌هاست کار عالمانه در دنیا زیاد است. «یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا» کار عاقلانه کم است، اکثرهم لا یعقلون اند، نه لا یعلمون، این طرف که علم مادی‌یشان قوی است، چون عقل را به کار نمی‌گیرند علم آخرتی ندارند، این متن روایت. چقدر این روایت پر قیمت است، ناقلش هم آدم پرقیمتی است کلینی کتابش هم کتاب پر ارزشی است اصول کافی، گوینده‌اش هم که باقرالعلوم الاولین و الآخیرین علیه السلام است.

یک حکم عقل را وعده دادم برایتان بگویم، عقل می‌گوید اگر از سفره کریمی، مهربانی، محبت‌داری، محسنی، نمک خوردی حق نمک را رعایت کن. نمکدان را نشکن شکستن نمکدان کار جاهلانه‌ایست. وقتی این قدر راحت از سفره کریم و رحیم و مهربان داری نمک می‌خوری کار عاقلانه بکن از این انرژی که از این نمک می‌گیری، این انرژی را



عاقلانه مصرف کن. یک داستان زیبایی هم در این نمک و رعایت نمکدان دارم که خدا بخواهد برای جلسه بعد.

روضه گودی قتلگاه

چه شب بزرگی است، چه شب نورانی، شب دو نفر است امشب شب پروردگار و شب حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، چه مهمان‌های زیبایی دارد این دو سه روز، این طور که اعلام کردند بالای بیست میلیون نفر، بیش از هر سال هم دارند شهید می‌دهند، ولی هیچ کس بر نمی‌گردد هیچ کس. من گاهی مصاحبه این زائران عرب‌زبان را که این دو سه روزه گوش دادم، این‌ها می‌دانید چه می‌گفتند یعنی باطن حرفشان این بود ابد و الله ما ننسا حسینا، به والله قسم تا ابد حسین را فراموش نمی‌کنیم، بچه‌مان را بکشند، زنمان را بکشند، خودمان را بکشند، الآن کربلا جا نیست، با اینکه امروز سه تا موشک انداختند در کربلا، عراق ثابت کرده که کار عربستان است، این گرگ بدتر از اسرائیل، این خوک بدتر از صهیونیست، قطعا بدتر، ولی در تلویزیون می‌بینیم پیرزن قد خمیده، پیر مرد، مادر بچه به کول مادر بچه روی چرخ گذاشته، با چه ولعی با چه حرصی، دارند می‌روند، گله به گله زوار را صدا می‌کنند، بیا تاول پایت را دوا بگذاریم، این چرک و خون‌های پاهایتان به درد ما می‌خورد دیدید، ندیدید، نمی‌دانم، می‌گیرند در شیشه می‌کنند، می‌گویند طول سال می‌مالیم به مریض خوب می‌شود، تریلی، تریلی کالسکه آوردند هر خانمی را می‌بینند با دو تا بچه کوچک یک کالسکه به او می‌دهند می‌گویند برو، زوار را در بیابان می‌خوابانند روی ملحفه‌های نو، می‌گویند ما تا حالا خودمان نخواستیم این‌ها را گذاشتیم گرد و غبار زائر بیاید رویش بعد بیندازیم زیر پای زن و بچه خودمان.

دارند می‌روند سر قبری که وقتی بعد از پنجاه و شش سال که جدا نبود خواهر آمد کنار بدن، مجبور شد سه تا سؤال بکند، چه کار کرده بودند با چقدر اسلحه به این بدن حمله کردند. که خواهر بیاید با یک دنیا حسرت این قطعه قطعه بدن را نگاه بکند و بگوید ا أنت أخی حسین من درست آمدم تو برادر منی؟ تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام بابای منی، تو پسر



فاطمه زهرا علیها السلام مادر منی؟ هر چه حرف می‌زند دلش آرام نمی‌شود، آخر بدن قطعه قطعه را روی دامن گذاشت خم شد.

کسی چون من گل پرپر نبوسید برادران و خواهران خدا خیلی به شما لطف کرده خیلی. در این کتاب کامل الزیاراتمان که می‌گویند موثق‌ترین کتاب در شیعه است، از قول امام صادق علیه السلام است در یک جلسه‌ای که نشستند برای حسین ما گریه می‌کنند، روح مادرم می‌آید بالا سر گریه‌کنان به اسم برای آنها دعا می‌کند.

کسی چون من گل پرپر نبوسید	کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون	کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی غیر از من و دل اندرین دشت	به تنهایی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادم	به آنجایی که پیغمبر نبوسید

تحمّل دقیق معنا کردنش را ندارم، فقط برایتان می‌خوانم رو کرد به مدینه «صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مُرْمَلٌ بدماء مقطوع الاعضاء. مسلوب عمامة و الرداء اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا. و لمن وجب له حق علینا، اللهم اشف مرضانا، اهلک اعدائنا، اصلح امورنا، اید و انصر امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسه هشتم

ارزش واقعی زن در اسلام،

زنان عاقل و نمونه

وضعیت زن در تمدن‌های قبل از اسلام

مرد و زن طبق آیات قرآن کریم از نظر هویت وجودی یکسان‌اند. در هویت انسانی بین مرد و زن تفاوتی وجود ندارد. یک تفاوت‌هایی در خلقت جسمی و بدنی دارند که این از نشانه‌های قدرت خداست و به خاطر تداوم نسل این تفاوت تا قیامت اقتضا داشته. البته در این تفاوت بدنی زن یا مرد به یکدیگر امتیازی ندارند. هیچ کدام نمی‌تواند به دیگری فخرفروشی کند و خود را صاحب مقام ویژه‌ای بدانند. ﴿اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾^۱. اگر فرصت بود برایتان شرح می‌دادم که این آیه چه زمانی نازل شد که در کل کشورهای جهان آن روز و قبل و بعدش آنجایی که صدای اسلام نرسید جنس زن، دچار چه زندگی اسفبار و نکبت‌باری بود. زن در یونان، در هند، در ایران، در تبت و مغولستان، در چین، در روم شرقی، فقط یکی - دو تا اشاره داشته باشم که عظمت آیه معلوم بشود. در روم شرقی کتاب‌ها همه نوشتند اگر زن در خانه کاری می‌کرد که شوهر از او دلگیر می‌شد، نگران می‌شد، در دادگاه خانه محکوم می‌شد به چه؟ به اینکه شوهر با کمک فرزندان او را در دیگ روغن زیتون آن قدر بجوشانند که آب بشود. البته این یک وضع زن در روم شرقی بود، در تبت و مغولستان هر دختری که به دنیا می‌آمد همان لحظه به دنیا آمدن یک جفت کفش آهنی به پایش



۱. نساء: ۱.

می کردند قفل می زدند بندش را، پانزده سال بعد باز می کردند که این کف پا نداشته باشد و کارش هم این بود که برای خانواده گاو و گوسفند ببرد بچرانند، با همان پای کوچک مانده. اما در کشور ایران زن به هیچ عنوان اجازه نداشت که مالک بیش از بیست من جو بشود، تمام ملک زن باید معادل قیمت بیست من جو باشد. بیشتر نمی توانست. در کشور هند وقتی که شوهر جوان می مرد قانون این بود زن را به جنازه شوهر طناب پیچ می کردند دو تا را با هم می سوزاندند که آن طرف هم با هم باشند. عربستان را هم که شنیدید قرآن می فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ^۱﴾، درونش از ولادت دختر پر از خشم می شد «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ» از میان قبیله فرار می کرد، که نبینند او را انگشت نما بشود، بگویند او دختر پیدا کرده. بعد می نشست تصمیم می گرفت «أَيُّمَسِكُهُ عَلَي هُونٍ» این دختر را در کمال ذلت و خواری نگهش دارم در سرش بزخم، ﴿أَمْرٌ يُدْسهُ فِي التُّرَابِ^۲﴾، یا زنده به گورش کنم. در چنین روزگاری قرآن نازل شد. که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً^۳﴾. شما در آفرینش تان مرد و زن یک مایه اید یک حقیقتید، یک گوهرید یک کلید. و بعد در آیات متعدد قرآن از سوره بقره تا حدودهای جزء آخر برای زن، چه در زمانی که دختر است، چه در زمانی که ازدواج می کند، چه وقتی از دنیا می رود، چه وقتی پای طلاق پیش می آید، چه حقوق عظیمی قرار داده. و چگونه شخصیت او را در کل این موارد رعایت کرده و فرمان واجب به رعایت داده.

زن های نمونه در قرآن

و بعد آمد برای اینکه جنس زن را از نظر روحی، روانی، نفسی، شخصیتی، بشناساند، آمد یک تعداد زن را در قرآن مجید یا اسم برد و شخصیتشان را بیان کرد، یا نه اسم نبرد

۱. نحل: ۵۸.

۲. نحل: ۵۹.

۳. نساء: ۱.



وصفشان را بیان کرد و عجیب این است که در این بخش از قرآن خدا می‌فرماید: چنین زنی تا روز قیامت برای کلّ مردان و زنان مؤمن سرمشق است. اگر کسی بخواهد واقعا دین‌دار باشد، با شخصیت باشد، رضای خدا را جلب بکند، اهل بهشت بشود، به مقام قرب برسد، این گونه زنان را سرمشق خودش قرار بدهد، یعنی با سرمشق قرار دادن این گونه زنان دسترسی شما به تمام ارزش‌های انسانی و اخلاقی و رسیدن به رضایت خدا و بهشت پروردگار سهل و آسان می‌شود. چند نفرشان را از قرآن بگوییم.

حضرت آسیه علیها السلام

قدیمی‌ترین زنی که در این زمینه وضعش و شرح حالش را بیان می‌کند، همسر فرعون است. البته در ابتدای ازدواج این‌ها با همدیگر هم کفو بودند به هم می‌خوردند، چرخ دنده بودند. هیچ مشکلی نداشتند. تا زمانی که این زن بزرگوار، این زن عاقل، با اندیشه، با فکر، حق بودن موسی، آیات خدا، نبوت موسی، معلمی موسی را پذیرفت و در پرتو پذیرفتن نبوت موسی موحد شد، عابد شد، زاهد شد، مجمع ارزش‌های الهی شد. از این نقطه به بعد این دو تا دیگر به هم نمی‌خوردند، یعنی دو چهره نسبت به هم در کمال تضاد و مخالفت، عجیب این است که این خانم از همه هویت مادیش برای خدا چشم پوشید و عجیب این است که تمام شکنجه‌های تهدیدی فرعون را پذیرفت. یعنی قبول کرد که مأموران شاه به چهار میخ بکشندش، شکنجه‌اش کنند و بعد هم یک سنگ صد و پنجاه کیلویی دویست کیلویی را بلند بکنند، جوری بیاندازند رویش که با زمین یکی بشود. می‌ارزد آدم پای دین، خدا، بهشت رفتن، این جور فداکاری کند. انبیاء علیهم السلام که نشان دادند می‌ارزد، ائمه که نشان دادند می‌ارزد، اولیای خدا که نشان دادند می‌ارزد، از همه بالاتر هفتاد و دو نفر کربلا نشان دادند می‌ارزد، اگر یک همچین پیشامدی برای انسان بکند، حالا برای ما که این پیش‌آمدها نکرده الا هشت سالی که جنگ بود خوب زخم بود، بی‌دست شدن بود، بی‌پا شدن بود، بی‌چشم شدن بود، شهید شدن بود. می‌ارزید. ولی برای اغلب مردم پیش نیامده الآن هم پیش نمی‌آید آینده هم معلوم نیست برای اکثریت اهل ایمان این بلاهای

سنگین پیش بیاید. ولی اگر پیش آمد پروردگار سرمشق قرار داده که من فرار نکنم، با دشمن نسازم، دینم را از دست ندهم، نگویم من طاقت زندان، شکنجه، کتک، کشته شدن ندارم، اصلا دین را رها کنم راحت بشوم، اصلا بدنم راحت بشود. ولی وقتی بی دین بشوم همه وجودم در اسارت عذاب ابد قرار می گیرد. ولی این خیلی نکته سنگینی است که از این نکته استفاده می شود، این زن در مدتی کوتاه به چه مقامی از مقامات معنوی دسترسی پیدا کرد که خدا می فرماید: برای کل مردان و زنان مؤمن تا قیامت سرمشق است، اسوه است، الگوست، آیه اش هم این است، «ضرب الله مثلا»، مثل در اینجا یعنی الگو، اسوه، «ضرب الله مثلا للذین آمنوا» برای کل مردان و زنان مؤمن «امراة فرعون، اذ قالت رب ان لی عندک یتا فی الجنة». اصلا کاملا این زن مقام عندیّت را درک کرده، این خیلی مقام عظیمی است. این را باید از کسانی که عرفان اهل بیت علیهم السلام را چشیدن پرسید.

دو مقام رفیع انسان

ما دو تا مقام در قرآن داریم واقعا برای ما عمقش روشن نیست یکی از آنها مقام معیت است که آیه اش این است: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۱. بله حرف مع را ما اگر به کتاب های بسیار مهم لغت مراجعه بکنیم به معنی همراهی است، این که من هم می فهمم، لغت مع یعنی همراه، اما عمق آیه مقام معیت مع الله است. که از بالاترین مقامات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. معنی کردن حرف که کاری ندارد مع یعنی با هم بودن، همراه بودن، اما حالا عمقش را از زبان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنوید که باز هم برای ما روشن نیست «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ مَعِيَّةً، حَالَاتٌ لَا يَحْتَمِلُهَا مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»، من با خداوند معیتی دارم که در آن معیت حالاتی دارم که این حالات من را نه فرشته مقربی و نه پیغمبری طاقت تحملش را دارد. خوب این یعنی چه؟ چه کسی می تواند بفهمد، خودش

۱. ۱۱ تحریم.

۲. نحل: ۱۲۸.



دارد می‌گوید فرشته مقرب، نبی مرسل، اصلاً تحملش را ندارد، نه تحمل دانستنش را نه تحمل برداشتن مقام را. من از کجا بفهمم. یکی هم مقام عندیّت است مقام عندیّت که خود پروردگار در قرآن می‌گوید مقام عندیّت را شما درکش نمی‌کنید این هم آیه‌اش است، «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء» چه؟ مقام عندیّت، «عند ربهم يرزقون، و لكن لا تشعرون»، شما بندگان من این مقام را درک نمی‌کنید حالا من برایتان هم بگویم درک نمی‌کنید.

آن وقت این زن را خدا ببینید چه می‌گوید درباره‌اش. زن است یعنی خانم‌ها! دخترخانم‌ها! یک چنین استعدادی خدا به شما داده این خانم یا مادر پیغمبر ﷺ بوده، نه مادر امام بوده، نه دختر پیغمبر ﷺ بوده، هیچ کدام، یک خانمی بوده زن شاه شده، کسی نبوده اول کار، کسی نبود، با فرعون هم هماهنگ بود، زن اعلیٰ حضرت بود، خوبم با هم می‌ساختند. اما جدایی این دو تا از نظر انسانیت همین نبوت موسی و توحید و قیامت و حلال و حرام الهی شد، حالا هم برای اینکه عبرت دیگران باشد، دیگران نروند به موسی ایمان بیاورند، گفتند این را فدایش می‌کنیم، می‌کشیمش، آن هم با شکنجه‌های فرعون، چهار دست و پایش را میخ کوبیدند به زمین دوختنش، آخر ما می‌خواهیم برویم آمپول بزیم یک خرده چندشمان است، سوزن آهنی فرو کنند در بازوی ما، یا در پای ما، درد دارد آقای دکتر اگر می‌شود آمپول ننویس شربتش را بده، بعد بیایند رو مچ پای آدم، روی کف دست آدم میخ‌های بلند بکوبند با تبر بدوزند آدم را به زمین، بعد هم یک سنگ ۲۰۰ کیلویی ۵۰۰ کیلویی حالا هر چقدر که زورشان می‌رسید بلند کنند بیاورند بالا میزان بدن زنده بکنند، یک دو سه سنگ را رها بکنید. آن وقت این زیر این شکنجه با چه حال آرامی دارد با پروردگار عالم حرف ارتباط و حرف نیاز و عشق‌بازی می‌زند، «رب ابن لی بیتاً فی الجنة» خدایا با معماری خودت ابن یعنی بنا کردن، با معماری خودت، با قدرتت، با حکمتت، با رحمتت این‌ها را همه را باور داشته، این خیلی مهم است این باور، یک خانه‌ای در بهشت برایم بنا کن، اما نه خانه بهشتی «بیتا عندک»، خانه‌ای که با مقام عندیّت با ربوبیت تو باشد. «و نجّنی من فرعون و أهله»، خدایا چه کار خوبی است، این‌ها من را محکوم به



اعدام کردند، خدایا عالیه من را از دست این ظالم ستمگر، و فرهنگش نجات بده که داری نجاتم می‌دهی. این یک زن. زن الگو، اسوه، سرمشق با این وضع با مقام عندیت. به خدا من آن قدر دلم برای این دخترها و زن‌های بی‌حجاب می‌سوزد که از چه مقاماتی خودشان را محروم کردند و آمدند خود را به نیروی تحریک نجس‌ترین عضو مرد کردند. از کجا به کجا؟ اصلاً آدم می‌خواهد دق کند که برای تو چه مسیری باز است رها کردی. و به چه «اسفل سافینی» با گوش دادن به فرهنگ یهودیت و مسیحیت، که دو تا هم نیستند، صهیونیست اروپا و آمریکا و اسرائیل خودت را بی‌حجاب کردی آرایش کردی بردی بیرون برای اینکه بنمایانی برای اینکه شهوات نجس مردم که یک قطره از بدنشان می‌زند بیرون باید بروند حمام کل بدن را آب بکشند تحریک بکنی، کجا به کجا؟ اصلاً آدم ماتش می‌برد. این مقام زن است. آن وقت این مقام را خیلی زن‌ها و دخترهای ایران زیر پا گذاشتند از رویش دارند راه می‌روند.

حضرت مریم علیها السلام

اما خانم دوم آسیه مادر نشد بچه نداشت از فرعون که موسی را قبول کردند به فرزندی ولی این خانم دوم مادر هم شد، یعنی یک مقام از آسیه آمد بالاتر، اولاً مقام خود مادر را ببینید، خیلی مقام والایی است. «إذ قالت الملائكة يا مريم» اولاً این خانم در عظمت روحی به جایی رساند خودش را که گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان باز شد «اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك» خدا تو را به عنوان بنده ویژه انتخاب کرد و طهرک و تمام پاکی‌های فکری و روحی و قلبی را برایت مقرر کرد. و اصطفاک باز هم مریم به عنوان عبد ویژه انتخاب شدی علی نساء العالمین، این برای خودش، اما وقتی باطن این زن شکم این زن، رحم این زن، آمادگی برای پرورش چهارمین پیغمبر اولوالعزم پروردگار را پیدا کرد، باز هم ملائکه با او حرف زدند. «اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم وجيهاً في الدنيا و الآخرة و من المقربين» مریم

خدا از طرف خودش نه از طرف یک شوهر «بیشک بکلمة منه»، از طرف خودش نمی‌خواهد برای ولادت یک فرزند از تو مردی را واسطه قرار بدهد بی واسطه مستقیم خدا تو را بشارت می‌دهد به یک فرزندی از جانب خودش اسمش هم خدا گذاشته تو زحمت نام‌گذاری نداشته باش المسیح، عیسی بن مریم، «وجیها فی الدنيا و الآخرة» این بچه تو یک آبرودار با عظمتی در دنیا و آخرت است. و من المقربین، می‌گویند آدم هرچه دارد از دامن مادرش دارد، عیسی با مریم بودن مریم، عیسی به وجود آمد قرآن دارد نسبتش می‌دهد به این خانم «اسمه المسیح عیسی بن مریم» یعنی مریم تو این قدر لیاقت نشان دادی که من چهارمین پیغمبر اولی‌العزم را در رحم تو پرورش بدهم تو، لیاقت برای تو است، این لیاقت زنان و دختران ماست، من نمی‌دانم چرا بیشترشان این لیاقت را کشتن. هر چیز هم می‌زایند بدتر از خودشان پرورش می‌دهند، بدتر، خودشان بی‌حجابند، بچه‌های ده، دوازده ساله دخترشان نیمه عریان، بعد در این سرما.

حضرت خدیجه علیها السلام

اما یک خانم دیگر. این را اسم نمی‌برد. اما در حقیقت معرکه کرده. قرآن اسم نمی‌برد، باید بروید سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام ببینید این بزرگان راجع به این خانم چه گفتند. خدیجه کبری علیها السلام، اما گفتار امام صادق علیه السلام «اشتاقت الجنة الی اربعة نساء ... و خدیجة بنت خویلد زوجة النبی فی الدنيا و الآخرة» شما از این روایت چه می‌گیری؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله را خدا قیامت تا کجا بالا می‌برد؟ خدیجه علیها السلام را ببینید چقدر پر کشیده به طرف شخصیت که قیامت هر جا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد مقام معیت است، مقام عندیت است، مقام ویژه است، خدا خواسته خدیجه علیها السلام همان جا باشد، و بعد آمد در قرآن فرمود: «انا اعطیناک الکوثر» اما از چه راهی از راه وجود خدیجه، از راه وجود خدیجه. پیغمبر وقتی خدیجه نزدیک مرگ رفت زهرا علیها السلام پنج سالش بود، بردش خانه

۱. کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۶۶. همین محتوا در کتاب خصال شیخ صدوق از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله هم وارد شده است که «خدیجة زوجتی فی الدنيا و الآخرة».

عمویش ابوطالب، بعد خدیجه از دنیا رفت، پیغمبر غسلش داد با عباى خودش کفنش کرد، همین جایی که زیارت کردید دفنش کرد، رفت خانه عمویش فاطمه علیها السلام را بغل گرفت آورد خانه، یکی، دو تا اتاقها را نگاه کرد گفت بابا مادر کجاست؟ گفت فاطمه جان با مقربین عالم ملکوت همنشین شده، با مقربان عالم ملکوت این هم یک زن، یک مادر.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اما مادر دیگر که فدای خاک کف پایش، عجب مادری است. در دنیا تک مادر بود، مریم یک دانه عیسی زایید، این مادر یازده تا عیسی از او به وجود آمد. صدیقه کبری علیها السلام شما فقط یک فرزند این مادر را ببینید، وجود مبارک سیدالشهدا علیها السلام، بیست میلیون مرد، زن، قد خمیده، بی‌پا، بی‌دست، از همه جا بعضی شهرها را جدید مسافتش را گرفتند، از ۶۰۰ کیلومتری ده روز است پابرنه و پیاده دارند می‌دوند طرف کربلا همین یک دانه بچه‌اش را حساب کنید چرا پیاده. با قطار بروید، با ماشین بروید، نه، نه، چون زینب علیها السلام از خیمه تا کنار بدن قطعه قطعه پیاده آمد، چون زینب علیها السلام با دو گوش خودش کراراً شنید از پیغمبر هر یک قدم که کسی به طرف زیارت حسین برود ثواب نود حج عمره قبول شده در پرونده‌اش است، عجب فرزندی! گریه بر این فرزند باعث شفاعت، رحمت، و مغفرت است، این مادر. من این چند لحظه امشب را به خاطر مادر با کرامت برادر بزرگوارمان آقای سبزه‌چی زحمت دادم به شما. که هر کدامتان اگر مادرانتان مثل این مادر بزرگوار این مادر پاک، زنده هستند قدرشان را بدانید، این دو ساله اخیر آقای سبزه‌چی از هر پرستاری بهتر کنار این مادر بستری شده حق را ادا کرد بارک الله بارک الله آن مادر می‌ارزید، مادر متدین، مادر اهل خدا، مادر اهل بیت، می‌ارزید، مادری که شب جمعه چند لحظه مانده به اذان مغرب از دنیا برود، امام صادق علیه السلام می‌فرماید شیعیان ما مرد و زنشان شب جمعه که از دنیا می‌روند آمرزیده کامل می‌روند این‌ها ارزشش است. شما مادرت را از دست دادی امروز، پرسیدم من تهران منبر داشتم نمی‌توانستم بیایم، و الا می‌آمدم، تشیع جنازه آبرومند، دفن کنار امامزاده، بعد هم مجلس ختم، نماز در خانه خدا بود، چرا به احترام خودش، دینش، پاکدامنی‌اش، به احترام بچه مؤمنش.



روضه حضرت زهرا علیها السلام

فاطمه زهرا مادر متدینی نبود؟ فرزندان با کرامتی نداشت؟ پس چرا تشییع جنازه نشد؟ چرا ختم برایش نگرفتند؟ چرا مردم جمع نشدند؟ چرا نصف شب دفن کردند؟ صدیقه کبری علیها السلام سیده النساء العالمین بود، تک فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پیغمبر یک پسر داشت هجده ماهگی مرد، همین یک دانه بچه را داشت، مادر یازده امام است، این چراهای ما جوابی از طرف غیر شیعه تا حالا به آن داده نشده، چه بگویند، چه بگویند به ما، بگویند اربابان ما را حرفشان را نزنید، اینها حمله کردند به آن خانه، اینها آتش آوردند در خانه، اینها بین در و دیوار می دانستند زهرا مانده، صد نفر هجوم به خانه خوب در این فشاری که دارد به این در و دیوار می آید معلوم می شود این بدن چه جور آزرده می شود. چه جواب ما را بدهند، چه بگویند، بگویند زهرا کنار لباس علی را گرفته بود می گفت نمی گذارم ببرید او را، به قنغذ می گویند دستش را کوتاه کند خوب معلوم است قلاف شمشیر با این بازو چه کرد در و دیوار چه کرد، این را که دیگر ما نوشتیم، خودتان نوشتید، در کتابهای مهم خودتان است، هست من دارم نمی توانید منکر بشوید خودتان نوشتید، «ضرب عمر برجله علی بطنها و سقط ولدها»، خود شما نوشتید چنان لگد به شکم زد که درجا بچه سقط شد و روی زمین افتاد، یا فضا خزینی، این بلاهایی که شما سر مادر آوردید بلاهایی که سر شوهرش آوردید، علی چه کار کرده بود، علی علیه السلام که آمده بود در محراب نماز بخواند فرقی را چرا شکافتید، جنازه امام حسن علیه السلام چه مزاحمتی برای شما داشت، می خواستند ببرند در ارث مادرش دفنش بکنند چرا تیرباران کردید، ابی عبدالله علیه السلام چه جرمی داشت که بین دو نهر آب سر خودش و برادرانش و یارانش را با لب تشنه بردید، حسین ما شیعه چه جرمی داشت که سرهای بریده ایشان را بالای نیزه زدید، ناموس پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گناهی داشت که در بیابان با تازیانه و کعب نی به آنها حمله کردید، کتک زدید.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا، اللهم انصر الاسلام و المسلمین، اللهم اخذل للكفار و المنافقین، اللهم اید و انصر امام زماننا. و اجعل عاقبة امرنا خیرا».

جلسه نهم

راهنمایی عقل بر شکر نعمت دهنده و

بندگی او

مقدمه

یک حقیقتی که عقل هر انسانی انسان را به آن هدایت می‌کند، این است که خوبی‌های دیگران را تلافی کند. بی تفاوت در برابر احسان دیگران نباشد، قدردانی کند که این دلالت عقل را قرآن کریم در سوره مبارکه الرحمن به صورت سؤال مطرح کرده. جواب این سؤال هم عقلی است یعنی باید پاسخش را از عقل کمک گرفت. پروردگار می‌فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ پاداش احسان غیر از احسان هست؟ عقل می‌گوید نه، پاداش احسان، احسان است، این دلالت عقل همانی است که به صورت یک ضرب المثل ایرانی درآمده که نمک هر که را خوردی حق نمک را رعایت کن. رعایت حق نمک یعنی چه؟ یعنی او به تو حق پیدا کرده تو در مقابل حقی که از او به عهده تو آمده نسبت به او یک آدم ۱۰۰ درصد مثبتی باش. کار منفی، عمل منفی، اخلاق منفی، در برابر صاحب نمک نداشته باش.

خداوند حرام را روزی ما نکرده

اینجا من یک مقدمه‌ای از قرآن لازم است برایتان بگویم، البته از روایات هم باید کمک بگیرم، کمکی که از روایات می‌گیرم این است، که در روایات ما آمده خداوند هیچ حرامی

را مارک رزق رویش نزده، یعنی از ناحیه پروردگار مهربان عالم حرامی به عنوان رزق به کسی داده نمی‌شود. این مسئله روشن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که زحمت می‌کشد رنج می‌برد. و مال حرام به دست می‌آورد عین آن حرام از حلال، روزی او بوده اما عجله کرده، شتاب به خرج داده، حوصله نکرده که حالا با زحمت بیشتری، با رنج بیشتری برود این حلال را به دست بیاورد. ولی باید بداند که آن حلالی که رزقش بوده و آمده مطابقش حرام به دست آورده، خداوند متعال از حلالش، مطابق حرام به دست آورده کسر می‌کند، این را نمی‌دانم می‌دانستید یا نه، عین حرامی که به دست آورده به اندازه‌اش از حلال کسر می‌کند. می‌گوید من همین حلال را برای تو مقرر کرده بودم به تو هم می‌رسید، عجله کردی، رفتی سراغ حرام، خودت به اندازه همین حرام خودت را از حلال محروم کردی، این هم برای آنهایی که در ذهنشان است این چیزی که از حرام به دست آورده چاره‌ای از آن نداشته حتما مقرر شده خدا بوده، نه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این فکر باطل است این مقرر شده خداوند نبوده، ولی این مقداری که از حرام ۱۰ میلیون، ۱۰۰ میلیون گیر آورد، مطابق این از این ۱۰ میلیون حلال، یا ۱۰۰ میلیون حلال را خدا کسر می‌کند، بقیه حلالش هم موجود است پیش خدا و تا آخرین لقمه مقرر شده‌اش را جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت نخورد ملک الموت سراغش نمی‌آید، حالا دلش می‌خواهد بقیه عمر با حوصله با صبر آن بقیه حلال را به دست بیاورد، دلش هم نمی‌خواهد که اگر نرفت سراغ آن حلال مقرر شده، حرام به دست آورد به اندازه حرام حلالش را کم می‌کنند آخرین لقمه حرام را که خورد، و دیگر لقمه‌ای مقرر نشده، ملک الموت می‌آید سراغش، این یک متنی در روایات است.

داستان جوانی که رزق حلالش را تبدیل به حرام کرد

حالا یک داستان زیبایی را هم بشنوید در همین برنامه، امیرالمؤمنین علیه السلام برای دوستانشان تعریف کردند. می‌فرمایند من یک روزی در یک از این محله‌های کوفه چون



اوایل کار همه مردم کوفه و اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده بودند، می شناختند اما به چهره او را نمی شناختند. فرمودند: من یک روزی از یکی از این محله های کوفه عبور می کردم، رسیدم در یک مسجد گفتم بروم دو رکعت نماز تحیت مسجد بخوانم، سوار اسبم بودم پیاده شدم، جایی نبود این اسبم را ببندم یک کسی ایستاده بود دم در مسجد سلام و علیک کردم و گفتم که زحمت می کشی این اسب من را نگه داری من بروم دو رکعت نماز بخوانم و برگردم. گفت: بله، بده به من اسب را، از آنجایی که بیگاری در اسلام مردود شناخته شده یعنی آدم کاری را از کسی بخواهد مفت خودش بداند او کار بکند انسان مزدش را ندهد این را می گویند بیگاری، بیگاری یک کار ظالمانه ای است. خدا هم که می دانید ظلم نمی کند «أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ»، به یکی گفته همه عمرت را برای من عبادت کن، به مردم هم خدمت کن، این را بیگاری قرار نمی دهد، خدا ظالم نیست، پاداش می دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که من وقتی که اسبم را دادم به این بنده خدا خوب کوفه هم محدود بود اگر اسب را می خواست بدزدد ببرد، می دیدند او را می گرفتند گیر می افتاد فرمودند من پیش خودم نیت کردم دو رکعت نماز زمان زیادی که نمی برد این بنده خدا زحمت می کشد اسب من را نگه می دارد من برمی گردم دو درهم مزد به او می دهم تو حالا پنج دقیقه ایستادی اسب من را نگه داشتی، فرمود نماز من تمام شد این هم باز بگویم ائمه علیهم السلام و انبیاء علیهم السلام مأمور به ظاهر بودند در زندگی، یعنی مأمور به عادی زندگی کردن اجازه نداشتند مطابق علم باطنشان زندگی بکنند. امیرالمؤمنین علیه السلام می داند شب نوزدهم کشته می شود، ولی اجازه ندارد چون می داند نرود مسجد، آخر بعضی ها می گویند رفت خودش را به کشتن داد، نه ایشان خودش را به کشتن داد، مرگ قطعی حتمی اش که برو برگرد نداشت شب نوزدهم باید اتفاق می افتاد حالا خدا به او خبر داده تو شب نوزده ماه رمضان مرگ قطعی ات است، می داند اما حق ندارد به علمش عمل بکند بگوید نمی روم که نکشند من

را. این غیر از خودکشی است، خیلی ظریف است مطلب، ما یک وقوع داریم، یک ایقاع داریم، وقوع یعنی مرگ حتمی من می‌رسد و من می‌روم، ایقاع یعنی من خودم دستی دستی بدون دلیل شرعی که جهاد باشد می‌روم خودم را به کشتن می‌دهم بین وقوع و ایقاع فرق است، کربلا هم همین بود، وقوع بود، ایقاع نبود. لطیف است یک مقدار. امام علیه السلام فرمودند: من نیتم بود، تصمیم بود، که این بنده خدا پنج دقیقه می‌ایستد، زحمت می‌کشد دو درهم مزد ایستادن و نگه داشتن اسبم را به او بدهم آمدم بیرون، دیدم اسب هست ولی دهنه‌اش را آن مرد باز کرده دزدیده رفته، خوب رفته دیگر. حضرت علیه السلام به دوستانشان فرمودند ما آمدیم در بازار سزاج‌ها دیدیم که دهنه اسبمان در یک مغازه است، نگفتم مال من است و دزدی است، گفتم آقا! به کاسب، این دهنه افسار به اسب من می‌خورد این جور که دارم ارزیابی می‌کنم، چند؟ گفت علی جان! استفاده نمی‌خواهم، گفتم نه حالا یک استفاده بگیر، گفت خوب دلم نمی‌خواهد شما هم قبول کن، حالا می‌دانم تو مجانی از من قبول نمی‌کنی، دو درهم فرمود من که نیت کرده بودم دو درهم مال حلال با دست علی به این آدم برسد او شتاب کرد دو درهم حلال را روزی‌اش کرده بود امروز صبح خدا، ولی عجله کرد، دو درهم گیرش آمد بی‌کم و کاست، اما از سر سفره شیطان، این دو درهم حلالی هم که علی می‌خواست به او بدهد که در جیب من ماند، تقاس کرد خدا، امروز اراده حق بود دو درهم گیر این بیاید، آن هم با دست امیرالمؤمنین علیه السلام اما شتاب کرد دو درهم را گیر آورد ولی از راه دزدی، و از سفره نجس شیطان. این را می‌گویند حق ناشناسی که مرد حسابی خدا که در رحم مادر نه ماه از تو مواظبت کرد و روزیت را هم داد، به دنیا آمدی در سینه مادر روزیت را گذاشته بود، شیر خوردنت تمام شد پدر و مادرت زحمتت را کشیدند نانت را دادند، تا ده - بیست سال، بیست سالگی هم می‌توانستی بروی کشاورزی، صنعت، هنر، گچ‌کاری، بنایی، معماری، مغازه، خرید و فروش، شاگردی، چرا امر خدا را به طلب رزق حلال پشت



سر انداختی که در قرآن فرموده بود «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، اینجا دیگر «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، هم نگفته خدا. آیات قرآن تا قیامت مخاطبش انسان است، همین الآن هم خدا دارد به این ۶ میلیارد جمعیت می گوید مسیحی هستی، یهودی هستی، زرتشتی هستی، لایبکی، نمی خواهد هم مسلمان و مؤمن بشوی، اما بیا یک کار عاقلانه، یک کار مثل آدمی زاد، یک کار انسان وار، تابع هر دینی هستی بکن آن هم این است، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾، حق کسی را نخور این که یک کار عاقلانه ای است من حق هیچ کس را نخورم من به حق خودم قانع باشم کار عاقلانه ای است ببیند گناه یعنی نمک خوردن و حق نمک را رعایت نکردن، خدا زمین را زیر پایت فرش کرده سقفی مثل آسمان را روی سرت قرار داده، خودش در قرآن می گوید: خورشید، ماه، شب روز، کشتی های روی آب، ابر باد باران همه را به نفع تو به کار داشتم.

نمونه هایی از روزی های خداوند

روزی ما فقط همین نیست که سر صبحانه و ناهار و شامان است. این جو دور کره زمین هم روزی ماست هر کدام از ما هر بیست و چهار ساعت ۷۰۰ لیتر اکسیژن هوای خدا را داریم می خوریم شما حالا برو بگو ۷۰۰ لیتر اکسیژن چند؟ اگر می خواستیم نفس مصنوعی بکشیم هر بیست و چهار ساعت برویم در صف، کپسول تنفس بگیریم، بعد هم این همه اکسیژن ما ۶ میلیارد نفر داریم مصرف می کنیم بعد از آن گاز کربنیک می دهیم بیرون، یعنی گاز مسموم، این ۷۰۰ لیتر را وارد ریه می کنیم می سوزانیم می دهیم به خون، می دهیم به بدن وقتی که نفس را می دهیم داخل، بیرون که می دهیم کربنیک می دهیم بیرون. ما ۶ میلیارد هوای کره زمین را فقط با نفس با کارخانه هایمان یک مسئله دیگر است، با دودکش های خانه مان یک مسئله دیگر است. با شوفاژهایمان



یک مسئله دیگر است. با بخاری گازی‌های در خانه‌مان یک مسئله دیگر است ما شبانه روز ۶ میلیارد نفرمان داریم هوا را آلوده می‌کنیم و اگر این هوا تصفیه نشود تمام موجودات زمین می‌میرند، تصفیه‌خانه این هوا کجاست، کلّ درختان و رویدنی‌ها و حیوانات زهدار، مثل مار، عقرب، رتیل این‌ها کارخانه‌های خدا برای تصفیه هوا هستند، کربن را می‌گیرند در کارگاه وجود خودشان اکسیژن درست می‌کنند، کمبود اکسیژن را این‌ها تأمین می‌کنند این روزی نیست، این نمک خدا نیست. الآن ما اینجا نشستیم داریم راحت نفس می‌کشیم، چقدر عقرب و مار و رتیل دارند برای ما جان می‌کنند، بیچاره‌ها نفس می‌کشند کربن را می‌گیرند برای خودشان هم اسلحه می‌سازند که دشمن به آنها حمله نکند کار بدی می‌کنند؟ حالا اخبار مدام در تلویزیون نشان می‌دهند این موشک را ساختیم این تفنگ را ساختیم مگر ما این کارها را نمی‌کنیم مردم چرا به مار بدی می‌گویند، خوب مار هم برای خودش دارد اسلحه‌سازی می‌کنند، کاریش هم نداشته باشم نمی‌زند، خانه‌های قدیم‌مان را که یادتان است، تهران هم همین جور بود، گاهی در سقف خانه‌هایمان، تیرچوبی‌ها الآن خانه بابابزرگ‌هایمان، چقدر مار لانه داشت. می‌آمدند از تیرها می‌غلتیدند می‌رفتند شب‌ها هم بابا، ننه‌های پیرمردمان می‌خوابیدند نشنیده بودیم خاله‌مان را مار زد، عمه‌مان را زد، ننه‌مان را زد، بابایمان را زد، خوب کاری به کارش نداشته باشی، کاری به کارت ندارند، بدبخت دارد با تنفس خودش مواد سمی هوا را می‌گیرد تبدیل به اسلحه می‌کند ما که هر چه مواد معدنی است ریختیم بیرون داریم اسلحه می‌سازیم، ما، عراق، عربستان، آمریکا، اروپا، همه‌مان منتظریم یکی مثل سگ به ما حمله کند اسلحه‌ها را رها بکنیم از پارس بیندازیمش، ما ایرادی نداریم، نه، ما کار درستی داریم می‌کنیم مار ایرادی ندارد، مار که دارد برای ما نوکری می‌کند. این روزی نیست؟

بارک الله سعدی که چند تا آیه قرآن را کنار هم گذاشته آن را کرده یک رباعی:
حق‌شناسی، نمک‌شناسی،

ابر^۱ و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری^۳ و به غفلت مخوری^۴
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

باران نعمت است بر همه اشیای روی زمین

من در یک کتاب علمی خواندم اگر پروردگار دستور بدهد ابر یک سال تمام فقط یک سال نبارد، مردم خیال می‌کنند باران فقط برای کشاورزی خوب است، برای چشمه‌ها برای رودها، برای رودخانه‌ها، زمین، که یکی از آنها جلوی چشم خودمان است دریاچه ارومیه اینقدر الان دریاچه نمک تولید کرده، چون دارد خشک می‌شود و این دریاچه در راه قم، یک جغرافیا نمک است، یک دریاچه هم شیراز است آن هم همینطور، اصلا زمین تولید نمک دارد، زمینها، کویرها بیابانها، نوشتند دانشمندان یک سال فقط بیشتر نه باران نبارد، یکی از کارهای باران این است که کل این نمک‌های اضافی زمین را در خودش حل می‌کند آب می‌شود شور، همه خشکی‌ها هم سرازیری به طرف دریا دارد تمام این نمک‌ها را باران می‌شورد می‌برد در دریا. همه راه آب دریا باید شور باشد چون اگر آب شیرین باشد یک دانه ماهی درست نمی‌شود. ماهی با آب شور، حیوانات دریایی باید آبشان نمک داشته باشد چون اگر نمک نداشته باشد دریاها بی‌نهایت نیستند کاسه پر آب محدودند، یک مدتی که بگذرد آب متعفن می‌شود بدبو می‌شود نابود می‌شود، حالا این را داشته باشید یک مسئله‌ای دیگری که شگفتی دارد ما نمی‌فهمیم یعنی چه،

۱. فکر کنم این آیه ۱۶۵ سوره بقره است بعد از منبر نگاه کنید، همه این‌ها در این آیه است.

۲. ابر، باد، مه خورشید، شب، روز، کشتی‌ها.

۳. از راه حلال و مطابق امر خدا.

۴. یعنی نمکدان نشکنی.



اگر یک سال باران نبارد، تمام خشکی‌های زمین صد و سی پنج متر نمک روی هم تولید می‌کند، هیچ جاده‌ای دیگر نمی‌ماند برای رفتن هیچ، یعنی تمام کره زمین صد و سی پنج متر از این ساختمان‌هایی که در تهران ساختند، از برج میلاد هم می‌زند بالا کجا می‌خواهیم زندگی کنیم. همه زیر نمک‌ها دفن می‌شویم. چهار میلیارد و پانصد ساله باران نمک می‌برد در آب دریا می‌ریزد، چهار و میلیارد و پانصد ساله آب دریاها شورتر نشده این را چه جوری خدا تنظیم کرده، می‌دانید چقدر نمک می‌رود در دریا، ولی آب دریا شورتر از آن که هست نمی‌شود ولی یک ذره شور بشود، تمام ماهی‌ها می‌میرند، نهنگ‌ها می‌میرند، مار ماهی‌ها می‌میرند، اسب‌های آبی می‌میرند، حالا شما یک قاشق چای خوری در لیوان نمک بریز هم بزن شوره یک نصف قاشق دیگر بریز شورتر می‌شود. میلیاردها سال است میلیاردها تن نمک می‌رود در آب شورتر نمی‌شود. این را چه جوری نظام داده خدا، و از این بالاتر که حالا کشفش کردند، قرآن می‌گوید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾^۱ دو تا دریا چسبیده به هم، آب این ور با آب این ور بینهما برزخ لا یبقیان وسط این دو تا دریا رودخانه آب شیرین است، این آب این ور با آب آن ور با آب رودخانه قاطی نمی‌شود، این همه باد، این همه طوفان، این همه باد، شما اگر بروید در شهر کیپ تاون آفریقای جنوبی من رفتم، ماشین بگیرید ببرندتان تنگه امید یک کوه بلند است از آن کوه یک مقدار می‌روید پایین، می‌ایستید روی دماغه دو تا دریا بغل هم است یک دریا دریای هند است که آنجا تابلو زده شما روی آن تابلو می‌خوانید این اقیانوس هند ده هزار کیلومتر آب است، بغلش هم اقیانوس اطلس است تا قطب شمال، یخبندان، یعنی اقیانوس اطلس تا آنجا وصل است شما بایست روی دماغه، آب دریای هند گرم است تیره است، آب اقیانوس اطلس یخ است عین آب خوردن است، میلیاردها سال است اقیانوس اطلس و هند بغل همدیگر است این دو تا آب یک ذره قاطی



نمی‌شوند، نه این آب گرم قاطی آن آب خنک می‌شود، نه آن آب خنک قاطی این آب می‌شود، میلیاردها سال است. این‌ها روزی نیست؟ روزی فقط همین نان سنگک صبح است و چلوکباب ظهر و اشکنه شب؟ همین؟ خدا دیگر روزی ندارد، کاری دیگر برای ما نکرده. مگر آقا با یک منبر و با دو منبر می‌شود کارهای روزی خدا را توضیح داد که ما وجودمان به چقدر روزی وصل است به عبارت ایرانی‌ها به چقدر نمک ما وصلیم و شبانه روز داریم می‌خوریم، عقل می‌گوید حق صاحب این نمک را رعایت کن، حَقِّش هم آسان است، گفته گناه نکن، عبادت کن تمام، پرونده با همین دو مسئله خاتمه یافت. بهشت می‌خواهی بروی اهل پاکی و عبادت باش، جهنم می‌خواهی بروی اهل پاکی و عبادت باش، ناپاکی و بندگی شیطان هم شکستن نمکدان من است، هم جهنم رفتن دارد نکن این کار را، این که حرف عاقلانه‌ای است، نیست. می‌گوید از همه طرف نمکتان را دادم حق نمکم را رعایت کنید این مسئله عقلی است.

جمع بندی بحث

نتیجتاً عقل می‌گوید بنده خدا باش. از این خدا به این خوبی به این زیبایی به این رزاقی، نافرمانی نکن همین. اصلاً تمام قرآن مجید هم این دو کلمه است. خوبی‌ها را انتخاب کن، بدی‌ها را در زندگیت حذف کن. خوبی‌ها را هم شمرده، بیان کرده، بدی‌ها را هم بیان کرده، انَّ اللهَ تَعَالَى كَلَامَ حَضْرَتِ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، ان الله تعالی انزل چقدر قشنگ گفته، «كُتَابًا هَادِيًا بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»، خدا یک کتابی برایتان نازل کرده همه خوبی‌ها را در این کتاب گفته بدی‌ها و زشتی‌ها را هم در این کتاب گفته، «بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»، تکلیف شما در کنار این خدا دو تا کار است فخذوا نهج الحق تحتدوه. به خوبی‌هایی که در قرآن گفته زندگیتان را پر کنید، به بدی‌هایی که در قرآن گفته پشت کنید بدی را قبول نکنید، کل قرآن همین است. اگر در قرآن می‌بینید صد و چند آیه، داستان یوسف را بیان می‌کند، محورش همین دو مسئله است، برادران



یوسف بد کردند، یوسف خوبی کرد، برادران یوسف را پیدا کردند فهمیدند آن که در چاه انداختند سلطان مملکت شده آمدند بترسند، برگشت «لا تصیب علیکم الیوم»، گذشت کردم نترسید، خوبی. در این سوره خوبی‌های یوسف را بیان می‌کند بدی‌های برادرانش را، نتیجه خوبی‌ها را می‌گوید نتیجه بدی‌ها را، آخر سوره هم می‌گوید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱، این داستان پند است برای صاحبان خرد، برای عاقلان، که بیایند تمام خوبیهای بیان شده در این سوره را ببینند الگوبرداری کنند، تمام زشتی‌های بیان شده در این سوره را ببینند، حذف بکنند، از زندگی، حسود نباشند، به برادرشان به خانواده‌یشان، به دوستانشان، دست در دست شیطان نگذارند، «ان الشیطان للانسان عدو مبین»، یک پدری را به فراق دچار نکنند، اشک کسی را در نیاورند، مثل این ده تا که اشک باباشان را چهل سال در آوردند نکنید ضرر دارد. این قرآن است، این حکم عقل است، یادمان هم نمی‌رود این حکم را، نمک خوردی حق نمک را رعایت کن، مطلب تازه‌ای که من امشب گفتم این بود که نمک خدا فقط صبحانه، ناهار شام نیست، ما نمک خوری هستیم که سفره نمکمان کل جهان است. از همه جا داریم می‌خوریم، آن هم هیچی نمی‌گوید، می‌خوریم، این ۶ میلیارد جمعیت بالای پنج و نیم‌شان، گناهکاران حرفه‌ایند، دارند می‌خورند شب و روز هیچ چیز نمی‌گوید اما یک روزی حساب همه را می‌کشد، الآن هیچ چیزی نمی‌گوید. در قرآن می‌گوید انگور برایتان درست کردم «جَنَاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ، چند جور انگور، حالا در ایران ما، انگور سیاه، ریش بابا، عسگری، سیاه، سیاه دانه، انگور شیرین، انگور ملس، تا انگور نشده غوره است روزیتان است، انگور که می‌شود روزیتان است. خراب نمی‌شود، کنار بگذاری کشمش می‌شود روزیتان است، این یک دانه ببینید چقدر در زندگی نقش دارد اولش غوره است، وسطش انگور است، آخرش کشمش، او در قرآن در سوره نحل می‌گوید این



انگورهای ساخت من را خمره می اندازند مشروب می کنند می خورند، تلو تلو می خورند، آدم می کشند، عربده می کشند، خوب چرا این کار را می کنید، چرا نمک من را می خورید حق نمک من را رعایت نمی کنید، چرا، این حکم عقل است.

احترام گذاشتن پیامبر به امام حسین علیه السلام

دهه دیگر هم ۲۸ صفر دارد، هم روز شهادت امام هشتم، روز ۲۸ صفر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از ظهر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: غیر از اهل بیت در اتاق کسی نماند، با محبت همه را بگو بروند، خانم ها بروند، آقایان بروند، قوم و خویش ها بروند، علی جان! خودت بمان، فاطمه بماند، حسن و حسین و زینب فقط شما باشید در را هم ببندید. چه منظوری دارد پیغمبر. بعد هم در دین ما آمده سینه محتضر را سبک بکنید، حالا که جانش را بگیرند دیگر باری روی سینه اش نباشد، دعا بخوانید، عدیله بخوانید، یاسین بخوانید، تلقینش بکنید این ها مرگ را آسان می کند همه که رفتند بیرون و در را بست حالا همه دارند می بینند دیگر زهرای مرضیه علیه السلام، امام حسن علیه السلام، زینب کبری علیه السلام، ده دقیقه مانده به از دنیا رفتنش فرمود علی جان! حسین را بردار بیاور روی سینه من بخوابان. با حسین مردن هم مرگ عجیبی هست. با حسین مردن. چند سالش بود. آن وقت ابی عبدالله علیه السلام حدود هفت سال، حالا یک بچه هفت ساله را در نظر بگیرید، بغلش گرفت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردش آرام با شکم روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله خواباندش، دست انداخت گردن حسین زار زار گریه کرد، دیدند همینجوری که دارد گریه می کند، لب و دندان این بچه را می بوسد، زیر گلویش را می بوسد، پیشانی اش را می بوسد، و مرتب دارد می گوید، «ما لی و یزید»، من با یزید اصلا چه برنامه ای دارم چه کار دارم به یزید، خواهر دارد این جریان را می بیند، خواهر در دلش می گوید حسین من عجب جای بلندی قرار گرفته این دیگر سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله است عرش خداست، سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله جای نزول قرآن

است ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾^۱، سینۀ پیغمبر مشرق طلوع نور الله است، علم الله است، کجا قرار گرفت حسین من!

روضه شام غریبان

گذشت تا شب یازدهم. خیمه‌ها را سوزاندند، زن و بچه‌ها در بیابان پراکنده‌اند همه را جمع کرد، یک کمی نور ماه می‌تابد، زینب دارد بدن قطعه قطعه را می‌بیند هفت سالگی داداش من کجا بود! حالا کجاست. زبان گرفته در بیابان
اگر صبح قیامت را شبی است آن شب امشب است
طیب از من ملول جان ز حسرت بر لب است امشب

برادر جان!

یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن که زینب
بی تو در ذکر یا رب یارب است امشب
جهان پر انقلاب و من غریب، این دشت پر وحشت
تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب

حسین من!

ای کاش ما هم الآن پیاده دنبالت می‌دویدیم، اربعین می‌آمدیم سر قبرت می‌گفتیم حسین جان! این قدر بیابان‌ها را دویدیم تا پیدایت کردیم، قیامت در آن جمعیت ما نمی‌توانیم تو را پیدا کنیم تو بیا ما را پیدا کن.

سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم^۲

مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب

۱. شعرا: ۱۹۳.

۲. یک روزی باید بینم رو سینۀ پیغمبر خوابیدی، امشب در این گودال باید دغدغۀ ساربان را داشته باشم که با دستت می‌خواهد چه کار کند.



بگو با ساربان امشب میندد محمل لایلا

ز زلف و عارض اکبر قمر در عقرب است امشب

صبا از من به زهرا گو مادر بیا شام غریبان بین^۱

که گریان دیده دشمن به حال زینب است امشب

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدیننا، اللهم اشف مرضانا، اصلح امورنا، اید قاندا،

و انصر و احفظ امام زماننا، و اجعل عاقبة امورنا خیرا، اللهم رزقنا فی الدنیا زیارة

الحسین علیه السلام، و فی الآخرة شفاعة الحسین علیه السلام برحمتک».



۱. بیا ببین در این صحرا چه خبر شده.

جلسہ دہم

مسیر حرکت وجودی امام حسین علیہ السلام

انواع وجود در اشیاء

مسیر حرکت وجودی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در آیه پانزدهم سوره مبارکه احقاف بیان شده پیش از اینکه آیه را قرائت کنم که از آیات بسیار مهم قرآن است، لازم است یک مقدمه کوتاه که در کتابهای فلاسفه اسلامی آمده بیان بشود. فلاسفه مطالب حقی هم دارند مطالب قابل نقد هم دارند. این بزرگوران می‌فرمایند: هر چیزی در این عالم بی استثنا، دارای چهار وجود است. وجود ذهنی، وجود لفظی، وجود کتبی و وجود عینی که پدید آمدن همه آثار مربوط به وجود عینی است. یعنی وجودی که در ظرف هستی، تحقق دارد. این چهار وجود را به یک حقیقت مثال می‌زنم که دریافتش آسان تر بشود برای آنهایی که نیاز به توضیح و مثال دارند. این نوری که الآن این خانه خدا را روشن کرده و ما در پرتو این نور آنچه را که در اینجاست می‌بینیم، تشخیص می‌دهیم. افراد را، رنگ‌ها را، سنگ‌ها را، آجرها را، فرش‌ها را، این‌هایی که داریم مشاهده می‌کنیم از برکت همین نور عینی است یعنی نوری است که کارخانه دارد تولید می‌کند. همه آثار هم برای همین نور عینی است این نور یک وجود دارد وجود ذهنی، که الآن در ذهن همه ما این نور وجود دارد، ولی ذهنی است. آثاری از او ظهور نمی‌کند ما در ذهن خودمان نور را از بقیه اشیاء و عناصر تشخیص می‌دهیم می‌دانیم در ذهن خودمان نور چیست، فرش چیست، آسمان چیست، زمین چیست. همین نور یک وجود لفظی هم دارد حرف نون و واو و راه که در زبان ما به کار گرفته می‌شود. نور، یعنی هیچ آثاری بر او مترتب نیست، یعنی اگر ما در



یک تاریکی مطلق هزاران بار بگوییم نور، این کلمه نور روی زبان ما روشنایی ندارد، و محرک هیچ حرکتی هم نیست، وجود لفظی است. اما یک وجودی هم دارد وجود کتبی، که ما قلم برمی‌داریم روی کاغذ می‌نویسیم نور، اما کاری از دست این نور روی کاغذ بر نمی‌آید. آن نوری که کارخانه‌ها را به حرکت می‌آورد تاریکی را فراری می‌دهد، یخچال‌ها را می‌گرداند، بلندگوها را می‌گرداند، در بیمارستان‌ها دستگاه‌های عکسبرداری را می‌گرداند، این نور عینی است. و نوری که در خارج از ذهن و زبان و کتاب، موجود است.

انواع وجود در قرآن کریم

این مقدمه را که عنایت فرمودید، حالا می‌رویم سراغ قرآن کریم قرآن، مانند همه حقایق دارای چهار وجود است، یک وجود ذهنی دارد، که برای حافظان قرآن است، ۳۰ جزء از ذهنشان است، یک وجود لفظی دارد که ما می‌نشینیم قرائت می‌کنیم یعنی بر زبان ما جاری می‌شود، یک وجود کتبی دارد همین که در قفسه‌هاست، وجود نوشته‌ای، وجود چاپی، وجود کتبی، و اما آیات این منبع عظیم الهی یک وجود عینی دارد. یا به عبارت علمی‌تر وجود مصداقی، مثلاً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ»، وجود مصداقی‌اش که خارج از این آیات است، خارج از قل هو الله ذهنی است، خارج از قل هو الله لفظی است، خارج از قل هو الله کتبی است، پروردگار مهربان عالم است. یعنی مصداق و عینیت سوره توحید در خارج از آیات ذهنی و لفظی، شخص پروردگار است. که همه آثار و برکات از این وجود عینی است. یا آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ این یک وجود ذهنی دارد که من حفظم، یک وجود لفظی دارد که می‌خوانمش، یک وجود کتبی دارد که در سوره نون و القلم چاپ شده و نوشته شده. یک وجود عینی هم دارد، چه کسی خلق عظیم دارد. پیغمبر اسلام ﷺ. یعنی رسول خدا ﷺ وجود عینی آیه انک لعلی خلق عظیم در سوره نون و القلم است.



ارزش وجودی امام حسین علیه السلام

اما آیه ۱۵ سوره احقاف این آیه و آخرین آیه سوره مبارکه والفجر، به فرموده حضرت صادق علیه السلام وجود عینی اش، یعنی وجود خارج از آیه، وجود خارجیش، که همه آثار مربوط به اوست، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، حالا متن آیه، این از آیات فوق العاده قرآن کریم است. که در این یک دانه آیه، هم امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح است، هم صدیقه کبری، هم ۹ امام از نسل ابی عبدالله علیه السلام مطرح اند، هم خواسته های ابی عبدالله علیه السلام از پروردگار عالم یعنی یک آیه جامع، و یک آیه کامل، و یک آیه تام، و آیه تمامی است، البته من نمی توانم واقعا به شما قول بدهم که بتوانم امشب آن نکات شگفت آور معنوی آیه شریفه را برایتان بگویم. چاره ای نیست جز اینکه فهرست وار آیه را بگویم، و آن نکات عمده اش را فقط به آن اشاره بکنم، «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» این ابتدای آیه است، بوالدی این یک حکم پروردگار است، که در این آیه می فرماید: من به انسان سفارش پدر و مادرش را کردم که در حق پدر و مادر چه کار بکند، «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»، من سفارش کردم که انسان ببیند کلمه اولاد نمی گوید «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» در سوره انعام می گوید: «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، اسم انسان را نمی برد در سوره مبارکه اسراء آنجا هم می فرماید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا». معلوم می شود در سوره اسراء به کل اولادهای کم ظرفیت دارد سفارش پدر و مادر را می کند. از این «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»، وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ»، از

۱. أحقاف: ۱۵.

۲. نساء: ۳۶.

۳. اسراء: ۲۳.

۴. اسراء: ۲۳.

۵. اسراء: ۲۴.

این‌ها معلوم می‌شود به مردم عموم که کم ظرفیت‌اند، مواظب باشید در کنار پدر و مادر از کوره در نروید، اما در آیه احقاف می‌گوید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»^۱. من بروم سراغ یک آیه دیگر. ابراهیم چند نفر بوده؟ بله، یک نفر، قرآن مجید درباره ابراهیم می‌گوید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»^۲. این یک نفر یک جامعه بود این یک نفر یک ملت بود. این یک نفر یک امت بود، اینجا پروردگار عالم تمام انسان‌های با ارزش را در یک نفر مورد خطاب قرار داده، اینجا انسان که یک لفظ عام است، یعنی اَبی عبدالله، یعنی به تنهایی او تمام انسان‌های با ارزش اولین و آخرین عالم است. به تنهایی، سفارش کردند به والدیه. بالوالدین اینجا ندارد، «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ»، معلوم می‌شود یک پدر و مادر خاص در آیه مورد نظر پروردگار است، ضمائر آیه در جملات بعد همه مفرد است، اگر بنا بود جمع بیاورد به خاطر لفظ انسان جمع می‌آورد می‌گفت، مادران این انسان‌ها وقتی حامله شدند چه شد، مادران وقتی بچه‌ها را به دنیا آوردند چه شد، در آیه یک نفر را فقط صحبت می‌کند، معلوم می‌شود آیه دارد یک نفر را می‌گوید، به جای لفظ حسین علیه السلام، یک لفظ جامع آورده یک لفظ کامل آورده که بگوید آنچه تمام خوبان عالم تک تک داشتند، تو به تنهایی داری، تو همه انسان‌هایی، من به این انسان خاص به این فرد خاص سفارش کردم نسبت به پدر و مادر تمام وجودت احسان باشد حالا اگر بخواهید احسان ابی عبدالله علیه السلام را زیاد که زمان مادر نبود هفت سال فقط با مادر بود، دو سالش را که آیه می‌گوید شیر می‌خورده پنج سالش ماند، پنج سال، همان پنج سال غرق احسان به صدیقه کبری علیه السلام بود. سی سال - سی و هفت سال، عمرش را با امیرالمؤمنین علیه السلام بود چه کار کرد این فرزند با سفارش خدا نسبت به پدر که پدر، زینب کبری علیه السلام می‌گوید: تا وقتی که زنده بود هر وقت می‌خواست برادرم را صدا بزند اول از جا بلند می‌شد یک حالت ادب خاصی امیرالمؤمنین علیه السلام به خودش می‌گرفت زینب کبری علیه السلام می‌گوید یک بار با اسم صدایش

۱. أحقاف: ۱۵.

۲. نحل: ۱۲۰.



نزد هر وقت می‌خواست صدایش بزند، تمام قد بلند می‌شد، آرام خطاب می‌کرد یا ابا عبدالله! نمی‌گفت حسین، احترام ویژه می‌گذاشت، چرا؟ چون امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دید این فرزند کل خیر دنیا و آخرت برای اوست، با آن ادبش، با آن علمش، با آن احترامی که می‌گذاشت، با آن احسانی که داشت، با آن ارزش‌هایی که در او طلوع داشت، این جمله اول آیه. امام علیه السلام این سفارش پروردگار را نسبت به پدر و مادر به طور صد در صد و کامل عمل کرد.

«حَمَلْتَهُ أُمُّهُ»، ببینید نمی‌گوید مادران صحبت یک مادر است «حَمَلْتَهُ أُمُّهُ»، مادر این انسان به او حامله شد، «كُرْهًا»، مدتی که این بچه در رحم مادر بود غرق در مشقت و رنج و سختی بود، کرهًا. دیگر من توضیح نمی‌دهم چون نمی‌خواهم ذکر مصیبت بکنم که در مدت حمل صدیقه کبری علیه السلام دچار چه مشقت روحی و قلبی بود، یعنی وقتی این طفل در رحمش بود چه آثاری مادر احساس می‌کرد، چه درک می‌کرد. همه ایام حمل با مشقت بود «وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا». در ولادتش هم مادر مشقت کشید، سخت بود برایش. بچه به دنیا آمد، حالا سیر حیات این انسان حتی «إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ»، تا وقتی که قوای وجودی او به قدرت رسید. قدرت باطنی، قدرت قلبی، قدرت بدنی «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»، عمر مبارکش را تا ۴۰ سال آمد جلو، ۴۰ ساله شد.

شکر خداوند از زبان امام حسین علیه السلام

به پروردگار عالم رو کرد: رب! آن وقت که ۴۰ سالش بود نه صدیقه کبری علیه السلام در دنیا بود، نه امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو از جاده شهادت به آخرت سفر کرده بودند، ﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ﴾، به! به! از این روح و دل، به! به! از این نمک‌شناسی، به! به! از این رعایت کردن نمک الهی، گفت خدایا! پروردگارا! خودت به من



جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

الهام کن که تمام نعمتهایی که به من دادی، و تمام نعمتهایی که به فاطمه زهرا علیها السلام مادرم دادی، و تمام نعمتهایی را که به پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام دادی، من شکر مجموع نعمتهای خودم و پدرم و مادرم را به جا بیاورم، خوب خود صدیقه کبری علیها السلام طبق آیه مباهله یک نفره زنان عالم است، نساءنا، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مباهله فقط زهرا علیها السلام را آورد اما قرآن می گوید نساءنا، یعنی آن یک نفره همه زنان عالم بود. امیرالمؤمنین علیه السلام یک نفر بود اما خدا می گوید و انفسنا، یک علی را آورد اما خدا می گوید کل انسانها را آورد، خود ابی عبدالله هم که انسان جامع و کامل است، حالا از خدا می خواهد شکر کل نعمتهایی که به کل زنان که خلاصه در زهرا علیها السلام شدند، کل مردان که خلاصه در علی علیه السلام شدند، کل هستی که خلاصه در خودش شده اینها را به جا بیاورد.

ما که شکر ابی عبدالله علیه السلام را نمی توانیم درک بکنیم، نمی دانیم ایشان شکرش نسبت به نعمتهای خدا در حق خودش و پدرش و مادرش چه بوده. خودش که در اول دعای عرفه می گوید اگر عمر روزگار را در اختیار حسین علیه السلام بگذاری از عهده شکر یک نعمت امکان ندارد بریبایم، شکر یک نعمت. حالا یک نعمت ناخن سر انگشت، این یک نعمت است، وقتی من لفظا و قلبا به پروردگار بگویم برای این یک دانه نعمت بگویم خدایا شکر، حالا خود این شکری که کردم این توفیق خدا بوده که شکر کردم، برای این شکر هم باید یک شکر دیگر بکنم، برای شکر دومی هم باید یک شکر دیگر، برای شکر سومی یک شکر دیگر، در دعای عرفه می گوید برای یک شکرم آن وقت یک شکر بی نهایت بکنم، با کدام عمر، با کدام زمان، با کدام زبان، به خدا دیوانه کننده است، آن وقت در این ۶ میلیارد نفر، ۹۹ درصد ناشکرند، یعنی سر همه جور سفره های نشستند و ناسپاس اند، «قَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ»، این یک درخواست دوم و «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»، خدایا در همه عمرم به من توفیق بده اعمالی را انجام بدهم که این اعمال به رضایت تو وصل بشود. این خیلی مسئله است که امام در دوره پنجاه و هفت ساله شان یک عملشان از گردونه رضایت بیرون نرود، یک عملشان.

امام که سر جای خود دارد. این را نمی‌دانم شنیدید یا نه، این هم شگفت‌آور است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علی اکبر علیه السلام ما از زمانی که به دنیا آمد تا روز عاشورا که شهید شد، در کل عمرش که اغلب نوشتند بیست و هشت سالش بود، زن و بچه داشته کربلا بزرگترین اولاد ابی عبدالله علیه السلام بوده، امام صادق علیه السلام می‌گوید: در کل عمرش علی اکبر علیه السلام به اندازه یک پلک به هم زدن از خدا جدا زندگی نکرد. اصلاً برای من که قابل فهم نیست من نمی‌دانم امام حسین علیه السلام چه می‌گوید، حالا خود ابی عبدالله علیه السلام را حساب بکنید، بالاخره امام، امام است، علی اکبر مأموم است، مأمومش امام صادق علیه السلام اینجور درباره‌اش می‌گوید خود امام علیه السلام چه؟ خود امام علیه السلام چه؟ من روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله با اعتقاد می‌گویم به خدا قسم از زمان به دنیا آمدنش تا الآن در جامعه انسانی منهای انبیاء علیهم السلام و ائمه اطهار یک نفر نیست که ابی عبدالله علیه السلام را شناخته باشد، نیست. یک نفر نیست بچه، هشت، نه ساله یا هفت ساله، در کوچه قاطی بچه‌ها دارند بازی می‌کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم رسید به بازی بچه‌ها، یک بچه، هر وقت ابی عبدالله علیه السلام راه می‌افتاد دقیق می‌آمد دنبال ابی عبدالله علیه السلام هر جا پا می‌گذاشت یک ذره خاک زیر پایش را برمی‌داشت می‌ریخت روی سرش، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد بین بچه‌ها این بچه را بغل گرفت خاک زیر پای این بچه را برداشت مالید به سر و صورتش جبرئیل نازل شد گفت آقا این بچه که هم‌بازی حسین است که خاک زیر پایش را برداشتی به خودت مالیدی به خاطر حسین، این جزء شهدای گران کربلای حسین است، این را خدا گفته به تو بگویم، حسین که بود که پیغمبر که بالاترین خلق خداست، خاک کف پای هم‌بازی‌اش را بر می‌دارد تبرکا به سر و صورت می‌مالد، کیست ابی عبدالله.

«اوزعنی» این بخش دیگر آیه احقاف است از قول ابی عبدالله «أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ». خدایا به من عنایتی کن عمل صالح گره زده شده به رضایت تو انجام بدهم، اصلح لی فی ذریتي، خدایا بچه‌های صالحی به من بده، «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»، حالا بچه‌های ابی عبدالله علیه السلام، علی اکبر علیه السلام، علی

جایگاه عقل در مسیر خیر و شر

اصغر علیه السلام، زین العابدین علیه السلام ذریه اش امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام، عدل جهانی امام دوازدهم علیه السلام، و نمی دانم چند میلیون از نسل ابی عبدالله علیه السلام مرجع تقلید، فقیه، حکیم، متکلم، عارف شاعر، نویسنده، مفسر قرآن، معرف معارف به وجود آمده چه دعایی کرده برای نسلش، و خدا چه جور دعایش را مستجاب کرد، و اصلح لی فی ذریتی. قسمت دیگر آیه «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ» خدایا من دائم رویم به طرف تو است فقط به جانب تو می آیم، رجوع من فقط به تو است ﴿وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾، خدایا من از گروه تسلیم شدگان به تمام خواسته های توام یکی از آنها را نمی گویم نه، تسلیم ام، مصداق عینی این آیه بنا به مدارکمان، وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام است مصداق عینی اش.

روضه اربعین

حالا حق می دهید به زین العابدین علیه السلام بعد از سه روز به عمه اش بگوید، بگو همه آماده برگشتن بشوند چون زین العابدین علیه السلام دید اگر بیشتر بماند، یک در میان، دو در میان، این خانمها، دخترها، بچه ها می میرند، آنها می دانستند چه کسی از دست رفته، آنها می دانستند که دشمن سر چه کسی را از بدن جدا کرده، معرفت آنها، از همه کوهها به روحشان سنگین تر بود، مگر می توانستند تحمل بکنند، اصلا باید چشمشان از نگاه به قبر دور باشد، باید بروند. اما وقتی هم که دارند می آیند شتر بلند است می خواهند سوار کنند افراد را می خوابانندش، می خواهند پیاده کنند باز شتر را می خوابانند، نمی شود پیاده شد حق بدهید به اینها که چهل - پنجاه، قدمی کربلا چشمشان که به قبرها افتاد مثل برگ درخت از روی شترها خودشان را ریختند زمین حالا پایم درد می گیرد، کمرم درد می گیرد می خورم زمین اصلا دیگر در این حال و هوا نبودند.



یک زبان حال هم از حضرت سکینه بشنوید، او خوب می‌تواند به ما بگوید کجا داریم می‌رویم چه چیز هست.

شمیم جان فضای کوی بابم	مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک	که بوی مشک ناب و عنبر آید
بگو با ساربان یک دم نگهدار	که استقبال لیلا اکبر آید
به گوشم عمه از گهواره گور	صدای شیرخواره اصغر آید
حسین را ای صبا بر گو که از شوق	به سویت زینب غم‌پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی	قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان	تو را از گریه کام دل برآید

عمه دیگر زیاد نمایم اینجا

مکن دیگر در این صحرا تو منزل
که ترسم شمر دون با خنجر آید

عمه یک بار که ما در این صحرا بودیم شمر آمد با آن بدن سنگینش رو سینه بابایم نشست، عمه یک بار بودیم در این صحرا دیدیم شمر بلند شد ابی عبدالله به رو زمین برگرداند عمه از پشت سر سر بابایم را از بدن جدا کرد. عمه زیاد در این صحرا نمایم. ممکن است دوباره حرمه بیاید، عمه یک بار آمد با تیر سه شعبه گلوی اصغر ما را هدف قرار داد. عمه دیگر نمایم ممکن است منقض عبیدی بیاید فرق برادرم اکبر را دوباره بشکافد عمه نمایم دوباره می‌آیند دست عمویم را از بدن جدا می‌کنند.

مکن دیگر در این صحرا تو منزل
که ترسم شمر دون با خنجر آید

وقتی همه از شترها ریختند روی زمین همه با هم آمدند سر قبر ابی عبدالله علیه السلام این بچه‌ها بلند شدند با عجله رفتند کنار فرات یکی یک ظرف آب پر کردند آوردند سر قبر ابی عبدالله علیه السلام بابا بلند شو بابا دیگر ما بچه‌ها از تو آب نمی‌خواهیم از عمو آب نمی‌خواهیم، بابا بلند شو آب آزاد شده.

جایگاه عقل در مسیر خیر و شرّ

«اللهم احینا حیات محمد و آل محمد و امتنا ممات محمد و آل محمد و لا تفرق بیننا و بین محمد و آل محمد. و اجعلنا من انصار محمد و آل محمد، و اجعلنا من محبّی محمد و آل محمد. برحمتک».